تاریخ کرد در قرن ۱۶ میلادی



نویسنده دکتر شمس محمّد اسکندر
مترجم محسن جلدیانی

تاریخ کرد

در

قرن ۱۶ میلادی

تألیف: د. شمس محمّد اسکندر

مترجم: محسن جلدیانی

اسکندر، شمس محمد
تاریخ کرد در قرن ۱۶ میلادی / تالیف شمس محمد
اسکندر؛ مترجم محسن جلدیانی. ـ تهران: عابد، ۱۳۸۰.
۲۰۰ ص. ۱۵۰۰۰ ریال: ISBN 964-364-137-6
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱.کردان -- تاریخ -- قرن ۱۶ م. الف.جلدیانی،محسن، مترجم. ب.عنوان.
۵ الف۴ک / DS۵۹ ۹۵۶/۰۱۵۹۱۵۹۷
کتابخانه ملی ایران ۲۹۹۲۱-۸۰ م

انتشارات عابد

تاریخ کرد در قرن ۱۶

نویسنده : دکتر شمس محمد اسکندر

مترجم : محسن جلدیانی

انتشارات عابد ـ تهران
چاپ اول ـ ۱۳۸۰
تیراژ : ۱۰۰۰
لوگو: محمد رستم‌زاده
طراحی جلد : خسروی، بوکان ۲۸۶۷۵
مرکز پخش: بوکان، کتاب‌فروشی هیمن
شابک: ۶ـ۱۳۷ـ۳۶۴ـ۹۶۴
ISBN:964-364-137-6

قیمت ۲۵۰۰ تومان

فهرست مطالب

عنوان صفحه

مقدمهٔ مترجم:

«به نام خالق خرد»

سال ۲۰۰۱ میلادی از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد بعنوان سال گفتگوی تمدنها اعلام شد. نکته‌ای که طرح آن لازم می‌آید، این است که نمی‌توان دیالوگ تمدنها را تنها به ممالک پیشرفته و در حال توسعه - شمال و جنوب - و ..... اختصاص داد. بل می‌بایست در چارچوب کشورهای کثیرالملّه و کثیرالتمدن که در آنها اقوام و نژادهای مختلف با ادیان و مذاهب گوناگون زندگی می‌کنند، بستری مناسب برای حل مشکلات آنان فراهم گردد. چراکه ما معتقد هستیم مادامیکه در داخل مرزهایشان به این مهم نپرداخته‌اند، طرح اینگونه دیالوگ‌ها از قالب گفتار فراتر نرفته و هرگز عملی نخواهد شد.

پرداختن به تمدن ملت کرد که یکی از باسابقه‌ترین ملل جهان بشمار می‌رود، تحقیقات جامعی را می‌طلبد که قصد ما در این مقال این نیست آن را بررسی نماییم. بل تنها به این مقدار بسنده می‌کنیم که سنگ‌نوشته‌هایی از میترائیسم در هاترا جنوب غربی موصل بدست آمده که پیوندی استوار با زندگی «یزدان پرستان» (یزیدیسم) دارد که حتی در قرن کنونی هم بعنوان بخشی از جامعه کرد وکردستان بشمار می‌روند. این سند و اسناد دیگری از این نوع می‌تواند ما را به حقایق روشنی از تاریخ و تمدن ملت کرد برساند.

ملتی که زمانی اروپا دوران قرون وسطای خود را طی می‌کرد و کلیسای کاتولیک شپش را مروارید خدا به مردم معرفی می‌نمود و آنان را از حمام رفتن

برحذر می‌داشت در سال (۱۴۴۴م) در بدلیس یکی از شهرهای کردستان ۸ گرمابه وجود داشت زمانی که آنان برتوها را به جرم دخالت عقل در مذهب زنده در آتش می‌سوزاندند دانشمند کرد «مولانا عبدالرحیم» در رشتهٔ منطق کتاب تألیف می‌کند. اخلاطی در علم ریاضی و نجوم سرآمد عصرش می‌شود و به یاری نصرالدین طوسی می‌شتابد و رصدخانهٔ مراغه را تکمیل می‌کند. هنگامیکه دیگران جهالت و بی‌خبری را رمز خوشبختی به شمار می‌آوردند مورخ نامی کرد مدارس «شرفیه، حاجی بیگیه، ادریسیه، اخلاصیه، خطیبیه» را بنیان می‌نهد تا نوباوگان ملتش را از پدیده شوم جهل و بیسوادی برهاند. در صنعت و بازرگانی، همین بس که بدلیسی تعداد واحدهای صنعتی و بازرگانی شهرش را ۸۰۰ واحد ذکر کرده است اظهار می‌دارد ساکنان آن منطقه در هیچ کالایی نیازمند واردات نبوده‌اند.

کتابی که جلو دیدگان شما عزیزان قرار دارد اثر دکتر شمس محمد اسکندر آذری است ، مطالعه‌ای که روی آن انجام دادیم اهمیت و ارزش آن، بیشتر برایمان آشکار گردید. لذا تصمیم گرفتیم به دلایل زیر آن را به زبان فارسی برگردانیم:

الف) همچنانکه در سطور فوق از آن سخن بمیان آمد دیالوگ و گفتمانی منطقی با سایر قومیتهای ایرانی داشته باشیم.

ب) ترجمه کتاب به زبان کردی توسط عالم فرزانه شکر مصطفی صورت پذیرفته اما از آنجا که موقعیت تحصیل به زبان مادری در مدارس برای نوباوگان کرد فراهم نشده است، تا تحقق چنین مهمی لازم می‌آید به زبان رسمی کشور، کتابهای مفید و ارزشمندی ترجمه شود. تا با مطالعهٔ آن در جهت شناخت بهتر از نیاکانمان گام برداریم.

در نهایت لازم می‌دانم از همکاری و همراهی آقایان: محمد طیب هدایت، رحیم نبی ، سرکارخانم آذر صمصامی و ... و همسرم ثریا ذهابی که در تمام مراحل مطالعه و تحقیق مشوق و همراهم بوده تقدیر و تشکر بنمایم.

اشنویه: ۱۳۷۷/۹/۱ هـ ش

محسن جلدیانی

مقدمهٔ نویسنده:

«دکتر شمسی محمد اسکندر»

در اواخر سدهٔ پانزده و اوایل سدهٔ شانزدهم - مرحله به مرحله - سختگیری و اشاعهٔ جنگ و خونریزی میان حکومتهای عثمانی و صفوی بر سر مسئلهٔ حاکمیت ارضی مناطق کردستان با هدف تشکیل امپراتوری عظیم، تغییرات بزرگی را در وضعیت اقتصادی - اجتماعی ملت کرد، بوجود آورده بود. حاکمان و امرای عشایر و طوایف کرد که تا آنروز در ادواری از تاریخ، مستقل و گهگاهی نیز نیمه مستقل بودند، و چنین حقی را که از پدرانشان به آنها رسیده بود، حفظ کرده بودند، نمی‌توانستند سراسیمه و بی طرف نظاره‌گر چنین رویدادهایی باشند.

در تاریخ ملت کرد، تحقیق و بررسی ابعاد اقتصادی، اجتماعی سدهٔ شانزدهم و فهم رویدادهای آن دوران از پیچیده‌ترین و مرموزترین مسائلی است که تا امروز در مباحث تاریخ شناسی روسیه به خوبی روشن نشده است. بی شک تاریخ ملت کرد، تاریخ ملتی کهن از ملل خاورمیانه است، که توجه بعضی از دانشمندان را به خود جلب نموده است و آنان آرزوی روشن نمودن تاریخ این ملت را در مخیله‌شان پرورانده‌اند.

اما آنچه واضح و روشن است، تا امروز هم تحقیقات در مورد

بررسی اعصار کهن و سده‌های نزدیکتر، خیلی ناچیز می‌نماید.

تاریخ ملت کرد در سده‌های میانی، به خصوص با استقرار نظام ارباب و رعیتی و اوجگیری آن، همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است و وارد شدن در آن میسر نشده است. حتی سدهٔ شانزدهم که از تلخترین و اسفناکترین سده‌های تاریخ ملت کرد بشمار میرود، همچنان برای تاریخ‌نویسان و محققین روسی مبهم مانده است.

برای رسیدن به یک واقعیت درست و علمی از تاریخ کرد و کردستان و بازکردن گره کوری که مولود اختلاف دولتهای بزرگی همچون ایران و عثمانی بود نمیتوان به منبعی معتبرتر و دقیقتر از «شرفنامه» دست یافت.

بدیهی است تحقیق در چنین مسئلهٔ مهمی تنها با استفاده از شرفنامه به سرمنزل مقصود نمی‌رسد، بلکه بهره‌گیری و استفاده از سایر منابع مدون در زمینهٔ تاریخ کرد را نیز می‌طلبد.

اما نباید فراموش کرد در میان تمام کتب که در بارهٔ سدهٔ شانزدهم و تاریخ حیات اجتماعی و تمدن ملت کرد به رشتهٔ تحریر درآمده‌اند، تنها شرفنامه توانسته، چنین خلاء مهمی را پر کند و تا امروز هم به کتابی با ویژگیهای شرفنامه دست نیافته‌ایم لذا به ناچار از منابع آذربایجانی، ایرانی و ترکی استفاده کردیم که از زوایای تاریخی تا حدودی به مسائل سیاسی و اقتصادی و تمدن کردها پرداخته‌اند.

شخص امیر شرفخان بدلیسی هم برای نگارش کتابش از منابع فوق‌الذکر بهره برده و حتی تاریخ‌نویسان پس از او هم اساس نگارش خود را بر پایهٔ شرفنامه استوار کرده‌اند.

به همین خاطر لازم دانستم برآوردی از رویدادهایی که زیربنای تحقیق ما را تشکیل می‌دهد و در شرفنامه نیز مورد بررسی قرار گرفته داشته باشم و همچنین مباحثی را که در منابع تاریخی، تحقیقاتی روی آنها صورت گرفته بررسی نمایم.

غیر از منابع یاد شده که مسائل و رویدادهای تاریخی آن زمان را

روشن نموده‌اند از کتب دیگری هم که بصورت کلی یا جزئی از سوی نظام حاکم و نویسندگان درباری اشاراتی به تاریخ کردستان و مردم‌شناسی کرد داشته‌اند، استفاده برده‌ایم.

به همین مناسبت در پایان این نوشتار تعدادی از منابع و مآخذ، که به تاریخ کرد پرداخته‌اند بررسی می‌شود. همچنین در این مقال جا دارد از گروهی از نویسندگان سده‌های میانه (عرب، ایرانی، ترک و.....) نام ببریم. از جملهٔ آنها شخصی به نام رشیدالدین فضل‌الله(۱) است که صاحب نفوذ و قدرت در دستگاه حکومتی بود، او ملت کرد را راهزن، یاغی و سرکش معرفی نموده و با بی‌احترامی زیاد از آنها یاد کرده است. وی نه تنها هویت ملت کرد را زیر سؤال برده بلکه باعث بدنامی آنان نیز شده است. رشیدالدین مانند یک شیپورچی ماهرو مداح حکومت و مورخ دربار، از ملت کرد –که در برابر استیلاگران و متجاوزین، از خود پایداری و از جان‌گذشتگی نشان داده است – با القاب زشت، یاد کرده است. رشیدالدین در کتاب «مکاتبات رشیدی»(۲)، سوای اینکه با سخنانی زشت و شنیع و بهتان‌های ناروا، ملت کرد را مورد خطاب قرار داده نابودی و انقراض آنان را نیز امری سهل و آسان جلوه داده است. نه تنها رشیدالدین بلکه بعضی دیگر از نویسندگان از سدهٔ شانزدهم نیز با او هم نوا بوده‌اند و متأسفانه قدرت هضم و درک ملت کرد را نداشته‌اند. لذا لازم است بار دیگر کتابهای قرون گذشته را بررسی نماییم و به انتقاد و محک آنها پرداخته و استفادهٔ لازم را از آنها ببریم.

همچنانکه قبلاً اشاره شد، شرفخان بدلیسی برای نگارش کتابش از کتابهای تاریخی قبل از خود از جمله کتاب «نزهة القلوب»(۳) حمدالله مستوفی قزوینی بهره برده است.

حمدالله مستوفی در این کتاب، در زمینهٔ جغرافیای کردستان و تقسیمات ارضی و ولایات کردنشین که در سدهٔ چهاردهم خراج‌گزار حکومت بوده‌اند، مطالب مفصلی را ذکر کرده، همین نویسنده، برای اولین بار در کتابش از سرزمینی بنام کردستان یاد کرده است.

مجدالدین محمد فیروزآبادی یکی دیگر از نویسندگان سدهٔ پانزدهم در زمینهٔ ولایت بدلیس و حاکمانش در سده‌های گذشته تا زمان فرمانروایی امیر شرفخان بدلیسی در کتابی تحت عنوان «القاموس» مباحثی نوشته است، کتاب وی یکی از منابع مورد استفادهٔ امیر شرفخان بوده است.

مورخ ارمنی «ف . میتسپسکی» در کتاب «تاریخ تیمور لنگ و جانشینانش» بصورتی گذرا مطالبی در زمینهٔ کردستان نوشته است. سبک نگارش کتاب بصورت سالنامه است. نویسنده در این کتاب به یورشهای تیمور لنگ و قره یوسف قره قویونلو و جانشینانش در سال (۱۳۸۸م) به کردستان اشاره کرده است. این کتاب در سال (۱۸۶۰ م)، توسط «شانه زریان» آمادهٔ چاپ شد و در پاریس انتشار یافت. در این کتاب رویدادها به ترتیب زمان وقوع حوادث نوشته شده‌اند ولی در تبدیل تاریخ هجری به میلادی ایراداتی بر آن وارد است.

یکی دیگر از منابع فارسی این دوره ،کتاب «ظفرنامه»ی مولانا شرف‌الدین علی یزدی است. این کتاب زیر نظر «میرزا ابراهیم» والی فارس در سال (۱۴۲۵ م) به نام پدرش «میرزا شاهرخ» نگاشته شده است. در این کتاب مفصلاً به، یورشهای تیمورلنگ به کردستان و جنگهای بزرگ وی با امرای کرد، اشاره رفته است. شرفخان بدلیسی هم بخشی از مطالب کتابش را به استناد ظفرنامه علی یزدی نوشته است.(۴)

منبع فارسی دیگری که در زمینهٔ تاریخ کرد در سدهٔ پانزدهم به زیور طبع آراسته گردید «مطلع السعدین و مجمع البحرین» مولانا عبدالرزاق سمرقندی است. نویسنده در این کتاب اطلاعات مفیدی در رابطه با رخدادهای همزمان با ورود قره یوسف و میرزا شاهرخ به کردستان، و نحوهٔ برخورد و رفتار آنان با امرای کرد، ارائه کرده است. خالق شرفنامه هم از کتاب او بهره برده است - حتی بدلیسی اعزام عبدالرزاق سمرقندی به هندوستان را به استناد همین مأخذ در شرفنامه ثبت نموده است.(۵)

کتاب دیگری که در رابطه با وقایع کردستان، مطالبی در آن ذکر شده «زبدة التواریخ» مولانا نورالدین فرزند لطف‌الله (حافظ ابرو) است، این کتاب که به زبان فارسی نگاشته شده حاوی مطالبی در رابطه با کردستان و همچنین کردهای لرستان است. بدلیسی هم به رویدادهای نقل شده در کتاب فوق الذکر بسنده کرده است.(۶)

منبع مورد استفادهٔ دیگر، کتاب «ظفرنامه»ی نظام‌الدین شامی است. نویسنده از فتوحات تیمورلنگ و جنگهایی که در «ماردین»، «آمیدیا»، و «بدلیس» بوقوع پیوسته سخن به میان آورده و در ابعادی وسیع به شرح وقایع سایر امیرنشینهای کرد همت گمارده است.(۷)

در آثار علی یزدی، نظام‌الدین شامی و شرفخان بدلیسی، تاخت و تازهای تیمور جهانگشا به کردستان آمده است. گواینکه محتوای همهٔ آنها یکی است. حتی شرفخان هم به استفاده از آثار این دو نویسنده اذعان می‌نماید. وی نیز همچون سایر تاریخ‌نویسان سده‌های میانه مطالب نویسندگان پیش از خود را بدون کم و کاست در کتابش آورده است. در واقع چنین استنباط می‌شود که همهٔ آنها از سرچشمه‌ای واحد بهره برده‌اند و زحمت یافتن منابعی دیگر و بررسی مجدد اوراق تاریخ و رفع نقاط ضعف کتب گذشته را به خود نداده‌اند.

منبع دیگری که در ارتباط با تاریخ کردستان در اواخر سدهٔ پانزدهم اطلاعات دقیقتری در آن یافت می‌شود، کتاب «دیار بکریه» اثر ابوبکر تهرانی است این کتاب به زبان فارسی نوشته شده است. کاتب در این کتاب – که مشتمل بر دو بخش است – در ارتباط با بنیانگذار دولت آق‌قویونلو (حسن بیگ) و جنگ و نزاعهایش با امیرنشینهای کرد بدلیس، اخلاط، موش و.... سخنان زیادی به میان آورده است. بخش اول این کتاب در سال (۱۹۶۲ م) و بخش دوم آن در سال (۱۹۶۴ م) در آنکارا انتشار یافت. شایان ذکر است، برای اولین بار از بخش دوم آن در نگارش و ثبت وقایع تاریخی استفاده شده است.

بخشی از مطالب ذکر شده در کتاب «دیار بکریه» از لحاظ محتوایی

با فصولی از شرفنامه قرابت و همخوانی دارد.

بنظر میرسد نویسندهٔ شرفنامه بخشی از رویدادهای ثبت شده در کتابش را بصورت مستقیم یا غیر مستقیم از «تذکرةالشعراء» دولتشاه سمرقندی معاصر با عبدالرحمان جامی گرفته باشد، این کتاب در سال (۱۴۹۱ م) به زبان فارسی به نگارش درآمده است.

نویسندهٔ کتاب بخش اعظمی از زندگی شعرای هم عصر خود را نوشته، اما آن بخش از تاریخ بدلیس و اخلاط و موش را که با ورود سلطان جلال‌الدین و خوارزمشاه به بدلیس (در سدهٔ سیزدهم) در ارتباط است به اختصار بیان نموده است.

کتاب «تذکرةالشعرا» در سال (۱۸۴۳م) از طرف برهان‌الدین خاوندشاهی پسر کمال‌الدین محمودبلخی به زبان ترکی در شهر استانبول انتشار یافت و در سال (۱۹۳۹م)از طرف «ادوراد براون» به زبان انگلیسی منتشر شد و بعدها محمود عباس، آن را به فارسی برگرداند.(۸)

یکی دیگر از کتابهایی که در دههٔ آخر سدهٔ پانزدهم و اوایل سدهٔ شانزدهم به نگارش درآمده و مختصر موضوعاتی در رابطه با تاریخ کردستان دارد، «روضة‌الصفا»ی میر محمد فرزند میر خواند است. پس از مرگ نویسندهٔ کتاب (۱۴۹۷م) مطالبی از طرف رضاقلی‌خان هدایت بر آن افزوده شد، همچنین مباحثی هم در رابطه باکردستان در آن یافت می‌شود که به دوران صفویه مربوط است. امیر شرفخان بدلیسی برای نگارش شرفنامه در مواردی ازکتاب «روضة‌الصفا» بهره برده است. این کتاب پس از سال (۱۸۵۸م) در شهرهای «لاکنا» و «بمبئی» چند بار تجدید چاپ شد.

کتاب «حبیب السیر» در سالهای (۱۵۲۴-۱۵۲۱م) از طرف «غیاث‌الدین ابن خواجه همام‌الدین» (خواندمیر) به زبان فارسی نگاشته شده است. در این کتاب، شمه‌ای از تاریخ کردستان و یک رشته مطالب علمی یافت می‌شود. کتاب که در سه جلد به چاپ رسیده،

حاوی مطالبی در رابطه با استیلای مغول و فرمانروایی تیمورلنگ و اوایل زمامداری حکام صفوی است. جلد سوم آن اطلاعات مفیدی در بارهٔ تاریخ کردستان و رخدادهای مربوط به آن زمان را در اختیار خواننده می‌گذارد، اما به اوضاع اجتماعی - اقتصادی کردستان کوچکترین اشاره‌ای ننموده است. بدلیسی در تحریر کتابش از روش و سبک نگارش کتاب فوق استفاده نموده و تمام اطلاعات مربوط به تاریخ کردستان را بدون کم و کاست نقل کرده است.

کتاب «تواریخ آل عثمان» لطفی پاشا - از نویسندگان ترک سدهٔ شانزدهم - از منابع ارزشمندی بشمار میرود که در رابطه با تاریخ کردستان مطالبی را به رشتهٔ تحریر درآورده است. دوران حیات نویسنده که در دربار سلطان عثمانی از قدرت و نفوذ زیادی برخوردار بود، مقارن با رویدادهای مهمی است که در آن زمان به وقوع پیوسته است.

آن بخش از اطلاعاتی که در زمینهٔ جنگ چالدران و قتل عام‌های پس از آن، که بر سر حاکمیت کردستان به وقوع پیوسته بود در کتاب آمده و از منابع معتبر و دست اول به حساب می‌آید. هدف لطفی پاشا از نگارش این کتاب، در اصل ثبت تاریخ خاندان عثمانی در سده‌های دوازدهم تا شانزدهم بوده و نویسنده غیر از مطالب تاریخی آن زمان، در حواشی کتابش، نیز با ذکر منابع اشعار، مدایح و...... را آورده است. کتاب به وسیلهٔ «نجیب عاصم» آمادهٔ طبع شد و برای نخستین بار در تحقیقات تاریخ‌شناسی کردها مورد استفاده قرار گرفته است. «تحفهٔ سامی» که یکی از منابع فارسی سدهٔ شانزدهم محسوب می‌شود، نوشتهٔ سام میرزا، فرزند شاه اسماعیل صفوی است (۱۵۱۷ تا ۱۵۷۵م). این کتاب حاوی اطلاعات مفیدی در زمینهٔ تاریخ کردستان است. همچنین در بارهٔ شعرای آذربایجان و ایران مطالبی را ذکر کرده (اسامی بیش از ۷۰۰ شاعر آذربایجانی در آن آمده است) و اسامی همهٔ آنها را به ترتیب حروف الفبایی نوشته است. شایان ذکر است، اساس رویدادهای

یخی این کتاب به بیان فتوحات شاه اسماعیل صفوی و جنگهایش
تصاص یافته است.

یکی از کتابهایی که در سدهٔ شانزدهم به رشتهٔ تحریر درآمده «تاریخ
هان آرا» است که حاوی اطلاعات دقیق و مفیدی است. نویسندهٔ
اب قاضی احمد فرزند محمد غفار قزوینی است. (۱۴۹۵ تا ۱۵۶۸م)
زوینی مورخ و نویسندهٔ بلندآوازهٔ روزگار خویش بوده و نزد
اهزادگان و امرای صفوی از احترام زیادی برخوردار بوده است.

وی در سالهای (۱۵۶۸-۱۵۶۵م) کتابش را شروع کرده و در همان
ان آن را به اتمام رسانده است. قزوینی در این کتاب در بارهٔ عشایر و
وایف کرد حاکم بر کردستان صحبت کرده است. مطالب نوشته شده
سط قاضی احمد قزوینی در زمینهٔ جنگ چالدران و نزاعهای بعد از
ن که میان حکومتهای عثمانی و ایران بر سر حاکمیت کردستان به طول
جامید، راه را برای تضاد و نگرش محققین در زمینه‌های اقتصادی ،
جتماعی و سیاسی آن عصر هموار کرد. این منبع هم از مآخذی است
ه «امیر شرفخان» از آن بهره‌های فراوان برده است. به همین دلیل
طلاعاتی که در رابطه با تاریخ کرد در این دو کتاب بیان شده، از نظر
حتوا به هم شبیهند.

کتاب دیگر قاضی احمد قزوینی «تاریخ نگارستان» نام دارد. وی
ین کتاب را در سال (۱۵۵۲م) نوشته است. کتاب حاوی مطالب اندکی
ر رابطه با تاریخ کردستان است.

«تذکرة الطهماسب» یکی دیگر از کتابهای نوشته شده در سدهٔ
شانزدهم است که اطلاعات ارزشمندی در زمینهٔ تاریخ کردستان و
وضاع سیاسی آن دوران در اختیار خواننده می‌گذارد. صاحب کتاب که
ظاهراً شخصی سخیف به نظر می‌رسد، در بارهٔ صف‌آرایی‌ها و
جنگهای ایران و عثمانی و استقرار دایمی قشون عثمانی و قزلباش در
خاک کردستان -که همیشه میدان کارزار و جنگ آنان بوده - و همچنین
در زمینهٔ غارت و چپاول و ویرانی شهرهای کردستان به طور گسترده

صحبت بمیان آورده است.

از آنجا که نویسندگان «تذکرةالطهماسب» و «شرفنامه» در یک زمان زیسته‌اند اطلاعاتی که در بارهٔ تاریخ کردستان بر روی صفحات کاغذ آورده‌اند، خیلی به هم نزدیک هستند، چنین به نظر می‌رسد که شرفخان از «تذکرةالطهماسب» استفاده کرده باشد. واقعیت این است، کسانی که بخواهند از جنگهای میان ایران و عثمانی و سیاستهای آنان در قبال کردستان، آگاهیهای دقیقی کسب نمایند، از این منبع می‌توانند استفاده کنند. بی‌شک این کتاب از مآخذ بسیار ارزشمند و معتبر به شمار می‌رود. نویسندهٔ دیگری که در قرون (۱۵ و ۱۶م) رویدادهای مهم کردستان را نوشته، بداق قزوینی است. این مورخ در کتاب «جواهر الخبر» اطلاعات مفید و دقیقی را در رابطه با تاریخ کردستان و سرگذشت نویسندهٔ شرفنامه نوشته است. دست نوشتهٔ این منبع تاریخی گرانمایهٔ سدهٔ شانزدهم در موزهٔ «ب ، درندا» نگهداری می‌شود.

کتاب «احسن التواریخ» از جهت بیان مباحث و رویدادهای اجتماعی - اقتصادی و سیاسی از ارزش ویژه‌ای برخوردار است. نویسندهٔ کتاب حسن بیگ روملو است که در سال (۱۵۳۱م) چشم به جهان گشود و در دربار شاه پرورش یافت. وی شخصاً در یورشهای شاه طهماسب اول به گرجستان و کردستان شرکت داشته است. به همین خاطر کتاب وی از منابع معتبر سدهٔ شانزدهم محسوب می‌شود و اطلاعات دقیقی در بارهٔ تاریخ کردستان در آن یافت می‌شود که به واقعیت بسیار نزدیک هستند. کتاب مذکور دوازده جلد بوده. اما تنها جلدهای دهم و یازدهم آن که به رویدادهای آن دوره اختصاص یافته، در دسترس می‌باشد.

کتاب «احسن التواریخ» را چارلز سَدَن در سالهای (۱۹۳۴-۱۹۳۱م) به چاپ رسانیده است. جلد دوم آن رویدادهای سالهای (۱۵۷۷-۱۴۹۵م) را بررسی می‌نماید و بیشتر در بارهٔ تاریخ کردستان سخن به میان آورده است ما هم برای انجام کار تحقیقی خود بیشتر از

آن مجلد استفاده نموده‌ایم.

کتاب «دون ژوان ایرانی» که در اواخر سدهٔ شانزدهم و اوایل سدهٔ هفدهم نوشته شده، در رابطه با تاریخ کردستان و شرفخان بدلیسی، اطلاعات ارزنده‌ای دارد. نویسندهٔ کتاب اوروج بیگ فرزند «سلطان علی بیگ بیات» است. این شخص در دوران حکومت شاه عباس اول (۱۶۲۷-۱۵۸۸م) در رکاب حسین بیگ به اسپانیا عزیمت نمود و در آنجا این کتاب را به زبان اسپانیایی نوشت. این کتاب از سوی کشیشی مسیحی بنام «ریمون» مجدداً بررسی و در سال (۱۶۰۴م) در شهر «ولادولید» در اسپانیا به چاپ رسید.

از آنجا که اُروج بیگ بیات در اسپانیا به نام «دون ژوان» شناخته شده، اثرش هم با همین نام یعنی «دون ژوان ایرانی» شهرت دارد.

بدون توجه به سبک نوشتاری کتاب که در قالب سفرنامه نوشته شده، مباحث فراوانی در رابطه با جنگ چالدران و اختلافات و نزاعهای میان ایران و عثمانی و تاریخ کرد و کردستان در آن یافت می‌شود. در سال (۱۹۵۹م) «مسعود رجب نیا» کتاب را از زبان انگلیسی به زبان فارسی ترجمه کرد.

«فتوحات» عبدالفتاح فومنی که در بارهٔ رویدادهای گیلان در قرن شانزدهم (۱۶۱۱م) تحریر شده است، در مورد سیاست صفوی در گیلان و مناطق اطرافش مطالبی دارد. نویسنده از تاریخ کرد و کردستان سخنی به میان نیاورده و تنها در رابطه با «شرفخان بدلیسی» که زمانی حکمران تنکابن(۹) بوده، مطالبی نوشته است. کتاب از طرف آکادمی «ب ، دُرنی» چاپ شده و با نام «تاریخ گیلان» - اسم بامسمایی است - نام گذاری و منتشر شده است. این کتاب برای کسی که بخواهد در بارهٔ تاریخ گیلان تحقیق و بررسی کند، حاوی اطلاعات ارزشمندی است.

«تاریخ عباسی»، کتاب پر محتوا و مفصلی است که توسط «جلال الدین محمد منجم یزدی» به زبان فارسی نوشته شده و مباحثی در رابطه با رویدادهای قرون (۱۶ و ۱۷م) دارد و در شمار معتبرترین و

مفصل‌ترین منابع محسوب می‌شود. در این کتاب رویدادها از روز تولد شاه عباس تا اواخر دوران فرمانروائیش بصورتی دقیق نوشته شده و در بارۀ تاریخ کرد و کردستان به خصوص مواردی که ارتباط مستقیم با تاریخ ایران دارد، به تفصیل سخن به میان آمده و اولین باری است که در تاریخ‌شناسی روسیه از متن دست نوشتۀ این مأخذ استفاده می‌شود.

میرزا بیگ، حسن‌الحسین گنابادی در کتاب «روضة الصفویة» - که در قرن هفده به زبان فارسی نوشته شده - وقتی به شرح وقایع خاندان صفوی و جنگهایشان می‌پردازد اطلاعات زیادی در بارۀ کردستان و امرای آن به خواننده می‌دهد. و سپس مطالبی در بارۀ اختلافات و نزاعهایی که حکومتهای ایران و عثمانی بر سر کردستان داشته‌اند، نوشته است، ولی کتاب در اصل از رویدادهای خراسان بحث می‌کند.

منبع با ارزش و مهم دیگر فارسی «تاریخ عالم آرای عباسی» است که توسط اسکندربیگ منشی نوشته شده است. این کتاب که احتمالاً در فاصله سالهای (۱۵۶۱ تا ۱۶۵۸م) نوشته شده است در بر گیرندۀ سی سال فرمانروایی شاه عباس اول است. کتاب سه جلد است و دربارۀ مسایل ایران، آذربایجان، گرجستان و ممالک دیگر تحریر شده است. در ارتباط با اوضاع و احوال کرد و کردستان اطلاعات وسیعی در این کتاب یافت می‌شود. بسیاری از مباحثی که در «شرفنامه» بدلیسی وجود دارد، در این منبع هم مشاهده می‌شود. چرا که هر دو نویسنده هر چه را با چشمان خود دیده‌اند با دقت و ظرافت یادداشت کرده‌اند، این کتاب نسبت به سایر مآخذ ، بصورتی مفصل‌تر، از تاریخ کرد بحث می‌کند. حتی اگر کسی بخواهد بعد از «شرفنامه» به اطلاعات دقیقی دسترسی پیدا کند میتواند از آن بهرۀ زیادی ببرد. اسکندر بیگ منشی این کتاب را در سال (۱۶۱۶م) آغاز نموده و در سال (۱۶۲۹م) به پایان رسانده است. بی شک برای رویدادهای آن دوران در شمار مآخذ با ارزش و معتبر به حساب می‌آید.

منبع با ارزش دیگری که یک رشته مطالب دقیق و منظم در بارۀ

تاریخ کردستان در آن تحریر شده کتاب «جهان نما»ی کاتب چلپی است. کتاب مربوط به سالهای (۱۶۵۷-۱۵۹۲م) است و به زبان ترکی و در بارهٔ موضوعات مختلفی، چون: تاریخ، جغرافیا، ستاره‌شناسی و... تألیف شده است. چلپی برای نوشتن این کتاب بصورتی گسترده از شرفنامه استفاده کرده است. به عبارت دیگر چلپی اولین نویسندهٔ ممالک شرقی است که از شرفنامه همچون مأخذی تاریخی استفاده نموده است. این نویسندهٔ بزرگ از آنجا که در دربار عثمانی پرورش یافته، بصورت یک جانبه به رویدادها نگریسته و کردستان را بخشی از قلمرو حکومت عثمانی به حساب آورده است. هر چند کردستان در مقاطعی از تاریخ زیر سلطهٔ حکومتهای نیرومند و قوی بوده، اما سرزمینی مستقل و خودمختار بوده است. همچنین او در نوشتن دائرةالمعارفی به نام «کشف الظنون» از کتابهای دیگری به زبانهای عربی، فارسی و ترکی و من جمله شرفخان بدلیسی و کتابش یاد میکند.

یکی دیگر از منابع مرتبط با تاریخ کردستان که به زبان ترکی و در قرن (۱۷ میلادی) نوشته شده «تاریخ سولاق زاده»ی محمد حمدی سولاق‌زاده است. این کتاب با توجه به بیان بسیاری از رویدادها که با تاریخ کرد ارتباطی مستقیم دارد، کتاب ارزشمندی است. نویسنده ضمن نوشتن تاریخ دولت عثمانی (حوادث مربوط به سالهای (۱۶۴۳-۱۳۰۱م)) مطالبی هم در رابطه با تاریخ کرد و کردستان نوشته است. اطلاعات ارائه شده در کتاب در رابطه با دولتهای ایران و عثمانی - بخصوص مواردی که به تاریخ کردستان مربوط است - مهم و باارزش هستند. کتاب مطالب مهمی از جنگ ایران و عثمانی در چالدران و اختلافات بی شمار آنها در مناطق کردستان دارد. در همین کتاب آگاهیهای مهیّجی را در بارهٔ تاریخ امرای بدلیس میخوانیم. این کتاب زمانی طولانی به صورت دست نوشته و بدون استفاده باقی مانده بود. در مقدمهٔ کتاب آمده است: «چون نسخهٔ اصلی کتاب بندرت یافت می‌شد، انتشار آن آسان نبود» این نخستین بار است که در کردشناسی از

آن استفاده می‌شود. اما نویسنده در بیان رویدادهای مربوط به کردستان، ایران و عثمانی همچون هر نویسندهٔ ترک دیگری بیشتر به طرفداری از عثمانی تمایل نشان داده است.

یکی دیگر از منابع مربوط به قرن (۱۷ میلادی) «سیاحت‌نامهٔ اولیاء چلپی» است. نویسنده در سفری که در اواسط سدهٔ هفدهم به کردستان داشته در تعدادی از امیرنشینهای کرد بخصوص در شهر بدلیس اقامت گزیده است. وی این کتاب را در سال (۱۶۴۶م) نوشته و در همان سال به اتمام رسانده است. اولیا چلپی در بارهٔ تاریخ کردستان در بدلیس واقعیتهای تاریخی را از شرفنامهٔ «شرفخان» بدلیسی به کتاب خود منتقل نموده است. این کتاب در چهار جلد و در سال (۱۸۹۶م) توسط نویسندهٔ ترک «احمد جودت» چاپ و منتشر شد.

جهانگرد فرانسوی «ژان باتیست تاورنیه*» در فاصلهٔ سالهای (۱۶۶۸-۱۶۳۲م) نه بار به مشرق زمین سفر نموده و از این نه سفر، شش بار به کردستان، آذربایجان، ایران و ترکیه عزیمت کرده و در آنجا اقامت گزیده است. «تاورنیه» که کتابش را «سفرنامه» نام نهاده در بارهٔ کردستان به خصوص امیرنشین بدلیس اطلاعات مهم و مفیدی به خواننده می‌دهد، همان طور که از نوشته‌های نویسنده بر می‌آید، وی با امیر بدلیس ملاقات داشته و به رسم یادبود هدایایی میانشان رد و بدل شده است. چنین به نظر می‌رسد که جهانگرد فرانسوی از کتاب «شرفخان» استفاده کرده ولی در کتابش به این نکته اشاره‌ای ننموده است. اما به نظر ما این نویسنده از «شرفنامه» بهره برده و دست نوشتهٔ آن را برای اولین بار به اروپا برده است. «ابدال خان» که در بدلیس اقامت داشته و ژان باتیست تافرنه با او ملاقات نموده، به مدنیت و زندگی شهری علاقه‌مند بوده و به جمع آوری کتاب همت گمارده است. ابدال خان کتابخانهٔ نادر و بسیار عظیمی داشته و تعداد زیادی از

* یا (تافِرنهِ).

کتابهایش را شخصاً دست‌نویسی کرده است. بر همین اساس امکان دارد «تافرنه»ی عاشق کتاب، چند نمونه کتاب را از کردستان همچون کالایی نادر و عتیقه‌ای گرانبها به اروپا برده باشد. در تاریخ شناسی کرد، این اولین بار است که از «سفرنامه تاورنیه» استفاده می‌شود.(۱۰) غیر از مآخذ مختلفی که قبلاً به آن اشاره شد، «منشآت سلاطین»(۱۱) نیز که در بارهٔ تاریخ کرد در قرن (۱۶م) نوشته شده شامل اسناد، مدارک و نامه‌های رسمی قابل استفاده است.

همچنین برای کسب اطلاعات دقیق در مورد روش خراج‌گزاری امیرنشینهای کردستان - که از آن سخن به میان آمد - مجموعهٔ قوانین و اسناد دولت عثمانی که از سال (۱۵۴۰ م) لازم الاجرا شده، کمک مؤثری به ما کرده‌اند.

نویسندگان هرگز به اختلافات اجتماعی و اقتصادی، که در تاریخ ملت کرد بروز کرده، اشاره ننموده و آن را نمایان نساخته‌اند، بلکه فقط آن قسمت از اختلافات سیاسی را که احتمال دارد فقط در جوامع بورژوایی نشو و نما کنند بیان کرده‌اند و در رابطه با تاریخ کردستان در سده‌های (۱۵ و ۱۶م) اطلاعاتی بسیار اندک، سطحی و کم حجم نوشته‌اند و با چنین ترفندهایی خواسته‌اند چنین وانمود کنند که کار تمام شده و دیگر هیچ نزاعی بر سر کردستان وجود ندارد. اما فردی که بخواهد در ارتباط با تاریخ و گذشته‌های ملت و قومی تحقیق نماید، لازم است وضعیت اجتماعی و اقتصادی آن ملت را واقع‌بینانه بررسی کند.

بسیاری از تاریخ‌نویسان معاصر کرد، در تحقیقات ملتشان یکی از دو راه ذیل را انتخاب کرده‌اند: این عده یا مسائل زیربنایی مبدأ تاریخ کرد را در زمینه‌های اختلافات اجتماعی و اقتصادی، به بوتهٔ فراموشی سپرده‌اند (دیدگاه ملل فرمانروایی که بر آنان حکم می‌رانده‌اند و کردها گوش به فرمان آنان بوده‌اند). و یا متأثر از عرق ملی‌شان به آن پرداخته‌اند. از میان مورخین بورژوای کردی که در قرن حاضر

قلم‌فراسایی کرده‌اند، می‌توان به افراد زیر اشاره کرد: «محمد مردوخ کردستانی» کتابش را - که به «تاریخ مردوخ» مشهور است - به تاریخ کردستان اختصاص داده است. نویسنده اظهار می‌دارد: «کردها در قرون (۱۱ و ۱۳م) امپراتوری عظیمی از ملوک‌الطوایفی بوجود آورده‌اند.» سپس به شرح رویدادهای آن دوره پرداخته است. اما او نه تنها به مسائل اجتماعی و اقتصادی این امپراتوری نپرداخته بلکه بسیار سطحی تقسیم کردستان را به دو قسمت در قرن شانزدهم مورد بررسی قرار داده است.

محمد مردوخ در هر دو جلد کتابش، از آغاز سدهٔ نهم تا قرن حاضر، در ارتباط با شرح حال تمامی شعرا، نویسندگان، تاریخ‌نگاران و جغرافیدانان کرد، مطالبی نوشته است. این شخص با وجودی که از شرفنامه «شرفخان بدلیسی» به عنوان منبع تاریخ کرد استفاده کرده، اما چنانکه باید و شاید از آن یاد نکرده است. این احتمال وجود دارد علل بی‌میلی وی نسبت به امیر شرفخان، تمایلی بوده که شرفخان در اواخر عمر به دربار عثمانی داشته است. هدف و انگیزهٔ مردوخ این بوده که به هر وسیلهٔ ممکن ثابت نماید، تمام عشایر و طوایف کرد ساکن در ایران، در اصل فارس بوده‌اند. تاریخ انتشار کتاب روشن نیست اما در جلد دوم، نویسنده رخدادها را تا سال (۱۹۳۵م) ثبت و بررسی نموده است.

رشید یاسمی نویسندهٔ کتاب «کرد و پیوستگی نژادی تاریخی او» تاریخ ملت کرد را از اعصار کهن تا قرن (۱۵م) نوشته است. وی نیز در کتابش تلاش زیادی نموده تا ریشهٔ ملت کرد را به ملت فارس پیوند دهد. در روسیه، کردشناس کرد «قناتی کردو» همیشه از رشید یاسمی به عنوان «پان ایرانیست» یاد کرده است. چرا که رشید یاسمی هرگاه نامی از ملت خود برده، این شهامت را نداشته که از کردها به عنوان ملتی مستقل و جدا از دیگران یاد کند.

نویسندهٔ بورژوای معاصر کرد «عبدالعزیز یامولکیشه» در کتاب

«کردستان و کرد اختلال لری*» ریشه و نژاد و تاریخ کرد را مورد تحقیق و بررسی قرار داده است. وی در این کتاب، پس از اینکه تعدادی از پادشاهان ایرانی از جمله ساسانیان را از کردها به حساب آورده، چنین می‌نویسد: «اجداد حضرت محمد (ص) کرد بوده‌اند، زیرا اعراب چنین می‌پندارند که به مرور زمان ملیت عربی پیدا کرده‌اند.» بی شک چنین نگرشی در ارتباط با ریشه و نژاد ملتی، کج اندیشی، یا به تعبیر دیگر، تخریب و زیرورو کردن تاریخ آن ملت است.(۱۲)

گرچه این نویسنده مانند یک مورخ کرد عمل کرده، ولی سیمای تاریخ کرد را واضح، روشن و عاری از اشتباه ننوشته است. به عنوان نمونه در بحثهای تاریخیش در زمینهٔ سیاست سلطان سلیم در کردستان در دوران جنگ بزرگ چالدران چنین می‌نویسد: «شرف الدین بدلیسی عالم بلند آوازهٔ کرد [شرفخان بدلیسی : (م - ش)]از آنجا که از اهل تشیع کینه بدل داشت، چهل و شش امیر کرد را به همراه سپاه عثمانی برای تسخیر تبریز روانه کرد.» واضح است نویسنده در روشن ساختن این رویداد، چنین پنداشته که مولانا ادریس بدلیسی همان شرفخان بدلیسی است، غافل از اینکه شخصی شرف‌الدین بدلیسی ۲۹ سال پس از جنگ چالدران متولد شده است.

احسان نوری، نویسندهٔ کتاب «تاریخ ریشهٔ نژادی کرد» هم در همان راه نویسندگان مذکور گام نهاده است. ایشان که به بررسی ریشه و نژاد کرد پرداخته، می‌گوید: «از روی آثار باستانی و مدارک تاریخی، روزگاری قدرت و فرمانروایی ایران در دست پادشاهان کرد بوده است.... به همین دلیل وقتی ریشه و نژاد اصلی پادشاهان ایران قدیم را بررسی می‌کنیم، باید در میان امرا و پادشاهان این قوم جستجویشان نماییم». از ادعای این نویسنده و سایر نویسندگان در نهایت چنین استنباط می‌شود که کردها نه تنها از ریشه و نژاد فارس نیستند، بلکه این

---

* کتاب به زبان ترکی نوشته شده و فارسی آن : کردستان و نزاعهای کرد است . (م.ج)

فارس‌ها هستند که ریشه و نژاد کردی دارند.

وی در ادامه نظریاتش دیدگاه نویسندگان دیگر را تکرار می‌نماید و هرچه آنها گفته‌اند، او نیز همان مطالب را بیان کرده است.

واضح است که در اصل، هدف این مورخ بورژوای قرن اخیر اثبات این نکته بوده که: «ملت کرد هویتی مستقل نداشته و با فارس نژادانی که اکنون بر اریکهٔ قدرت نشسته‌اند تفاوتی ندارد». بی شک این امر هم مورد پسند ایدئولوژی قرن کنونی است که می‌گوید: «هر اندازه شمار افراد ملت تحت سلطه از ملت فرمانروا کمتر باشد به همان اندازه سرنوشتشان اسیر و در بند حکومت سلطه‌گر خواهد بود و حتی از حق اظهار موجودیت هم بی‌بهره بوده، به آسانی ذوب می‌شوند».

هدف تاریخ‌نویسان عرب نیز این بوده که ثابت نمایند، کردها از نظر نژادی به اعراب منتسب‌اند.(۱۳)

هیچکدام از مورخان و نویسندگان معاصر ترک در نوشته‌هایشان از ملت کرد نامی نبرده‌اند. زیرا می‌دانند که چنین اظهار نظرهایی خطر بزرگی برای آنها به دنبال خواهد داشت. بهمین دلیل از اعتراف به وجود ملتی به نام کرد خودداری کرده‌اند.

فقط کتاب «مێژووی کورد و کوردستان*» تألیف محمد امین زکی مورخ کرد قرن بیستم است که در میان کتب مورخان کرد، اوضاع اجتماعی سیستم بورژوایی را مورد بررسی قرار داده است. پس جا دارد آن را در نوع خود کتابی با ارزش به شمار آورد.

همان گونه که در بالا بیان کردیم، تاریخ نویسان شرقی و اروپایی، در رابطه با اوضاع و احوال ملت کرد و تاریخ کرد و کردستان، از اواخر سدهٔ (۱۹م) تا قرن حاضر مطالب زیادی نوشته‌اند، ما در رابطه با تاریخ سده‌های میانه به تناسب مطالبی که تا به حال به آن اشاره شده است، نیازمند تحقیق و بررسی هستیم.

---

*ـ نام کتاب به فارسی «تاریخ کرد و کردستان» است. (م.ج)

نباید فراموش کنیم عده‌ای از تاریخ‌نگاران روس برای روشن ساختن و بررسی تاریخ معاصر ملت کرد، تلاش و کوششی جانانه داشته‌اند. پس باید برای آنها مطالبی اختصاصی نوشته شود چرا که در گستره‌ای وسیع برای ثبت وقایع تاریخی و روشن نمودن رویدادهای این اواخر تعدادی کتاب با ارزش در ارتباط با تاریخ کرد نوشته‌اند. ملت کرد - آنگونه که علما و دانشمندان روس نوشته‌اند - ملتی نیست که نویسندگان بورژوا تصویر کرده‌اند. بلکه ملت کرد در تحقیقات این دانشمندان یکی از ملل مستقل و با سابقهٔ تاریخی کهن در قارهٔ آسیا است. بر این اساس آن گروه از علمای آسیایی و اروپایی معاصر به خصوص آن دسته از دانشمندان روسی که در بارهٔ ریشه، نژاد، زبان، تاریخ و جغرافیای کرد و کردستان تحقیقاتی داشته‌اند، از «شرفنامه»ی شرفخان بدلیسی مانند منبعی معتبر استفاده کرده‌اند.

در نقاط مختلف دنیا از «شرفنامه»ی شرفخان بدلیسی همچون مأخذ تاریخی ملت کرد یاد می‌کنند. اما نسخهٔ اصلی «شرفنامه» که توسط خود او نوشته شده در کتابخانهٔ مشهور انگلستان «بدلیاندا» نگهداری می‌شود. این کتاب که شرفخان، آن را به زبان فارسی نوشته، در این اواخر به چندین زبان دیگر ترجمه شده است.

بنظر می‌رسد با استفاده از شرفنامه کتابی جدید در ارتباط با تاریخ قرن شانزده میلادی به رشته تحریر درآید زیرا با وجود اینکه شرفنامه حاوی اطلاعات ارزشمندی است اما نمی‌تواند در برگیرندهٔ تمام زوایای تاریخی قرن شانزدهم باشد - لذا لازم است تحقیقات و مطالعات جدیدی صورت گیرد که با دقت، صبر و حوصله و متدهای علمی همراه گردد.

بخش اول:

- بیوگرافی شرفخان بدلیسی.
- مأخذ مورد استفاده در تألیف شرفنامه.
- تاریخ نگارانی که در تاریخ شناسی از شرفنامه استفاده کرده‌اند.
- نقش شرفنامه در تاریخ‌شناسی کرد.

بیوگرافی شرفخان بدلیسی

کتاب «شرفنامه»ی شرفخان بدلیسی در رابطه با بررسی رویدادهای سده‌های (۱۵و۱۶م) مردم کرد از ارزش ویژه‌ای برخوردار است. این کتاب از منابع دست اولی بشمار می‌رود که اطلاعاتی مهم در رابطه با ملت کرد و تاریخ آذربایجان و ایران آن دوره را در خود جای داده است. بنابراین تحقیق و پژوهش در مورد این کتاب از ارزش علمی زیادی برخوردار است. این کتاب نوشتهٔ شرفخان پسر شمس‌الدین بدلیسی است که عده‌ای از نویسندگان و مورخان با نام «شرف‌الدین» هم از او یاد می‌کنند.

خاندان بدلیسی از عشایر روژَکی است.(۱) که به آن، روچکی، رودکی، رُژَکی، روژَکی هم گفته می‌شود. چون خود شرفخان در «شرفنامه» از آن با نام روژکی یاد می‌کند، ما هم بر این باور هستیم که روژکی صحیح‌تر باشد. این خاندان از عشایر کردی محسوب می‌شود که در فاصلهٔ سالهای (۱۳۸۴م تا ۱۸۴۹م) بصورت مستقل، یا نیمه مستقل فرمانروای ولایت بدلیس (بتلیس) بوده‌اند.

این خاندان نسبت به سایر فرمانروایان و حکمرانان کردستان از شوکت و قدرت زیادی برخوردار بوده و از سوی اکثر پادشاهان آن زمان همچون امیر تیمور (۱۳۹۳م) و جانشینان وی و قره یوسف قره‌قویونلو (۱۴۱۷م) فرمانروایی آنها بر مناطق تحت کنترلشان رسماً تایید شده است. «آق قویونلوها» تنها توانستند یکبار، آنهم به مدت ۲۹ سال (۱۴۹۵-۱۴۶۶م) امیرنشین بدلیس را به اشغال خود درآورند، اما در اثر پایداری و مقاومت ساکنانش دو باره آزاد گشته و استقلال خود را

بازیافته است.

شاه اسماعیل اول (۱۵۲۴-۱۵۰۱م) ، بنیانگذار دولت صفویه، در سال (۱۵۰۴م) این امارت را به رسمیت شناخته و آن را ابقا نموده است.

در جنگ چالدران (۱۵۱۴م)، «شرف بیگ» جد شرفخان به ناچار قیمومیت دولت عثمانی را پذیرفت. پس از شرف بیگ و در دوران حکومت فرزندش، امیر شمس‌الدین (۱۵۳۵-۱۵۳۱م) ولایت بدلیس به تصرف سلطان غازی (سلیمان اول) درآمد. بهمین خاطر شمس‌الدین بیگ بدلیسی، به شاه طهماسب اول در تبریز (۱۵۷۶-۱۵۲۴م) پناه برد. شاه طهماسب نیز با تکریم و احترام از وی استقبال بعمل آورد. پس از این واقعه طولی نکشید که گروه زیادی از ایل روژکی ساکن ولایت بدلیس در مقابل ظلم و ستم عثمانی قیام کردند. اما این قیام سرکوب شد و عده‌ای از آنها به تبریز گریختند و به امیر شمس‌الدین پیوستند.

شرفخان می‌نویسد: «درست پس از این رویداد، احترام شمس‌الدین بدلیسی نزد شاه افزایش یافت و به لقب «خان» مفتخر گردید، حکومت بخشی از ولایات سراب و مراغه، به وی واگذار شد.» شمس‌الدین خان، همراه ۴۰۰ نفر از افراد ایل روژکی به محل مأموریتش رهسپار شد. وی در تعدادی از جنگهای شاه طهماسب اول شرکت کرده بود. حسن روملو در این باره می‌نویسد: «در سال ۱۵۵۲م، هنگامی که شاه طهماسب اول سپاه خود را به سوی روم (ترکیه کنونی) گسیل داشت، مأموریت تسخیر مناطق موش و اخلاط، به شمس‌الدین خان - که در کنار سران قزلباش بود - سپرده شد.»

شمس‌الدین خان که در میان قزلباش‌ها از احترام فراوانی برخوردار بود در زمان اقامتش در ایران، با دختر فرماندهٔ قزلباش‌ها (امیر خان موصل‌لو) که زمانی متولی شاه طهماسب اول و فرمانروای ایالت خراسان بود، ازدواج کرد. مولود ازدواجشان فرزندی بنام «شرفخان» بود. شرفخان در بیستم ذوالقعده سال ۹۴۹ هـ ق برابر با ۲۵ فوریه سال (۱۵۴۳م) در شهرک کهرود از توابع قم دیده به جهان گشود.

بدلیسی از همان اوان کودکی از داشتن نعمت مادر محروم می‌شود و پدرش او را جهت تعلیم به قاضیان کهرود می‌سپارد. این قاضیان[۲] در پرورش شخصیت‌های برجسته از شهرت زیادی برخوردار بوده‌اند.[۳] سام میرزا می‌نویسد: «کهرود در پرورش دانشمندان، شعرا و نویسندگان نامی، نظیری ندارد» ف . فیلیامینوف زرنف نیز در این زمینه، چنین می‌نویسد: «این قاضیان دانش‌آموزان خود را با روح علم‌پروری و احترام به علما و دانشمندان پرورش می‌دادند. شرفخان نیز این دو ویژگی بزرگ را تا اواخر عمر حفظ کرد.»

بدلیسی نیز می‌گوید: «از دوران کودکی تا الان هم از وجود این دانشمندان بهره برده‌ام.»[۴]

بدلیسی تا پایان ۹ سالگی در کهرود به تحصیل اشتغال داشته سپس بر اساس قوانین دربار شاهان صفوی برای ادامهٔ تحصیل به دربار منتقل می‌شود. زیرا در آن زمان امیرزادگان و بیگ‌زاده‌ها در کنار شاهزادگان تربیت می‌شدند، سپس همچون کارمند مطمئنی جهت انجام خدمات دولتی به دربار انتقال می‌یافتند.

بدلیسی در دربار شاه در رشته‌های مختلف علمی چون: حقوق، شریعت اسلام و علوم و فنون نظامی به کسب علم پرداخت، وی در شرح حال خود می‌نویسد: «شاه طهماسب خود را با نقاشی سرگرم می‌کرد و ما را هم در جهت گرایش به آن تشویق می‌نمود و نقاشی را به مصلحت ما می‌دانست. او معتقد بود که نقاشی اشتیاق و ذوق انسان را شکوفا کرده، آن را گسترش می‌دهد.»

بدین‌سان بدلیسی تا سال (۱۵۵۴م) در دربار به تربیت و تعلیم همت می‌گمارد. پدرش میر شمس‌الدین به علت کهولت توان فرمانروایی ایل را از دست می‌دهد، سران ایل روژکی از شاه ایران درخواست می‌کنند، فرزندش شرف را به امیری ایل منصوب نماید. بر همین اساس به فرمان شاه حکومت ولایات: «دشت مغان»، «محمود آباد» و «مغان شیروان» به او واگذار و شیخ امیر بلباسی از ایل روژکی به عنوان متولی او انتخاب می‌شود. در «شرفنامه»ای که در سن پطرز بورگ منتشر شده، آمده است

که: «متولی شرفخان بدلیسی (محمود شهنمان قوالسی) بوده است. اما در چاپ قاهرهٔ آن آمده که: «هر دوی آنان (محمد شهنمان قوالسی و شیخ امیر بلباسی) متولی او بوده‌اند». از گفته‌های پ. پتروشفسکی چنین استنباط می‌شود بر اساس آداب و رسوم دوران فرمانروایی شرفخان، می‌بایست اندیشمندی قزلباش بعنوان مستشار و رایزن برگزیده و انتخاب می‌شد و این در حالی است که شیخ امیر بلباس از ایل روژکی بعنوان رایزن در فاصلهٔ سالهای (۱۵۳۶-۱۵۳۴م) به آذربایجان رفته است. و اشتباه «پ - پتروشفسکی» در مورد قزلباش بودن وی به همین خاطر بوده است. پس از گذشت سه سال از کار رایزنی، شیخ امیر بلباسی جهان فانی را ترک کرد و امیر شرف هم از کار برکنار شد. وی پس از ملاقات با شاه طهماسب در ییلاق «خرگان» به فرمان شاه به سوی محمد بیگ(۵)، فرمانروای همدان، حرکت می‌کند. محمد بیگ نیز با گرمی از وی استقبال کرده، دخترش را به عقد او در می‌آورد. شاه طهماسب در همین رابطه می‌گوید: «برای رفع احتیاجات زندگی آبرومندانه امیر شرف و روژکیهای همراه او باید برای آنان مستمری مقرر دارند.» چنین فرمانی از سوی شاه، باعث گردید امیرشرف سه سال دیگر در همدان بماند (۱۵۵۱-۱۵۶۱م).

امیر شرف با فراگیری علوم مختلف و مشاهده و درک رویدادهای سیاسی و اجتماعی عصر خویش، پله‌های ترقی را یکی پس از دیگری طی کرد. به همین خاطر، اشخاص صاحب قدرت دربار هم نمی‌توانستند نسبت به وی بی‌تفاوت بمانند و از خود واکنش نشان ندهند. در چنین دورانی از زندگی «شرفخان» ،بایزید، شاهزادهٔ عثمانی به دربار شاهان ایرانی پناه می‌برد. تبادل نظر میان دولتهای ایران و عثمانی در ارتباط با شاهزاده بایزید و تمایل «شرفخان» به حکومت عثمانی باعث سوءظن شاه طهماسب نسبت به وی شد(۶). این امر شاه طهماسب را واداشت تا بار دیگر پدرش شمس‌الدین را به ریاست ایل روژکی منصوب کند و فرمانروایی کهرود را به وی بسپارد (۱۵۶۳-۱۵۶۰م). اما شمس‌الدین از قبول این مسئولیت خودداری

کرد. شاه ناچار امیر شرف را در مقام خود ابقا و برایش مقرری تعیین نمود. بدین ترتیب امیر شرف‌الدین در قزوین در دربار شاه ماند.

بر اساس قوانین آن روزگار تمامی امرای دربار شاه می‌بایست تعدادی از نیروهای مسلح ایل را سازمان دهند تا در موارد اضطراری به یاری پادشاه بشتابند. امیر شرف هم چنین نیروی مسلحی از ایل روژکی را در اختیار داشت. هنگامی که خان احمد فرمانروای گیلان «بیه، پیش Bia - Pish» در مقابل شاهان صفوی قیام می‌کند و گیلان را به آشوب می‌کشد، شرفخان و تعدادی از سران قزلباش مأمور بدست گرفتن حکومت این نواحی می‌شوند. شرفخان از طرف شاه طهماسب اول به فرمانروایی تنکابن منصوب شد، بعلت تداوم قیام خان احمد گیلان و بدست گرفتن کنترل یکی از نواحی گیلان توسط یکی از فرمانداران وی بنام سلطان هاشم و حملهٔ سلطان هاشم به نیروهای قزلباش و غارت کردن آنان و به منظور کمک به شرفخان شاه اقدام به ارسال نیروهای قزلباس نمود.

بدلیسی می‌گوید: «در سال (۱۵۶۸م) سلطان هاشم با ۱۸ هزار نفر از افراد سواره نظام و پیاده نظام به تنکابن حمله کرد.» میر شرف به یاری ۵۰۰ نفر از نزدیکانش و کمک کردها و سران قزلباش که زیر نظر او بودند، آنها را شکست داد و از سرهای کشته شدگان سه مناره برافراشت.

بداق قزوینی که رویدادهای آن دوران گیلان را نوشته، می‌گوید: «یک قشون دو هزار نفری به طرف شرفخان کرد یورش بردند. شرفخان تنها ۴۰۰ نفر نیروی مسلح در اختیار داشت. از قزوین و اطراف هم افراد کمی به یاری او شتافتند. شرفخان با نیروی نزدیک به هزار نفر، آنها را شکست داد و چهار هزار نفر آنها را از دم تیغ گذراند. عبدالفتاح فومنی می‌گوید: «جنگی که در منطقهٔ (بیه - پیش) گیلان در جریان بود خرابی زیادی بدنبال داشت و تعداد کثیری از افراد در نتیجهٔ این جنگ کشته شدند» درگیر ودار این جنگها فرمانروای تنکابن (شرفخان) احمدخان را دستگیر کرد و به نزد معصوم بیگ در لاهیجان فرستاد. معلوم است که

پیروزی امیر شرفخان و قزلباشها نتیجهٔ نارضایتی اکثریت مردم از خان احمد گیلان و طرفدارانش بود. زیرا مردم آن نواحی که همچون اسیران جنگی در اختیار خان احمد بودند، سپاه شاه طهماسب را مانند ارتش آزادیبخش به حساب می‌آورند. مردم با هر وسیله‌ای که در اختیار داشتند، به یاری سپاه شاه می‌شتافتند در نتیجه خان احمد گیلان و طرفدارانش شکست خوردند و نیروی شاه ایران پیروز شد.

اسکندر منشی نیز چنین نوشته است: «میر شرف، فرمانروای تنکابن بوده است.»(۷)

فومنی در کتابش در بحث از امیرانی که برای شاهان صفوی در میادین کارزار در مقابل خان احمد گیلانی جانفشانی نموده‌اند، از امیر شرفخان سخن به میان آورده است.

فومنی در ادامهٔ وقایع (۱۵۹۴م) چنین اطلاعات نادرستی را نوشته است: «به فرمان شاه عباس برای تأدیب شورشیان، (سلطان قنبر) و (کوزنبکولو)(۸) و (سلطان صوفی نعمت ا...) و (حاکم تنکابن) «میر شرف» بسوی منطقهٔ بیه - پیش روانه شدند.» در حالی که در تاریخ آورده‌اند در آن زمان، شرفخان نه تنها در تنکابن اقامت نداشته، بلکه در امارت موروثی بدلیس بود.

شرفخان در مدت اقامتش در ایران که نزدیک به ۱۵ سال والی ولایات مختلف بوده، در خدمت دربار صفوی بوده است. در پی شجاعت و رشادتهایی که در گیلان از خود نشان داد، احترام او نزد شاه طهماسب اول فزونی یافت و اعتماد شاه نسبت به او بیشتر شد. شرفخان این رویدادها را در قالب اشعاری چنین بیان کرده است:

خاوەن بیر هاوەدەمی شاهانن
پەسندەی دڵی شاهانن
هەم چزوو لە جەرگی زۆرداران را دەکەن
هەم هەتوانی دەردی زۆر لێ کراوانن*

---

* اصل ابیات در شرفنامه ص ۵۷۹ چنین است :

میرشرف در این ابیات آشکار می‌سازد که به روحیات شاه طهماسب پی برده و مورد اعتماد فرمانروای بزرگ خاندان صفوی قرار گرفته و از احترام خاصی برخوردار بوده است.

شرفخان هفت سال در گیلان (۱۵۶۸-۱۵۷۶م) ماند. اما آب و هوای آن مناطق با مذاق ییلاق‌نشینان ایل روژکی سازگار نبود. بنابراین عدهٔ زیادی از آنها مریض شده، از بین رفتند.

شرفخان می‌گوید: «آب و هوای گیلان بسیار نامساعد بود و شیوع امراض گوناگون اکثر افراد شجاع روژکی را از بین برد - من بیچاره از گیلان بیزار شده بودم - نارضایتی و ناخشنودی خود را به سمع شاه رساندم. بعد از هفت سال اقامت در گیلان اجازهٔ خروج گرفتم و به قزوین مراجعت نمودم». [این قسمت را مستقیماً از شرفنامه نقل نمودم. (شکر مصطفی)] شاه طهماسب پیکی به سوی میرشرف روانه کرد و او را به قزوین فراخواند. زیرا تصمیم داشت میر شرف را نزد خود نگهداد.

افراد قزلباش در بین خودشان دچار اختلاف شدند و چنین اوضاعی برای میرشرف خوشایند نبود. به همین دلیل تصمیم گرفت آنجا را ترک کند. از شاه ایران درخواست نمود، او را به ولایتی دیگر بفرستد. او هم بخشی از ولایت شیروان را به او بخشید. از خراج آن مناطق مستمری او و ایل روژکی را مقرر نمود. این مناطق عبارت بودند از: «تراکمات» ، «ارش» ، «آقداش»، «قیاله»، «باکو» و «کناراب». هنوز نزدیک به ۸ ماه از فرمانروایی شرفخان بر شیروان سپری نشده بود که شاه طهماسب، جهان فانی را وداع گفت. بدلیسی می‌گوید: «در اندرونی اختلاف بروز کرد و میرزا حیدر به قتل رسید. اسماعیل میرزا از قلعهٔ «قهقهه» بیرون آمده، وارد قزوین شد و بنام شاه اسماعیل دوم بر تخت سلطنت نشست.» شاه تازه نفس برای فرونشاندن کینه و اختلاف سنی و

صاحب نظران انیس شاهان باشند مقبول دل جهان پناهان باشند
هم بر جگر ستمگران نیش زنند هم مرهم زخم دادخواهان باشند

شیعه و جنگ و نزاعهایی که میان دولت عثمانی و ایران جریان داشت، تمامی سنی‌های تبعید شده را مجدداً به اندرونی فرا خواند و از میان آنها برای خود، مشاورینی برگزید.

بدین‌سان ارتباط و محبت میان شاه اسماعیل دوم و میرشرف به مرحلهٔ تازه‌ای رسید و شاه سیاستی ملایم و آشتی‌جویانه در برابر سنی مذهبان اتخاذ کرد. چنین اقدامی از جانب شاه باعث شد تعدادی از طردشدگان قزلباش که خواهان رشد و ترقی دربار نبودند به شاه اسماعیل دوم اطلاع دهند که میرشرف قصد دارد به طرفداری برادرزاده‌ات (سلطان میرزا) شما را از میان بردارد. از سوی دیگر به علت رفتار ملایم شاه با سنی مذهبان، به او هشدار داده شد. مدتی بعد نامهٔ تهدیدآمیز دیگری به اتاق خواب شاه انداخته شد. شاه چند نفر را به اتهام سنی‌گری از دربار اخراج کرد. از آنجا که شاه اسماعیل دوم تقریباً بیست سال از عمر خود را در زندان سپری کرده بود، بیش از اندازه دچار عارضه‌های بدبینی و بی ارادگی و ضعف مدیریت شده، نسبت به اطرافیانش بی اعتماد شده بود. بدلیسی می گوید: «بعد از اینکه ترفند ناراضیان دربار، در شاه مؤثر واقع شد، شاه تعدادی از امیران را تأدیب و گروهی را هم از قدرت برکنار کرد.» و برای بیرون راندن میرشرف از اندرونی در سال (۱۵۷۷م) او را روانهٔ ولایت نخجوان کرد.

بدلیسی در رابطه با این رویداد می‌گوید: «این دور افتادن و تبعید برای من مایهٔ خیر بود و باعث خوشبختی و کامیابیم شد و از اینکه به سرزمین آبا و اجدادی آمده بودم، خرسند شدم».

در همین زمان اختلافات و نزاعهای درون دربار زبانه کشید. شاه اسماعیل دوم به قتل رسید و سلطان محمد خدابنده (۱۵۸۷-۱۵۷۸م) بر مسند قدرت نشست. مجدداً اختلافات و قدرت‌نمایی خوانین بزرگ قزلباس اوج گرفت و در نهایت، این ضعف قدرت منجر به جَری شدن فرمانداران آنها در منطقه شد. سلطان مراد سوم از این وضعیت سوء استفاده کرد و به قصد تسخیر تبریز نیروی عظیمی را به دربند فرستاد.

تاریخ صف‌آرایی میان نیروهای میرشرف و دولت عثمانی که توسط اروج‌بیگ بیات ذکر شده با تاریخ ذکر شده در شرفنامه همخوانی ندارد. میرشرف نیز در کتابش آورده که در سال (۱۵۷۸م) آذربایجان را ترک کرده است. از قرار معلوم خسرو پاشا، حکمران «وان» بر اساس درخواست سلطان مراد سوم از او، مصمم بود که «شرفخان» را به هر نحو ممکن از آذربایجان دور سازد تا در نبود او به آنجا یورش برد. او این کار را هم به امرای کردی چون: زینال بیگ حاکم حکاری و حسن بیگ محمد واگذار کرده بود. بدلیسی در این رابطه می‌گوید: «سوم شوال (۹۸۶ هـ ق) (برابر با ۶ اکتبر ۱۵۷۸م) همراه با ۴۰۰[۱۰] نفر که دویست نفر آنان از ایل روژکی بودند از نخجوان به طرف بدلیس به راه افتادیم.» پس از سه روز راهپیمایی شرفخان و همراهانش به وان رسیدند و به گرمی مورد استقبال خسروپاشا قرار گرفتند. فرمان حکومت و شمشیری با نیام زر - که از سلطان مراد سوم به «مصطفی چاووش» داده شده بود - به شرفخان اهداء گردید.

وزرای سلطان، بخصوص محمد پاشا، به وسیلهٔ نامه مراتب احترام خود را به اطلاع شرفخان می‌رسانند. حتی مصطفی پاشا هم به رسم یادبود هدایایی را همراه شمشیر زرکوب خویش برای او فرستاد. از این واقعیتها چنین استنباط می‌شود که دولت عثمانی برای دور کردن میر شرف از آذربایجان مبالغ هنگفتی هزینه کرده و کارهای زیادی انجام داده بود. خود میرشرف هم با مشاهدهٔ ضعف دولت صفوی به عثمانی تمایل پیدا کرده بود. او هم مانند امرای کردی که به صحنه جنگهای دولتین عثمانی و ایران کشانده شده بودند، بعد از اینکه مدت زیادی در خدمت دربار صفوی بود، از آذربایجان خارج شد و در سن ۳۷ سالگی به کردستان برگشته ، فرمانروایی ولایت بدلیس را بدست گرفت.

همچنین در نامهٔ دیگری که از سوی سلطان مراد سوم برایش ارسال شده بود، آمده: «شرفخان! صداقت، درستی و فداکاریتان در بارگاه بلندآوازهٔ ما آشکار است و شما مورد تأیید ما هستید. از کرم و بخشش‌های شاهانهٔ ما بهره‌مند خواهید شد. رنج و مشقتی که در این

سفر مبارک متحمل شده‌اید، مجدداً ارزش، اعتماد و مقام شما را نزد ما رفیع‌تر می‌نماید. به همین خاطر لازم می‌دانم، دلیرمردانی که در قلمرو قدرت شما هستند به سپاه ما بپیوندند و شما هم فرماندهی از فرماندهان بلند مرتبهٔ ما باشید. زیرا از رشادت و شجاعت اجداد شما آگاهم و مطمئن هستم، ایمان، باور و نظرتان مانند سایر فرماندهان بلند پایهٔ من در مصلحت‌اندیشی‌ها و مشاورتها، ارزشمند و مفید خواهد بود و از آن دریغ نخواهید کرد.»

از مضمون نامه چنین بر می‌آید که شرفخان اطلاعات زیادی از ولایت آذربایجان داشته و فرماندهی کارآمد، زبردست و با قدرت بوده و نقش بسیار ارزشمندی در سپاه سلطان ایفا کرده است. در نتیجهٔ بسیج عمومی عثمانی‌ها برای حمله به آذربایجان شهر تبریز از سال (۱۵۸۵م) یعنی ۱۷ سال تحت فرمانروایی عثمانی‌ها قرار گرفت. در سال (۱۵۷۳م) فرهاد پاشا «یرقان» را تسخیر نمود و در آنجا قلعه‌ای بنا کرد و دستیابی به خزانهٔ تفلیس، تمامی خاک گرجستان و همهٔ آذوقهٔ منطقه را به شرفخان بدلیسی و حسن شامی، سپرد. سلطان مراد سوم به پاس خوش خدمتی‌هایی که شرفخان در این سفر از خود نشان داده بود، حکومت «موش» راکه درآمد سالانهٔ آن به ۲۰۰هزار «آقچه» می‌رسید به منطقهٔ بدلیس افزود. با این حساب درآمد سالانهٔ میرشرف به مرز ۴۰۰ هزار «آقچه» رسید.

نویسنده خود می‌گوید: «تا آن زمان هیچکدام از افراد آل عثمان چنین درآمد زیادی به هیچ یک از امرای خود نبخشیده بودند». بدلیسی شرح حال زندگی خود را با این جمله به پایان می‌رساند: «اکنون اواخر ماه ذوالقعدهٔ (سال ۱۰۰۵ هق = ۱۹۵۴م) است. در سایهٔ قدرت سلطان محمد (۱۶۰۳-۱۵۹۴م) فرمانروایی سرزمین موروثی اجدادم را همچنان در اختیار دارم. اما بخاطر مصلحت پسر بزرگم (شمس‌الدین) از این کار مهم چشم پوشیده‌ام.»

او نیز چون سایر نویسندگان از پند و اندرزهای کتاب «خردنامه»ی عبدالرحمان جامی استفاده کرده و خطاب به پسرش می‌گوید: [ترجمه

شعرها از فارسی به کردی از هژار است (ش. م)].

وەرە لامـــەوە کـۆرپە شـیرینەکـەم
گەشەی باغی ژین و گـوڕ و تینەکـەم
دڵت بێنە سەر هەست و گوێ شلکە بۆم
بە بڕوا بـە دڵسوز و خـەمخۆری تـۆم
هەموو پەندی من وەک دوڕ و گەوهەرە
ئەگەر ژێری گـوێ بـێنە گـەوهەر بـەرە
کە بە گوێم بکەی؟ دەبیە مەردێکی رەند
پـەسندی و لە لای کـەس نـابیە پـەند*

بدلیسی با این اشعار پسرش را تشویق می کند تا راه علما و دانشمندان را دنبال کند و در آینده کارگزاری صاحب قدرت و مدیری کارآمد شود. اگر دوران اشتغال شرفخان به تعلیم و تربیت را از دوران زندگی او جدا کنیم، دوران حیاتش را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

۱- سالهای (۱۵۵۴ تا ۱۵۸۶ م)، این دوران از زندگی او شامل مسئولیت‌هایی بوده که همچون مدیری کارآمد، آگاه و توانا در خدمت شاهان صفوی بوده و اروج بیگ، ایشان را در زمرهٔ بزرگترین سران بلند آوازهٔ آذربایجان به حساب آورده است.

۲- از سال (۱۵۸۶م) تا آخرین لحظات زندگیش. در این دوران از حیات، او به آفرینش و خلق آثار گرانمایه همت گمارده است. نویسنده در این دوران شرفنامه را به نگارش درآورده است.

شرفخان در نوشته‌هایش با قدرت و توان و صراحت تمام در زمینه‌های: «نگاهی به مذاهب، آیین همسرداری، دربار عثمانی و خاندان صفوی مطالبی نوشته است.»[۱۱] فرج می‌گوید: «شرفخان به

---

* اصل فارسی اشعار به نقل از شرفنامه ص ۵۸۴:

بیا ای جگر گوشه فرزند من
بـنه گوش بر گوهر پند من
صدف وار بنشین دمی لب خموش
چو گوهر فشانم بمن دار گوش
شنو پند و دانش به آن یار کن
چو دانستی آن که بدان کار کن
بزرگان که تعلیم دین کرده‌اند
به خُردان نصیحت چنین کرده‌اند

تناسب روزگار خویش شخصی تحصیل کرده، وارسته، کامل، مسلط بر فقه و اصول دین و خداترس بوده است.»

از تاریخ درگذشت شرفخان هیچ اطلاعی در دست نیست اما بر اساس آنچه از شرح حال وی استنباط می‌شود، پس از گذشت ۶۰ سال زندگی را بدرود گفته است.

فیلیا مینوف زرنف می‌گوید: «پنج بخشی که در ارتباط با ایل محمودی در شرفنامه آمده در سال (۱۵۹۸م) توسط شخص نویسنده بازبینی شده است.» لذا چنین به نظر میرسد، شرفخان ۶۰ سال عمر کرده باشد (۱۵۴۳-۱۵۹۸م).

مورخان بعد از شرفخان، در بارهٔ شروع زمان نگارش شرفنامه مطالب بسیار نامنظم و نامربوطی نوشته‌اند. به عنوان نمونه: بر اساس نوشته‌ای زرنف گویا شرفخان از همان روزهای ورود به بدلیس (۱۵۷۸م) بدون فوت وقت شروع به نوشتن شرفنامه کرده است. ن. فلسفی می‌گوید: «بدلیسی از سال (۱۵۸۱م) به بعد مشغول نوشتن بوده است».

اما بر اساس نظر مورخ معاصر (شاکر خسباک) وی از سال (۱۵۸۶م) شروع به نوشتن کرده است. ولی خود شرفخان می‌گوید: «بعد از اینکه فرمانروایی بدلیس به من سپرده شد، با شرکت در جنگهای سلطان مراد سوم و ابراز علاقه به وی، شروع به نوشتن کردم.»

از نوشته‌های نویسنده چنین بر می‌آید بدلیسی در سال (۱۵۸۶م) - آنطور که شاکر خسباک می‌گوید - شروع به نوشتن جلد اول کتابش کرده باشد. جلد دوم آن نیز همزمان با دوران فرمانروایی سلطان محمد سوم بوده است. زیرا مقدمهٔ این مجلد شباهت بسیاری با سبک و روش نویسندگان آن دوران دارد. شرفخان می‌گوید: «من مدت زیادی در شمار این خاندان والامقام بوده‌ام، به خصوص همدم بودن با شاهنشاه دادپرور و پدر تمامی فاتحین دنیا، سلطان محمد سوم، این فایده را داشت که توانستم شرح حال او و پادشاهان ایران و تورانیهای هم عصر ایشان را - از لحظهٔ بر تخت نشستن تا امروز - بنویسم».

بدین‌سان زمان نویسندگی بدلیسی با دوران پختگی و کمال عمرش در ارتباط است. نویسنده مطالب زیادی در بارهٔ رویدادهای مربوط به دوران خویش که شخصاً آنها را دیده، یا در آنها شرکت داشته، نوشته است. درست است که کتاب را برای بیان وقایع تاریخی نوشته، اما در کنار بیان رویدادهای تاریخی در زمینه‌های ادبیات، هنر و شعر هم قلم فرسایی کرده است.

بدلیسی «شرفنامه» را بر اساس طرح زیر پایه ریزی کرده است:

۱ - ستایش خدا.
۲ - ستایش پیامبر (ص).
۳ ـ عظمت خالق هستی و ارزش قرآن مجید.
۴ - ستایش سلطان محمد سوم.
۵ - ستایش تاریخ.
۶ - شرح حال خودش با اختصار.
۷ - انگیزهٔ نوشتن شرفنامه.
۸ - مسئلهٔ نامگذاری کتاب.
۹ - تقسیم بندی کتاب: مقدمه، دنباله:

الف) در مقدمه، بیان انساب کرد و زندگی و آداب و رسوم آنان.

ب) بخش اول: آن دسته از فرمانروایان کرد که پرچم استقلال را در کردستان به اهتزاز درآورده و تاریخ نویسان در ردیف پادشاهان از آنان یاد کرده‌اند.

ج) بخش دوم: آن دسته از فرمانروایانی که با افتخار زندگی کرده و در موارد متعددی خطبه به نام آنها خوانده شده و سکه به نامشان زده شده است.

د) بخش سوم: در مورد امرای بدلیس که اجداد نویسنده هستند.

در آخر به تفصیل شرح حال «شرفخان» نوشته شده است.... در جلد دوم «شرفنامه» همچنانکه قبلاً گفتیم، در رابطه با تاریخ سلاطین آل عثمان و پادشاه ایران و تورانیهای هم عصر آنان، سخن به میان آمده است. به این ترتیب، بدلیسی که زمانی طولانی، آرزوی خلق اثری در

زمینهٔ تاریخ کرد را در سر می‌پروراند با امید و آرزوهای بسیار، شروع به نوشتن کرد. او با اختصاص چند صفحه ازابتدای کتابش به ستایش خدا و توصیف پیامبر (ص) و ارزش قرآن، به بیان اهمیت تاریخ و تاریخ نویسی پرداخته، می گوید: «از آنجا که تا بحال در زمینهٔ فرمانروایان کرد و شرح حال و سرگذشت آنان از سوی تاریخ‌نویسان کتابی نوشته نشده، به نظرم رسید در حد وسع و توان خود، در بارهٔ بزرگمردان و نامداران کرد و کردستان، مطالبی جمع‌آوری نمایم. و آنچه شخصاً از تاریخ عجم دیده و یا از اشخاص سالخورده - بصورت درست و صحیح شنیده‌ام - در کتابی تحت عنوان «شرفنامه» بنویسم».

نظام تعلیم و تربیتی که نویسنده در آن پرورش یافته، موجب شده با رویدادهای اطرافش، در ابعادی وسیع آشنایی پیدا کند و او را به تفکر در تاریخ فراموش شدهٔ ملتش وادارد. به همین خاطر ناگزیر موضوعاتی را انتخاب کرده که به ملتش مربوط باشد و حق مسلم خود دانسته که، بیشتر به آن اهمیت دهد واین مطالب را با روحیه و انگیزه والایی بنویسد.

ف . فیلیامینوف زرنف می‌گوید: «وظیفهٔ مهمی که بدلیسی به عهده گرفته بود، اگر شخص دیگری آن را می‌پذیرفت، نه تنها برایش مشکل بود بلکه از انجام دادنش نیز عاجز می‌شد.»

بدلیسی جلد اول «شرفنامه» را به سبک سالنامه نوشته و در آن رویدادهای نزدیک به ۳۰۹ سال (۱۵۹۶-۱۲۸۷م) را به اختصار نوشته است. در مواردی هم، اشاراتی به گذشته‌های دور دارد. همچنین این جلد را - که کلاً در ارتباط با کردستان است - با سبک و روش خاصی نوشته است. همچنانکه فرج می‌گوید: «نویسندهٔ شرفنامه از خاندانی کرد پا به عرصهٔ وجود گذاشته و آگاهیهای کاملی از آداب، رسوم، فولکلور، عقاید و افسانه‌های ملت کرد داشته است.» سخنان پروفسور آلمانی را در مورد نویسندهٔ «شرفنامه» باور داریم، اما بیان کلمهٔ ملت برای دوران شرفخان مناسب نیست. زیرا در زمانی که هنوز نظام بورژوایی قوت و قدرت را قبضه ننموده، صحبت کردن از واژهٔ ملت

امری عبث می‌نماید. [تفکر ملی‌گرایانه در ابتدای تشکیل نظام ایلی و قبیله‌ای و نگاهداری حیوانات و ستوران شروع شده، در این دوران، زبان ملتها، آداب، رسوم و ادبیات فولکلوری و .... شکل گرفته است. (شکر مصطفی)] آن زمان که نویسنده شروع به نوشتن تاریخ کرد نموده، ملتش در ابعاد اقتصادی، سیاسی، بطورکامل وابسته به سلاطین عثمانی بوده است. فرج اظهار می‌دارد: «نوشتن کتاب شرفنامه نزدیک به یک میلیون آقچه هزینه داشته است.»

بر پایهٔ چنین واقعیتهایی بار دیگر معلوم می‌شود که بدلیسی کتاب را در وهلهٔ اول بنا به درخواست سلطان مراد سوم و در وهلهٔ دوم به درخواست سلطان محمد سوم، نوشته است. اما نظر شاکر خسباک این است که احتمالاً شرفخان، شرفنامه را به درخواست شاه عباس دوم نوشته باشد. بی شک این سخن واقعیت ندارد، زیرا شرفخان بدلیسی نه تنها تا دوران شاه عباس دوم، بلکه تا اوایل فرمانروایی شاه عباس اول زنده بود و در آن زمان [زمان نوشتن شرفنامه (م.ج)] شرفخان بطور کامل وابسته به سلاطین عثمانی بوده است. وی در هر دو مجلد به صراحت، حمایت و پشتیبانی خود را از دولت عثمانی ابراز داشته است.

مستشرق روسی (ی .پ . پتروشفسکی) جانبداری و حمایت شرفخان از عثمانی‌ها را درکتابش آورده است. شرفخان در بیان تعدادی از رویدادهای تاریخی که به مصلحت خاندان عثمانی نبوده، موضع‌گیری کرده و آنها را غیر واقعی نشان داده است. به عنوان مثال در مورد عاقبت سیاست استیلای سلطان سلیم اول و حرص و طمع مولانا ادریس بدلیسی بر تعدادی از امیرنشینهای کرد که ضمیمهٔ دولت عثمانی بوده‌اند، خود را بی اطلاع نشان داده است. همچنین از لشکرکشیهای دولت عثمانی برای تسخیر اروپا، آسیا و آفریقا و ظلم و ستم و بهره‌کشی‌های آنان در قبال ملت کرد، چشم‌پوشی کرده است.

حتی شرفنامه به قتل عام نزدیک به چهل هزار امامی واقع در خاک عثمانی که در سال (۱۵۱۴م) و کمی قبل از جنگ چالدران، به دستور

سلطان سلیم اول صورت گرفته، اشاره‌ای نکرده است.

واضح است، اگر شرفخان چنین حقایقی را در «شرفنامه» ثبت می‌کرد، موضع سیاسی او آشکار می‌شد. پس چنین کاری برای او ممکن نبود.

در کنار بعضی از مطالب متناقضی که در شرفنامه نوشته شده گاهی هم در نقل رویدادهای تاریخی به موارد متضادی برمی‌خوریم، به عنوان نمونه، نویسنده در بیان بازگشتش از آذربایجان به بدلیس در صفحهٔ ۳۵۱ جلد اول کتابش چنین می‌نویسد: «بر اثر تلاش و کوشش خسرو پاشا همراه هزار نفر به کشوراسلام و سرزمین آبا و اجدادیمان بازگشتیم.»

باز در صفحهٔ ۴۵۴ همین مجلد می‌گوید: «سوم شوال سال (۹۸۴ ه ق) همراه ۴۰۰ نفر که دویست نفرشان از ایل روژکی بودند، از نخجوان به طرف بدلیس به راه افتادیم.» بی شک در بیان این رویداد تاریخی مسائل بی ربطی هم نوشته شده است.

بدیهی است، نویسنده در مورد عزیمتش به بدلیس که با نام سرزمین اسلام از آن یاده کرده، موضع خویش را در زمینهٔ اختلافات سنی و شیعه که در آن دوران مسئلهٔ حساسی بوده، روشن می‌سازد.

او فقط سرزمین سنی مذهبان را مبارک دانسته است. براساس موارد یادشده و واقعیتهای دیگر نمی‌توان بدلیسی را در قبال شیعه و سنی در شمار تاریخ‌نویسان بی طرف محسوب کرد.

شرفخان بدلیسی هم مانند حسن بیگ روملو، گنابادی، عبدالفتاح فومنی، اسکندربیگ منشی و دیگر هم عصرانش، آن گروه از مردم را که در برابر سیاستهای خوانین و امرای ظالم قیام کرده‌اند به عنوان، اشخاص یاغی و سرکش معرفی کرده است.

قصد ما نقد و بررسی نقاط قوت و ضعف شرفنامه نیست، بلکه می‌خواهیم از این منبع استفاده کنیم و بهرهٔ لازم را ببریم. ف. فیلیامینوف می‌گوید: «شرفنامه در مقایسه با دیگر مآخذ سده‌های میانه بسیار روان و منظم نوشته شده است.»

شرفخان بدلیسی،جلد اول کتابش را با این ابیات به پایان رسانده است:
[ترجمهٔ اشعار از فارسی به کردی توسط هژار مکری صورت گرفته. (ش.م)]

زۆر سوپاس بۆ خوداکه به پێی خوایشی دڵی لەگەڵ کردم
خامەم لە سەر چاوەی زانست بە خوێندەواری پاراو کرد
چیرۆکی فەرمانرەوایانی کوردستان تەواو بوو
لەمە زێتر چی دیکە ناڵێم، وەسسەلام*

شرفخان بدلیسی فردی علم دوست و معرفت پرور بود. برای گسترش روشنفکری در تلاش بوده و در شهر بدلیس پنج مدرسه و آموزشگاه ساخته است. این مدرسه‌ها در سال (۱۵۹۰م) تکمیل و از آنها بهره‌برداری شده است.

همچنین بدلیسی کتابخانهٔ بزرگی برای نسلهای آینده به یادگار گذاشته بود. این کتابخانه در اوایل حکومت «ابدال خان» نوهٔ امیر بدلیس (۱۶۶۶-۱۶۵۶م) از طرف «ملک احمد پاشماوه» فرمانروای وان غارت گردید. و حتی وسایل داخل منزل هم به ترکیه برده شد. بدین سان نظام تعلیم و تربیت و عشق به روشنگری که از طرف شرفخان بدلیسی بنیان نهاده شده بود از طرف غاصبین از بین رفت اما شاهکار همیشه جاوید و همچنین نام و یادش برای همیشه محفوظ خواهد ماند.

---

* اصل فارسی اشعار در ص ۵۸۶ شرفنامه چنین آمده:

منت. ایزد را که بر وفق مراد
کرد کلکم از سر دانش سواد
قصه حکام کردستان تمام
بیش از این گفتن نیارم والسلام

«مآخذ مورد استفاده در تألیف شرفنامه»

شرفخان جلد اول کتاب شرفنامه را به تاریخ کرد و کردستان اختصاص داده و در آن به اختصار رویدادهای مربوط به سالهای (۱۵۹۸-۱۲۸۷م) را ذکر کرده است. وی همچنین توجه عمیقی به مسائل سده‌های (۱۵ و ۱۶م) داشته است. زیرا تحولاتی که در آن مقطع زمانی در ایران و آسیای صغیر (ترکیه) بوقوع می‌پیوست، تأثیر زیادی بر اقتصاد و اوضاع اجتماعی، سیاسی کردستان و همسایگانش داشت. چون بی شک کردها نمی‌توانستند در چنین قضایایی تنها نظاره‌گر بمانند. بعلت ارتباطی هم که کشورهای همسایه همچون آسیای صغیر، عربستان،ایران و آذربایجان با قضیهٔ کرد داشته، شرفخان از منابع نوشته شده در کشورهای مزبور استفاده کرده است. ایشان در مطالعات علمی‌شان که مرتبط با تاریخ کرد بود، از منابع تاریخی کشورهای فوق‌الذکر سود می‌جست. به همین علت وقایع تاریخی این کشورها که برای تاریخ‌شناسی کردستان از ارزش و اعتبار خاصی برخوردار هستند، در شرفنامه به طور خلاصه بیان شده‌اند.

اولین منبعی که بدلیسی از آن بهره برده، کتاب «روضة‌الصفا»ی میرخواند است. مورخ کرد که بخشی از مقدمهٔ کتاب را به فواید تاریخ اختصاص داده، اظهار می‌دارد که به تاریخ و یادگیری آن تمایل داشته است. بدلیسی در مقدمهٔ «شرفنامه» در رابطه با ریشهٔ ملت کرد و موطنشان به اشعار شاهنامهٔ فردوسی، که در بارهٔ ضحاک سروده شده استناد کرده است.

نویسنده به پیروی از کتاب «تاج التواریخ» مولانا تاج‌الدین کردی (مشهور به خیرالدین)، می‌گوید: «فرهاد که در زمان خسرو پرویز ظهور کرده از طایفهٔ کلهر است» همچنین با استناد به نوشتهٔ «مولانا سعدالدین»(۱۲) در کتاب «رویدادهای آل عثمان» می‌نویسد: «کردها ملتی سرکش هستند» در همین کتاب، تاریخ عثمانی تا دوران سلطنت

سلطان سلیم اول نوشته شده است.

بدلیسی در بیان ریشهٔ کلمهٔ «لُر» از کتاب «زبدة التواریخ»[۱۳] حافظ ابرو، بهره برده است. باستناد کتاب تاریخ «یافعی»[۱۴] اثر ابن خلدون، می‌گوید: «خزانهٔ اسماعیلیه در سال (۱۱۷۱م) توسط سلطان صلاح‌الدین ایوبی خالی شد.» همچنین به اطلاعات دیگری هم می‌توان در این کتاب دست یافت. بدلیسی، در رابطه با نابودی شهر عسقلان و اوضاع نابسامان ساکنان آن در زمان «ملک افضل*» از کتاب «مرآة‌الجنان»[۱۵] مطالبی نقل کرده است. شرفخان بدلیسی در زمینهٔ جغرافیای کردستان از کتاب حمدالله مستوفی - که در سال (۱۳۳۰م) نوشته شده - بهره برده است.[۱۶] همین منبع یکی از مآخذی است که او بیشتر از آن استفاده کرده و تمام مطالب مربوط به مسئلهٔ خراج‌گزاری امیرنشینهای کردستان در دوران چنگیزخان را از این کتاب استخراج کرده است.

نویسندهٔ «شرفنامه» ماجرای قتل سلطان جلال‌الدین خوارزمی را از کتابهای «اقبالیه»ی شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی، «تاریخ گزیدهٔ» حمدالله مستوفی قزوینی و «تذکرة‌الشعرا»ی دولتشاه سمرقندی، استخراج نموده است. همچنین در زمینهٔ عزیمت جلال‌الدین خوارزمشاه به بدلیس و ولایات دیگر کردستان از همین کتاب استفاده کرده است. شرفخان در بارهٔ رویدادها و مسائل بدلیس با توجه به کتاب «القاموس» فیروزآبادی، نوشته است: «بدلیس به مکانی اطلاق می‌گردد که آب و هوای خوب و سازگار داشته است».

مورخ کرد در همین بخش گروهی از دانشمندان و عالمان پرورش یافته در بدلیس یاد می‌کند و در ادامه از «نفحات الانس» به عنوان مأخذ نام برده و اظهار می‌دارد: «عبدالرحمان جامی آن را به نگارش درآورده است.» اما کاتب چلبی می‌گوید: «نویسندهٔ این کتاب عبدالرحمان

---

* ملک افضل در دوران صلاح‌الدین حاکم دمشق بوده است. (م.ج)

جامی نیست، بلکه این کتاب* نوشتهٔ ابوطاهر کردی است.» به نظر ما بدلیسی هم از «نفحات الانس» مولانا عبدالرحمان جامی و هم از «نفحات الانس» ابوطاهر کردی بهره برده،(۱۷) اما به استفاده از آن اشاره‌ای نکرده است.

نویسنده استیلای امیر تیمور (۱۳۹۳م) بر کردستان را به سبک سایر منابع سدهٔ پانزدهم نگاشته است، وی از میان تمامی منابع مورد استفاده‌اش تنها از کتاب «مظفرنامه» یاد می‌کند.

بدلیسی ورود شاهرخ میرزا (پسر امیر تیمور) به کردستان و به زیر سیطره کشاندن تعدادی از امیرنشینهای کردستان را به سبک سایر مأخذ سدهٔ (۱۵م) به نگارش درآورده است. اما در میان این منابع فقط از «مطلع السعدین و مجمع البحرین» به عنوان مأخذ مورد استفاده نام برده است.

در این تحقیق هنگام مقایسهٔ رویدادهایی که بدلیسی به آن پرداخته، با تعدادی از مآخذ هم عصر او، روشن می‌شود که رویدادهای تاریخی در اکثر موارد یا شبیه هم هستند و یا مستقیماً از یکدیگر متأثر شده‌اند. بر این اساس می‌توان گفت، نویسنده در بیان رویدادهای تاریخی - به استناد سند و مأخذ - راه تحریف حقایق تاریخی را سد کرده و همچون نویسندگان سده‌های میانه، نقاط برجستهٔ رویدادها را مستقیماً ثبت و تکرار کرده است. در مجلد دوم کتابش در بیان سرگذشت حکومت عثمانی، از کتاب «تاریخ جهان آرا»ی قاضی احمد غفاری قزوینی استفاده کرده است. همچنین از این منبع در موارد دیگری، از جمله در بیان تاریخ فرمانروایان کرد حاکم بر لرستان، در جلد اول «شرفنامه» بهره برده است.(۱۸) اما به نام کتاب و استفاده از آن اشاره‌ای نکرده است.

بدلیسی در نگارش تاریخ عثمانی می‌گوید: «نخستین شهری که خاندان عثمانی در آن سکونت داشته‌اند شهر مرو بوده است.» او در

---

* منظور نفحات الانس است. (م.ج)

رتباط با غارت و قتل عام مغولان در این شهر به تفصیل سخن رانده، می‌گوید: «این حقایق را از کتاب «حبیب السیر» خواندمیر نقل نموده‌ام.»

شرفخان برای نوشتن شرفنامه علاوه بر استفاده از منابع تاریخی، از مطالعاتی هم که در زمینهٔ ادبیات داشته سود جسته است. به عنوان نمونه، هنگامی که در بارهٔ قتل، غارت و چپاول مردم «مرو» سخن به میان می‌آورد این رباعی حکیم عمر خیام را نقل می‌کند:

سەرخۆش کە دڵی نایە پیالەیێک بشکێنێ
هەر تۆزی لە بار و ڕێک و پێک بنوێنێ
خوا ئەو هەموو لاشە ناسک و لاو چاکە
بۆ چ ڕێکی ئەخا و لە داخی کێی ئەرزێنێ؟*

(ترجمهٔ شعر به کردی از «هەژار» عبدالرحمان شرفکندی)

او در این بخش از کتاب که مرتبط با کشتار مردم مرو توسط مغولان است، قصد دارد همچون مورخی مرودوست قلم‌فرسایی کند. بدلیسی از اشعار شاعران مشهوری همچون: شاهنامهٔ فردوسی، حافظ شیرازی، خردنامهٔ عبدالرحمان جامی (شاعر تاجیک)(۱۹) و چند ادیب دیگر بهره برده و از حیث هنری و ادبی بر غنای کتابش افزوده است.

وی هرگاه از منبع و مأخذی استفاده کرده یا نام نویسنده را آورده و از ذکر نام کتاب خودداری نموده و یا به اسم نویسنده اشاره نکرده و تنها به ذکر نام منبع بسنده کرده است. در زمان تحقیق مجموعهٔ حاضر به نمونه‌هایی از این موارد اشاره شده و تصحیح گردیده‌اند همچنین در کار تحقیق، این موضوع را روشن نموده‌ایم که تیمور لنگ همراه لشکرش در سال (۱۳۹۳م) در منطقه‌ای که به «جملیک»(۲۰) مشهور است (در

---

* اصل شعر خیام به فارسی:

ترکیب پیاله‌ای که در هم پیوست | به شکستن آن روا نمی‌دارد مست
چندین سروپای نازنین از سرو دست | بر مهر که پیوست و به کین که شکست

مجاورت ماردین) اردو زده و گروهی از امرای کردستان با جلال و شکوه به دیدار او شتافته‌اند. تیمور نیز با گرمی آنان را پذیرفته است. شرح تعدادی از رویدادهای آن دوران در منابع سده‌های پانزدهم، همچون «ظفرنامه»ی شرف‌الدین علی یزدی و «ظفرنامه»ی نظام‌الدین شامی و «روضة‌الصفا»ی میرخواند، آمده و در شرفنامهٔ بدلیسی هم، درست به همان سبک ذکر شده است. به عنوان نمونه امیر تیمور در همان لشکرگاه تحفه‌ای برای همسرش - که در آن زمان در سلطانیه اقامت داشت - می‌فرستد، در راه شخصی بنام «شیخ» به زور هدیه را از او می‌ستاند. این رویداد در منابع آن دوران و در شرفنامه درست مثل هم نقل شده، تنها اختلافی که میان آنها مشاهده می‌شود این است که شرفخان، شیخ فوق‌الذکر را کردی از کردهای ایل بختی معرفی نموده، اما به نظر ما چنین چیزی واقعیت ندارد. چون عشایر بختی و روژکی - که شرفخان هم از جملهٔ آنها است - با هم اختلاف داشته و اکثراً با هم درگیر بوده‌اند. نویسنده هم با چنین دیدی از این شخص به عنوان یک فرد ایل بختی یاد کرده است.

منابع مورد استفادهٔ بدلیسی به سده‌های (۱۵-۱۳م) اختصاص دارد. او بسیاری از رویدادهای سدهٔ شانزده را شخصاً مشاهده کرده و همچنین اظهار می‌دارد: «قسمتی از تاریخ گذشتهٔ آن مناطق را از سالخوردگان راستگو و مورد اعتماد شنیده‌ام» به همین خاطر بدلیسی در میان تمامی مأخذ سده شانزدهم تنها از «تاریخ جهان آرا» نام برده است.

سدهٔ شانزدهم ارزش خاصی در تاریخ ملت کرد دارد. زیرا در اوایل این سده تعدادی از امیرنشین‌های مستقل کردستان به علت پیوستن به خاک عثمانی استقلال خود را از دست داده و ضمیمهٔ خاک عثمانی شده‌اند. متأسفانه بخشی از تحولاتی که توسط سلاطین عثمانی در آن دوران صورت گرفته، چنانکه شایسته است، در شرفنامه شرح و بسط داده نشده‌اند.

به هر حال، بدلیسی برای نوشتن شرفنامه از منابع تاریخی زیادی

استفاده کرده و در کتابش از آنها نام برده است. مطمئناً این مسئله هم در جای خود برای تحقیق ما بسیار مفید و با ارزش است.

آن دسته از اطلاعاتی که در مورد تاریخ آذربایجان و ایران در سدهٔ شانزدهم میلادی نوشته شده شایان توجه و دقت هستند. چون این اطلاعات مربوط به رویدادهایی است که شخصاً آنها را مشاهده کرده است. بعضی از اطلاعات بدلیسی به استناد مأخذ تاریخ‌نویسان قبل از خودش بوده و در سبک نگارش خویش از آنها تقلید کرده و در اکثر موارد مستقیماً از آنها نقل قول کرده است. به همین خاطر جا دارد بر این نویسنده خرده گرفت چون بدلیسی تاریخدان بوده و در مواردی که نیازمند بهره‌گرفتن از منابع پیشینیان بود، می‌بایست نقاط ضعف آنها را مشخص می‌کرد و بر اساس شناختی که شخصاً در این راه کسب کرده بود، آنها را محک می‌زد و حقایق را هویدا می‌ساخت. چنین نواقصی نه تنها در کار بدلیسی بلکه در کار اکثر تاریخ‌نویسان سده‌های میانه دیده می‌شود.

بنابراین ایرادهایی که بر کتاب شرفنامه وارد است، چندان اهمیتی ندارد تا مورد بررسی مجدد قرا گیرد.

«تاریخ‌نگارانی که در تاریخ‌شناسی از شرفنامه استفاده کرده‌اند»

تحقیقاتی که در ارتباط با منابع مورد استفاده انجام داده‌ایم، معلوم می‌نماید که تاریخ‌نویسان پس از شرفنامه در زمینهٔ تاریخ کرد و کردستان در قرون (۱۵ و ۱۶م) از شرفنامه -که در مقایسه با سایر منابع تاریخی از محتوا و غنای بیشتری برخوردار است- بسیار بهره برده‌اند. اما متأسفانه این گروه از تاریخ‌نویسان بسیار سطحی و محدود به تاریخ کرد اشاره کرده‌اند، شاید علت اتخاذ چنین روشی، دلیری، شجاعت و مقاومت کردها در مقابل سایر ملل منطقه و در برابر سیاست‌های اشغالگرانهٔ دولتهای عثمانی و ایران باشد. این دسته از تاریخ‌نویسان سده‌های میانه -که تاریخ سیاسی سلاطین و شاهان را نوشته‌اند- با حدس و گمان، تار و پود قضایای آن دوران را تنیده‌اند. گواینکه، تاریخ ملت کرد احساسات آنها را تحریک نکرده و نسبت به آن بی تفاوت بوده‌اند.

به جرأت می‌توان گفت قبل از شرفنامه هیچ کتابی در رابطه با تاریخ کرد به رشتهٔ تحریر در نیامده است و تاریخ نویسان آن دوران میل و رغبتی به نگارش تاریخ کرد از خود نشان نداده‌اند. به همین خاطر برای تحقیق در بارهٔ ملت کرد به ناچار از مآخذی باید استفاده شود که به زبانهای عربی، فارسی، آذربایجانی و ترکی مطالبی را بصورت پراکنده در بارهٔ تاریخ کرد نوشته‌اند.

شرفنامه برای محققینی که می‌خواهند در مورد تاریخ کرد، تحقیق کنند، بسیار نافع و سودمند است. برای اولین بار نویسندهٔ مشهور ترک «کاتب چلپی» (۱۶۵۶-۱۵۹۱م) در اثر خود به نام «تاریخ میر شرفخان بدلیسی»، از این کتاب یاد کرده است.

کاتب چلپی در معرفی «شرفنامه» چنین اظهار می‌دارد: «کتاب در دو جلد نوشته شده که یکی از مجلدات در بارهٔ فرمانروایان کرد و مجلد دیگر در زمینهٔ اخبار و گزارشات است.»

کاتب چلپی برای نگارش کتاب «جهان نما» که چهل سال (۱۶۳۵م) پس از نگارش «شرفنامه» تألیف شده، بصورتی گسترده از شرفنامه استفاده کرده است. بر این اساس می‌توان گفت که کاتب چلپی در میان نویسندگان شرق، اولین نویسنده‌ای است که از شرفنامه استفاده کرده است.

نویسندهٔ دیگری که از «شرفنامه» بهره برده «اولیا چلپی» جهانگرد هم عصر کاتب چلپی است. این نویسنده هنگام بحث از تاریخ تفلیس، می‌نویسد: «بر اساس نوشته‌های «شرفخان» که یکی از تاریخ‌نویسان ایران زمین است، این شهر (تفلیس) توسط خزانه‌دار اسکندر ذوالقرنین، بنا شده و شهر بدلیس از ایالت وان هم توسط همین شخص ساخته شده است.»

بدلیسی در این باره نوشته است: «از داستانهای پیشینیان چنین استنباط می‌شود که، بدلیس نام یکی از غلامان اسکندر بوده و قلعه و ولایت بدلیس هم توسط او ساخته شده است.»

اولیا چلپی در قسمتهای مختلفی از کتابش مباحثی را از شرفنامه استخراج کرده و اظهار می‌دارد که همچون منبعی تاریخی مورد استفادهٔ وی بوده است. پس از این دو نویسندهٔ شرقی، نویسندهٔ ترک، محمد بیگ فرزند احمد در سال (۱۶۶۹م) شرفنامه را به زبان ترکی برگردانده است. چنین به نظر می‌رسد شرفنامه مدتی طولانی در مشرق زمین جزو منابع تاریخی به حساب نمی‌آمده و همچون کتاب بی ارزشی بدون استفاده مانده بود.

شرفنامه توجه بعضی از نویسندگان اروپایی را به خود جلب نموده و از سدهٔ هفدهم میلادی به بعد آنها از شرفنامه استفاده کرده‌اند. در هنگام تحقیق متوجه شدیم که جهانگرد فرانسوی «ژان باتیست تاورنیه» در سالهای (۱۶۶۸-۱۶۳۲م) شش بار به خاومیانه سفر کرده و در مسافرتهایش در کردستان هم اقامت گزیده و با شخص «ابدال‌خان»

ملاقات داشته است. همچنانکه خود ژان باتیست نوشته مورد احترام ابدال خان بوده و هدایایی هم به رسم یادبود به ابدال خان تقدیم کرده است.

تاورنیه در کتاب «سفرنامه» در رابطه با رویدادهایی که در شرفنامه نوشته شده، می‌نویسد: «در ایالت وان بازرگانی ثروتمند رودی را که ماهیهای زیادی در آن یافت می‌شد، اجاره می‌نماید و ماهیگیرانی را برای صید ماهی استخدام می‌کند. اما ماهیگیران متوجه می‌شوند به جای ماهی، مار صید می‌کنند. این رویداد باعث شد بعد از آن تاریخ رودخانه اجاره داده نشود.» اما بدلیسی آن را چنین آورده است: «چون در ماههای تابستان آب رودخانه زیاد می‌شد، ماهیان زیادی از برکه‌ها وارد رودخانه می‌شدند و مردم به میل خودشان و به میزان نیاز، از آنجا ماهی صید می‌کردند. در دوران من، کارگزاران حکومت، رودخانه را اجاره می‌دادند. اتفاقاً در آن سال ماهی در رودخانه یافت نشد و دیگر رودخانه را اجاره نداده‌اند.»

با وجود رویدادهای مشابهی که هم در کتاب ژان باتیست و هم در شرفنامه مشاهده می‌شود. تاورنیه هیچ اشاره‌ای به استفاده از شرفنامه ننموده است. در دیدارهایی که جهانگرد فرانسوی از کردستان و امیرنشین بدلیس داشته، رویداد صید ماهی را با همان سبک خاص خود آورده است. این سخن زرنف که گفته: «بهترین دست نوشتهٔ شرفنامه در فرانسه است.» این حدس را در ذهن به یقین می‌رساند که او (ژان باتیست) باید اولین اروپایی باشد که از شرفنامه بهره برده و برای نخستین بار آن را به اروپا برده ولی تا اوایل سدهٔ نوزدهم در نوشته‌ها از آن نامی به میان نیامده است. تا اینکه در اروپا «دربلو» در مقاله‌ای با عنوان «تاریخ کردها» در رابطه با شرفنامه مطالبی را به رشتهٔ تحریر درآورد.

این نویسنده برای نوشتن مقاله‌اش از جدول بیبلوگرافی کاتب چلپی بهره برده و ترجمهٔ هنرمندانه‌ای از آنچه کاتب چلپی در رابطه با شرفنامه نوشته، ارائه نموده است. بعد از آن که نسخه‌های دست نوشتهٔ شرفنامه کم‌کم در اروپا افزایش می‌یافت، توجه مستشرقانی را که به

تنهایی مشغول تحقیق تاریخ کرد بودند، بسوی خود (شرفنامه) جلب کرد. در سال (۱۸۱۵م) هنگامی که شرق‌شناس مشهور انگلیسی (جان ملکم) کتاب «تاریخ ایران» را منتشر نمود، به استناد شرفنامه کردها را از نژاد ایرانی به حساب آورد.

در سال (۱۸۲۶م) مستشرقان روسی در اندیشهٔ ترجمهٔ شرفنامه بودند و در همان سال شرق‌شناس روس (م. فولُکوف) با نوشتن مقاله‌ای، اطلاعاتی را در بارهٔ شرفنامه و نویسندهٔ آن در هشتمین شمارهٔ مجلهٔ آسیا، منتشر کرد.

زرنف می‌گوید: «بعد از سال (۱۸۲۶م) در اروپا به شرفنامه ارزش و بها داده شد.» به جرأت می‌توان گفت در میان آن گروه از اروپاییانی که از شرفنامه استفاده کرده‌اند دانشمندان و علمای روسی گوی سبقت را ربوده‌اند.

در همین زمان «ش ، فرن خولیای» پروفسور و محقق زبانهای شرق در (سن پترسبورگ) تصمیم گرفت شرفنامه را ترجمه کند، متأسفانه بیماری او، باعث شد از نوشتن این مهم باز ماند.

در سال (۱۸۵۶م) در پترسبورگ و به سرپرستی «پیترلرخ» کتابی تحقیقی در بارهٔ اجداد کرد آمادهٔ طبع شد، برای نگارش این کتاب از نسخهٔ خطی شرفنامه به عنوان مأخذ استفاده شده است.

محققین غربی برای استفادهٔ بهتر از نسخهٔ خطی قدیمی شرفنامه بر آن شدند تا انتشار مجدد آن را به عنوان کار علمی قلمداد نمایند. لذا از آن تاریخ به بعد، مسئلهٔ یادگیری جغرافیا، تاریخ و زبان‌شناسی کرد آرزوی دانشمندان شرق و جهانگردان گردید.

تأثیر علم و سیاست بر علما و دانشمندان باعث گردید شرفنامه، فصلی نو و مستقل برای خود در تحقیقات باز کند و تلاش وسیعتری برای گردآوری نسخه‌های پراکنده و عرضهٔ آن در قالب کتابی جدید صورت گیرد. زحمت این مهم توسط شرق‌شناس بلند آوازه (زرنف) انجام پذیرفت. زرنف در این زمینه می‌گوید: «در ارتباط با تاریخ کرد در راهی گام نهادم که علم از آن می‌گذرد و چون تحقیق و بررسی شرفنامه را ضروری می‌دانستم، کارم را شروع کردم.»

وی ، شرفنامه را به زبان فارسی چاپ کرد و برای اینکه آن را بصورت کتابی تحقیقی در اختیار مورخان قرار دهد، نزدیک به ۳۰ سال بر روی آن کار کرد. او برای بازسازی شرفنامه از چهار نسخهٔ دست‌نویس بهره برده، می‌گوید: «از میان چهار نسخه‌ای که مورد استفاده قرار داده‌ام، بیشتر از نسخهٔ دست نوشتهٔ «م. خانیکوف» و نسخهٔ دست نوشته‌ای که در موزهٔ آسیای آکادمی امپراتور در (سن پترسبورگ) نگاهداری می‌شود بهره برده‌ام».

زرنف نسخه‌های زیادی را بررسی و با هم مقایسه کرده است. در نهایت کتاب را به صورتی دقیق بازسازی کرده و این خدمت و تلاش مهم را به جامعهٔ علمی تقدیم نموده و کار را در سال (۱۸۶۰م) با موفقیت به اتمام رسانده است.

پس از زرنف، «فرانسوا برنارشارموا» ترجمهٔ شرفنامه به زبان فرانسوی را آغاز می‌نماید. اما در سال (۱۸۶۹م) با زندگی وداع گفت. پس از او در سال (۱۸۷۵م) ترجمهٔ هر دو جلد آن به زبان فرانسوی از طرف «آکادمی امپراتوری» در سن پترسبورگ منتشر شد.

بدین‌سان مشاهده می‌شود، جمع و جور کردن و تبدیل شرفنامه به کتابی قابل استفاده برای تحقیقات تاریخ ملت کرد، نخستین بار، با رنج و همت و تلاش شرق‌شناسان روس شروع شده است. آنان راه را برای روشن کردن و گسترش تاریخ‌شناسی کرد در سده‌های اخیر هموار نموده‌اند. به همین خاطر اکثر تاریخ‌نویسان معاصر شرق، هنگامی که به مسئلهٔ تاریخ کرد می‌پردازند، نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم را سرآغازی روشن برای بررسی تاریخ کرد قلمداد می‌کنند. یاسمی در این مورد می‌گوید : «در ارتباط با کرد، از سال (۱۸۶۳م) به بعد اطلاعات دقیقتری در اختیار داریم».

در سالهای (۱۹۱۱-۱۸۹۷م) ژاک دومرگان، جغرافیدان فرانسوی - که رئیس هیأت علمی فرانسه در ایران بود - در رابطه با جغرافیای ایران، آذربایجان و کردستان کتاب سودمندی را در دو جلد به نگارش درآورد. نویسنده برای نگارش کتابش از شرفنامه به عنوان مأخذی با ارزش استفاده کرده است.

در سال (۱۹۱۵م) دانشمند و شرق‌شناس روس «و - ف - مینورسکی» کتابی در بارهٔ تاریخ کرد در پترسبورگ به چاپ رساند. او اساس تحقیقات تاریخیش را بر پایهٔ شرفنامه استوار ساخته است و در تاریخ‌شناسی کرد ارزش و اهمیت این مأخذ برآورد شده است. در همان سال شرق‌شناس آکادمی برلین، پروفسور فرج کتابی تحت عنوان «کردها» منتشر کرد. این کتاب که به شرح و تبیین نقاط ضعف و قوت شرفنامه پرداخته، دست به اصلاح نام تعدادی از عشایر و تیره‌های کرد زده است. عبدالعزیز جواهر کلام، مورخ معاصر ایرانی در بخشهای مختلفی از کتاب «آثار الشیعة الامامیه» که در سال (۱۹۲۸م) انتشار یافته، به استناد شرفنامه مطالبی را بیان کرده است.

سال (۱۹۳۰م) در قاهره پروفسور سعید محمد علی عونی متخصص زبانهای شرق، شرفنامه را به زیور طبع آراست و حواشی با ارزشی بر آن نوشته است.(۲۲)

در همین زمان شرفنامه از طرف «فرج‌الله زکی الکردی»(۲۳) به عربی برگردانده شد(۲۴)، مترجم از نسخه‌ای که زرنف منتشر نموده استفاده کرده است، وی ضمن آنکه مقدمه و حاشیه‌هایی بر کتاب نوشته نام «دائرةالمعارف کرد» را برای آن انتخاب کرده است.

در این اواخر برای استفادهٔ دانشمندان و عالمانی که قصد آشنایی با تاریخ کرد را داشته‌اند، شرفنامه به عنوان مأخذ با ارزش به زبانهای مختلف ترجمه شده است. در سال (۱۹۳۰م) بلچ شیرکو، نویسندهٔ معاصر کرد، کتابی تحت عنوان «القضیة الکردیة» نوشته و رویدادهای زیادی از شرفنامه را در این اثر گنجانده است.

همچنین محمد امین زکی، مورخ کرد قرن بیستم، بهره فراوانی از شرفنامه برده است.

علی اصغر شمیم همدانی، تاریخ‌نگار معاصر ایرانی، در سال (۱۹۳۲م) کتابی تحت عنوان «کردستان» به چاپ رسانده و در قسمتهای مختلفی از این کتاب حقایقی به نقل از شرفنامه آورده است. مورخ کوشش زیادی به خرج داده تا کردها را از حیث نژاد، به فارسها منتسب نماید.(۲۵) همچنین دائرةالمعارف اسلام در فصول مربوط به تاریخ

ایران و کردستان مواردی را به استناد شرفنامه نقل نموده که برای تحقیقات محققین سودمند است.

در سال (۱۹۳۲م) «آ. پوکشپانین»، کتابی در بارهٔ کردهای آذربایجان روسیه نوشت که زیربنای مباحث اساسی آن از شرفنامه گرفته شده و در آن ذکر شده که شرفنامه، کردهای ساکن قره‌باغ را با نام «بیست و چواران* » معرفی کرده است. محمد مردوخ مسائل زیادی را از شرفنامه به کتابش (تاریخ مردوخ) انتقال داده است.

«ع.ش.شامیلوف»، کردشناس روس، در سال (۱۹۳۶م) در نگارش کتابش از شرفنامه به عنوان مأخذی تاریخی، بصورتی گسترده استفاده کرده است.

آکادمی «ا. علی زاده» (از علمای روسیه) در بیان تاریخ دولت شیروان و مردم آنجا به استناد شرفنامه حقایقی را روشن ساخته است. «ی.پ.پتروشفسکی» در تحقیقات علمی‌اش که در ارتباط با تاریخ آذربایجان به عمل آورده شرفنامه را در ردیف مآخذ تاریخی گرانبها به شمار آورده واز آن استفادهٔ زیادی برده است. او پس از اینکه به اختصار شرح حال بدلیسی را می‌نویسد، اظهار می‌دارد: «در دوران حکومت شاه طهماسب اول و شاه اسماعیل دوم، مسئولیتهای مختلفی به بدلیسی سپرده شد. به همین خاطر وی آشنایی کاملی با آذربایجان داشته و در مورد رویدادهای تاریخی سدهٔ شانزدهم آذربایجان اطلاعات ارزشمندی نوشته است.

به همین خاطر شرفنامهٔ بدلیسی نه تنها در ارتباط با تاریخ کرد سودمند بوده، بلکه در رابطه با تاریخ ایران و آذربایجان هم می‌توان از آن بهره برد. محمد امین زکی ، مورخ کرد، در نگارش کتاب «الدول و الامارات الکردیة فی عهد الاسلام» (۱۹۴۵م) و کتاب «مشاهیرالکرد و الکردستان فی عهدالاسلام» (۱۹۴۷م) ، حقایق زیادی را از شرفنامه نقل کرده است. همچنین در نوشتن کتاب «تاریخ السلیمانیه» (۱۹۵۱م) باز از شرفنامه به عنوان مأخذ اصلی نگارش کتابش یاد کرده است.

---

* یعنی : «بیست و چهارها» (م.ج)

م.جمیل،[(۲۶)] مورخ معاصر در سال (۱۹۵۳م) شرفنامه را تحت عنوان «الشرفنامه» ترجمه کرد و در ابعادی وسیع اقدام به شرح و بسط آن نمود.[(۲۷)] مینورسکی در سال (۱۹۵۳م) کتابی با نام «تشکیلات اداری دولت صفوی» به زبان انگلیسی منتشر کرد. وی برای تدوین کتابش از شرفنامه استفاده کرده و آن را جزو مآخذ گرانبهای قرن ۱۶ میلادی به حساب آورده است. رشید یاسمی، مورخ معاصر ایرانی کردنژاد؟! برای نگارش کتاب «کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او» مباحث تاریخی زیادی از شرفنامه نقل کرده است. وی برای اینکه ثابت نماید کردها از نژاد فارسهای ایران هستند با استناد به شرفنامه، می‌نویسد: «از جمله روایاتی که در باب ایرانی بودن اکراد درکتابها باقی مانده روایت شرفنامه است که رجال داستانی و باستانی ایران را کرد شمرده است.»

یاسمی هم مانند همدانی برای نشان دادن ایرانی بودن کردها می‌گوید: «مبارزات ملت کرد برای احقاق حق و به رسمیت شناختن حقوق دمکراتیکشان به ضرر وحدت ارضی ایران است.» در واقع نگارش کتابش هم به همین منظور بوده است.[(۲۸)]

احسان نوری هم برای نوشتن کتاب «تاریخ ریشهٔ نژاد کرد» شرفنامه را مورد مطالعه قرار داده و از آن بهره برده است.

همچنین نصرالله فلسفی یکی از محققین ایرانی، در نوشتن کتاب «زندگی شاه عباس اول» (۱۹۵۶م) مطالب زیادی را از شرفنامه استخراج نموده و به اختصار، سرگذشت نویسنده آن رابیان کرده است.

گروه بازنگری کتاب «ملتهای آسیای باستان*» از شرفنامه به عنوان مأخذی مطمئن یاد می‌کنند و نویسندهٔ آن را «سالنامه نویس کرد - شرف‌الدین -» نام نهاده است.

«و. نیکیتین» در سال (۱۹۵۶م) کتاب «کرد» را به زبان فرانسوی به رشتهٔ تحریر درآورد. او هم از شرفنامه در نگارش کتابش بهره برده است. نیکیتین در مورد تاریخ و جغرافیای کردستان و نژاد و آداب و

* این کتاب از سوی آکادمی روسیه منتشر شده است.

رسوم ملت کرد مطالب ارزشمند و جالب توجهی نوشته است. این اثر در سال (۱۹۵۸م) منتشر شد در این کتاب با استناد به شرفنامه، اطلاعاتی در بارهٔ حکومت صفوی به نگارش درآمده است.

«م. خ. نعمت‌اوف» در سال (۱۹۵۹م) کتابی به نام «آگاهی یافتن از تاریخ شیروان در سده‌های (۱۴تا۱۶م)» نوشت و از شرفنامهٔ بدلیسی به عنوان مأخذ تاریخی استفاده کرده است.

مورخ کرد، شاکر خسباک[۲۹] نیز در سال (۱۹۵۹م) با استناد به شرفنامه مطالبی را در بارهٔ تاریخ سدهٔ (۱۶م) ملت کرد، در کتاب «الکرد و المسائلة الکردیة» آورده است.

در مجموع عده‌ای از تاریخ نویسان بورژوای معاصر که مشغول تحقیق در زمینهٔ تاریخ آسیای نزدیک و میانه در سدهٔ (۱۶م) بوده‌اند، از شرفنامه بهره برده‌اند.

بیشتر حقایق تاریخی که از هر دو جلد شرفنامه گرفته شده، در کتب دانشمندان و نویسندگان روسی به چشم می‌خورد. «س. آشوربیلی» در کتاب خود، به خصوص از شرفنامه نام برده، اظهار می‌دارد که از شرفنامهٔ ترجمه شده به زبان فرانسوی بهره برده است.

«آ. ا. رحمانی» برای انتشار کتاب «تاریخ عالم آرای عباسی» در سال (۱۹۶۰م) که مأخذی برای تاریخ آذربایجان به شمار می‌رود، از هر دو جلد شرفنامه استفاده کرده است. وی با نوشتن مختصری از شرح حال شرفخان، شرفنامه را جزو منابع دست اول، برای ثبت وقایع مهم سالهای پایانی سدهٔ شانزدهم، به حساب می‌آورد.

«اُ. ا. اَفندیُف» در سال (۱۹۶۱م) با انتشار کتاب «استقرار حکومت صفوی در آذربایجان در قرن شانزدهم»، در بارهٔ شرفنامه می‌نویسد: «این کتاب برای محققینی که به بررسی دوران حکومت خاندان صفوی همت می‌گمارند و همچنین برای شناخت احوالات دولت قزلباش سودمند بوده، رویدادهای آن دوران را به ترتیب موضوعی وصف کرده است.» همچنین شرق شناس روس «اُ. ل. فیلچفسکی» که کتاب «کرد» را در سال (۱۹۶۱م) به چاپ رسانده، در بارهٔ تاریخ و تمدن ملت کرد مطالبی را از شرفنامه استخراج کرده است.

حیران خانم دختر کریم‌خان نیز در کتاب خویش تحت عنوان «گلچین شاعران نامی کرد» برای تعیین هویت قبیله‌ای شاعران به شرفنامه استناد کرده است.

«م. پ. رودنیکو»، مورخ روس، که در بارهٔ تاریخ کرد کتابی نوشته، همگام با بررسی دست نوشته‌های شرفنامه شمه‌ای از بیوگرافی بدلیسی را هم می‌نویسد.

واقعیت این است که بدلیسی در سال (۱۵۴۳م) متولد شد، اما در مورد تاریخ وفاتش اطلاع درستی در دست نیست. «رودنیکو» در کتابش از سال تولد بدلیسی - آنگونه که در کتب دیگر آمده - بحث نکرده است.

دانشمند روس، ج. ابراهیم اُف، برای نگارش کتابی تحت عنوان «حکومت خوانین بزرگ آذربایجان در سدهٔ پانزدهم» -که آن را در سال (۱۹۶۲م) انتشار داده - از شرفنامهٔ بدلیسی به عنوان مأخذی تاریخی، بهره برده و مطالب مشخصی را از آن استخراج نموده است.

«هزرین زاده» در نوشتن کتاب «واژه‌های آذربایجان در زبان فارسی» از شرفنامه استفاده کرده است.

« ن. آ. خالفین» در سال (۱۹۶۳م) با هدف نگارش رویدادهای لرستان در سدهٔ (۱۹م) کتابی منتشر نمود، که در آن مختصر اطلاعاتی در رابطه با تاریخ کرد یافت می‌شود.

مطمئناً وی، این اطلاعات را از کتاب شرفنامهٔ بدلیسی نقل کرده است. نویسندهٔ عرب «محمد رشید الفیل» در سال (۱۹۶۵م) کتاب « کرد از دیدگاه علم» را تألیف نمود و نخستین منبع تحقیقی او شرفنامه بود. وی مطالبی در زمینهٔ سرزمین کردستان و آمار ساکنانش نوشته است.

«ج. جلیل» نویسندهٔ روس، کتاب «شورش کرد در سال ۱۸۸۰م» را در سال (۱۹۶۶م) به طبع رسانده و مختصری از تاریخ کرد و کردستان را از کتاب شرفنامه استخراج کرد. او در این کتاب اوضاع کرد و شورشهای آنها را در ایران و ترکیه (نیمه دوم قرن ۱۹م) مورد بحث قرار داده است.

همچنین ا. ف. آریستوف، نویسندهٔ کتاب «کردهای قفقاز» نیز، اطلاعات مختصری مربوط به امیرنشینهای کرد در سده‌های میانه را از

شرفنامه نقل کرده است. مواردی که این نویسنده به آن اشاره می‌کند در جلد اول شرفنامه آمده است. هر چند شرفخان جلد اول کتابش را بصورت «سالنامه» نوشته، ولی این جلد حاوی اطلاعات کامل و مفیدی در زمینهٔ کرد و کردستان است. جا داشت مجلد دوم سالنامه نامیده شود، چرا که رویدادهای تاریخی را به ترتیب زمان وقوع حوادث بیان کرده است. بدیهی است سالنامه نامیدن جلد دوم از دید تحقیقات علمی هم درست‌تر به نظر می‌رسد.

بر اساس مطالب بیان شده در بالا، روشن می‌شود بیش از ۵۰ نویسنده و شخصیت علمی - تاریخی روسیه و نویسندگان بورژوای سایر ممالک که خواسته‌اند تاریخ، جغرافیا، زبان و ریشهٔ نژاد کرد را بررسی نمایند، در کارهای تحقیقاتی خود و در مباحث مختلف علمی از شرفنامه به عنوان منبع و مأخذی تاریخی یاد نموده‌اند. به جاست یادآور شویم، تاریخ نویسان و نویسندگان معاصر دیگری هم که تحقیقاتی در زمینهٔ تاریخ آذربایجان، ایران و صفویه داشته‌اند، از این مأخذ ارزشمند و غنی استفاده کرده‌اند.

در بررسی و تحقیق تاریخ کرد و کردستان در سده‌های (۱۵ و ۱۶م) نکته‌ای که انظار را به سوی خود جلب می‌کند احتمالاً این است که: مورخان هم عصر شرفخان و کسانی که بعدها در این زمینه مطالعه و تحقیق داشته و از شرفنامه بهره برده‌اند، در رابطه با شخص شرفخان و کتابش چه نظری داشته‌اند؟

اُروج بیگ بیات که با شرفخان هم دوره بود، بدلیسی را نه تنها مورخ، بلکه فرمانروا و حاکم نخجوان نامیده است. نویسندهٔ کتاب «فتوحات» (ا.فومنی) نیز او را فرمانروای تنکابن دانسته است. اسکندر منشی هم شرفخان بدلیسی را در ردیف امیرزادگانی بشمار آورده که در دربار شاه طهماسب اول پرورش یافته است. تاریخ نویسان آذربایجان و ایرانیهای هم عصر شرفخان در واقع او را به عنوان حکمران شیروان، تنکابن و نخجوان در دوران حکومت شاه طهماسب اول و شاه اسماعیل دوم شناخته‌اند.

از اواسط سدهٔ (۱۷م) به بعد نویسندهٔ (شرفنامه) به عنوان مورخ،

توجه دانشمندان و علما را به خود جلب نموده است. در همین ارتباط کاتب چلپی از شرفخان به نام «شرفخان تاریخ‌نگار» و اولیا چلپی از او به نام «تاریخ شناس ایران زمین» یاد کرده‌اند.

در سال (۱۶۶۹م) شرفنامه برای نخستین بار به زبان ترکی برگردانده شد. اما حکومت عثمانی ضمن اعمال سیاست بی‌تفاوتی در قبال کردها، تازیانهٔ فشار را برای از بین بردن کلمات کردی بر آنها وارد می‌آورد و از هویتی به نام کرد اظهار بی اطلاعی می‌کرد!!!

چنانکه زرنف اظهار داشته، بعضی از تاریخ نویسان شرق یار و غمخوار ملت کرد نبوده‌اند. چون نسخ شرفنامه در کشورهای شرقی بسیار کم منتشر شده و زمانی طولانی بر آن سرپوش گذاشته بودند*.

بر اساس نوشته‌های «زرنف»، «ج. ملکم» (مستشرق انگلیسی) نخستین اروپایی بوده که به شرفنامه دسترسی پیدا کرده، اما او هم در آثار خود به آن اشاره‌ای ننموده است. چنانکه قبلاً ذکر گردید، فقط مستشرقان روسی بودند که شرفنامه و نویسنده‌اش را به جهانیان معرفی نمودند. زرنف می‌گوید: « از سال (۱۸۲۶م) به بعد شرفخان بدلیسی در میان روشنفکران اروپایی شهرت یافته و به اثرش بها داده شد.

در اواخر سدهٔ بیستم «شرفنامه» به زبانهای فارسی، ترکی، کردی، فرانسوی، عربی و.... ترجمه و در اختیار محققین، نویسندگان و تاریخ نویسان قرار گرفته است.

آن دسته از شرق‌شناسان اروپایی که در رابطه با تاریخ، جغرافیا و زبان کرد، تحقیقاتی داشته‌اند، این منبع با ارزش تاریخی شرق زمین را به عنوان مأخذ اصلی تحقیقات خود انتخاب کرده‌اند. اما در شرق تا این اواخر این منبع ارزشمند همچنان بدون استفاده مانده بود و تنها گروهی از نویسندگان ایرانی و عرب که از نژاد کرد بوده، بر مبنای مسائل سیاسی و اوضاع روزگار از شرفنامه استفاده کرده‌اند.

بطور کلی نویسندگان ترک در هیچ یک از نوشته‌هایشان از شرفنامه و نویسندهٔ آن صحبتی به میان نیاورده‌اند ولی انصافاً بعد از انقلاب اکتبر،

* یادآور آن ضرب المثل است که می‌گوید: «.... را بگذار لب کوزه و آبش را بخور.» (م.ج)

شرفنامه بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است.

بر خلاف نویسندگان بورژوا، آن گروه از نویسندگان روس که از شرفنامه بهره برده‌اند، به صراحت نظر خود را در مورد شرفنامه و نویسندهٔ آن ابراز داشته و بدون کم و کاست به این مسئله پرداخته‌اند، تا آشکار سازند که ملیت شرفخان چیست؟ مورخ کدام ملت بوده؟ از این باور هم پشتیبانی می‌کنند که ملت کرد، ملتی مستقل و دارای تاریخ مشخصی است. هر چند رشید یاسمی شخص شرفخان بدلیسی را از تاریخ‌نویسان کرد به شمار آورده، ولی بقیهٔ تاریخ‌نویسان ایرانی در این باره سکوت اختیار کرده‌اند!! پتروشفسکی چنین وانمود کرده که چون «شرفخان بدلیسی» آشنایی کاملی با آذربایجان داشته، می‌توان او را در ردیف تاریخ‌نویسان ایران به شمار آورد.

عبدالعزیز جواهر کلام، از تاریخ‌نویسان ایرانی در کتابش تحت عنوان «کتابخانه عموم المعارف» اسامی تعدادی از نویسندگان را که در رشته‌های مختلف علوم تحقیقات و مطالعاتی داشته‌اند ذکر کرده و اطلاعات زیادی در بارهٔ معاصران بدلیسی نوشته، اما هرگز در نوشته‌هایش از شرفنامه یاد نکرده است.

هر چند شرفخان کرد بود ولی او را در ردیف مورخان ایرانی، به حساب نیاورده‌اند. به نظر می‌رسد، هدف اصلی و تنها آرزوی او این بوده که تاریخ ملت خود را بنویسد. لذا از نظر علمی و منطقی درست‌تر آن است که از او به عنوان اولین مورخ کرد در قرن (۱۶م) نام برد.

«نقش شرفنامه در تاریخ‌شناسی کُرد»

به جز سالنامه و سنگ نوشته‌های آشور اولین منبعی که نشان دهد، کردها از جملهٔ ملتهای کهن آسیا هستند، کتاب «گزنفون» مورخ بزرگ یونان است که در سدهٔ چهارم قبل از میلاد نوشته شده و به «آناباسیس» شهرت دارد. در این کتاب در رابطه با کردها و شجاعت و مردانگی‌شان مطالبی نوشته شده است.

فرد دیگری که قبل از میلاد مسیح مباحث زیادی در مورد کردها نوشته، «سترابون» مورخ و جغرافی‌شناس آشنا و بلند آوازهٔ یونان است. غیر از تاریخ‌نویسان فوق‌الذکر، اطلاعات کمی به صورت پراکنده در زمینهٔ تاریخ کرد و کردستان در مآخذ آذربایجانی، فارسی، عربی و ترکی مشاهده می‌شود. اما بخاطر آشنایی بیشتر شرفخان با کردستان هیچ کدام از آنها به اندازهٔ شرفنامه ارزش ندارند.

بدلیسی درد دوری از وطن را احساس کرده و با اشتیاق و دقت کافی به تحقیق و بررسی رویدادهای سرزمینش پرداخته است. او برای نوشتن تاریخ ملتش به صورت اختصاصی، در پی فرصت مناسبی بود. به همین علت تعدادی از تاریخ‌نویسان جهان حق داشته‌اند از او به عنوان مورخ کرد یاد کنند و کتابش را نخستین کتاب تاریخ کرد قلمداد کنند. «شرفنامه»ی بدلیسی که در زمینهٔ تاریخ کرد به شکلی کاملاً اختصاصی نوشته شده، از چنان ارزش و جایگاهی برخوردار است که

از قرن (۱۶م) به این سو در تاریخ‌شناسی کرد، از نظر علمی رواج پیدا کرده و در این زمینه نقش بزرگی ایفا نموده است. زرنف در بارهٔ نقش این کتاب در تاریخ‌شناسی کرد، می‌نویسد: «این کتاب که تاریخ کردستان را حلقه به حلقه به هم متصل نموده از لحاظ علمی با ارزش است. بیش از ۲۰۰ سال (۱۸۰۶-۱۵۹۵م) از تاریخ نگارش آن می‌گذرد ولی تاکنون درکشورهای مشرق زمین کتابی به این سبک و روش تحریر نشده تا هم سنگ آن باشد و در کفهٔ دیگر ترازو قرار گیرد.»

این نظر دانشمند بلند آوازهٔ روس که صد سال قبل گفته شده، روشن می‌سازد که شرفنامه هنوز هم از ارزش و اهمیت خاصی برخوردار است. زیرا علمای معاصر هنوز نتوانسته‌اند کتاب مفید دیگری همچون شرفنامه برای تاریخ ملت کرد بیابند.

پیتر لرخ، شرق‌شناس روس، که در سالهای (۱۸۵۶-۱۸۵۰م) در تحقیقاتش از متن دست نوشتهٔ شرفنامه بهره برده، در زمینهٔ ارزش و رواج شرفنامه در تاریخ کرد چنین می‌نویسد: «شرفنامه یکی از دست نوشته‌هایی است که در پایتخت کشورمان* نگهداری شده و برای پادشاه بلند مرتبهٔ ما بسیار سودمند است. این کتاب برای تاریخ کرد از مآخذ مفید و با ارزش به حساب می‌آید.»

مینورسکی، در بیان این نکته که شرفنامه برای تاریخ ملت کرد و سرزمین کردستان بسیار ارزشمند است، می‌نویسد: «شرفنامه سالنامه‌ای است که تاریخ و جغرافیای امیرنشین‌های کرد اواخر سدهٔ شانزدهم را نشان می‌دهد.» چنین به نظر می‌رسد مینورسکی جلد اول شرفنامه را به غلط سالنامه نام نهاده است ولی آنچه واقعیت دارد، جلد دوم سالنامه است نه جلد اول آن. زیرا جلد اول کاملاً به تاریخ امیرنشین‌های کرد اختصاص یافته و غیر از تاریخ کرد وکردستان و ثبت اسامی ایلها و نام‌آوران کرد، چیز دیگری در آن نیامده است.

«هرمان اته» شرق شناس آلمانی نوشته است: «شرفنامهٔ شرفخان (یا

---

* منظور نویسنده، روسیه است. (م.ج)

کتاب تاریخ کردستان) برای اطلاع از تاریخ ملت کرد بسیار مفید است».

«آ. بوگشیان» چنین اظهار داشته: «برای پی بردن به تاریخ کرد «شرفنامه» بهترین سند است.»

فرِج در کتاب «کردها» در بارهٔ ارزش و اهمیت «شرفنامه» در کردشناسی چنین نوشته است: «برای پی بردن به تاریخ امیرنشین‌های کرد مطالبی که بوسیلهٔ سایر ملل نوشته شده به درد نمی‌خورد بلکه در این باره باید به تاریخی اهمیت داده شود که کردها آن را نوشته‌اند. و برای این کار کتابی بهتر از شرفنامه یافت نمی‌شود.»

بر این اساس بار دیگر روشن می‌شود که شرق شناسان و علمای اروپایی که از شرفنامه استفاده کرده‌اند این سند تاریخی را به خوبی برآورد کرده و به ارزش آن پی برده‌اند و برای آشنایی با تاریخ کرد در کنار تحقیق در این رابطه، شرح، توضیح و نقد و بررسی‌های زیادی بر آن نوشته‌اند. در این زمینه «م. جمیل» نوشته است: «بر اساس نظر دانشمندان اروپایی شرفنامه کتاب گرانبهایی است. اما به علت کم توجهی و بی‌میلی اشخاصی که به تحقیق و ترجمهٔ کتب تاریخی پرداخته‌اند، این اثر گرانمایه تا این اواخر به زبانهای زیادی ترجمه نشده بود.

شرفنامهٔ شرفخان بدلیسی نه تنها توجه علمای غرب، بلکه توجه دانشمندان و تاریخ شناسان شرق را هم به خود جلب نموده است. به عنوان نمونه در نسخهٔ محمد علی عونی که با کمک فرج‌الله زکی کردی، در قاهره به چاپ رسید، چنین آمده: «هدف این بود، شخصیت بزرگ آسیا [منظور، بدلیسی است (ش.م)] و تاریخ عشایر مختلف کرد به خوانندگان معرفی شود. به همین علت از چاپ جلد دوم آن صرف نظر نموده، آنرا به فرصتهای دیگر موکول نمودیم.» نویسندگان بورژوای کرد، با بهره‌گیری از شرفنامه به اهمیت و نقش این کتاب در تاریخ‌شناسی اذعان نموده‌اند. تاریخ‌نویسان کرد علاوه بر بیان ضرورت شناخت ارزش شرفنامه، نام نویسنده آنرا هم در ردیف شرق‌شناسان بلند آوازه آورده‌اند.

شاکر خسباک در کتابش به نقش موضوعات شرفنامه در تاریخ‌شناسی پرداخته، ابراز می‌دارد: «شرفنامه، تنها مأخذی است که به طور گسترده از کردها صحبت به میان آورده‌است.»

رشید یاسمی، مورخ معاصر در کتابش، نویسندهٔ شرفنامه را در ردیف دانشمندان کرد قرار می دهد.

آن گروه از دانشمندان روس، که از شرفنامه بهره برده‌اند، با نوشتن مطالب زیادی، در زمینهٔ اهمیت و نقش این کتاب در تاریخ شناسی کرد آن را در ردیف مآخذ تاریخی ثبت نموده‌اند.

«ع. ش. شامیلوف» در بارهٔ شرفنامه می‌گوید: «تنها مأخذ تاریخی سدهٔ شانزدهم شرفنامهٔ شرف‌الدین است.»

«ای. پ پتروشفسکی» از نویسندهٔ شرفنامه به عنوان تنها مورخ سدهٔ شانزدهم، یاد کرده است.

«آ. ا. رحمانی» در کتابش ، شرفنامه را از زیباترین مآخذ تاریخی سدهٔ شانزدهم آذربایجان به حساب آورده است.

از نوشته‌های «ا. اُ. اَفندیُف» چنین استنباط می‌شود که شرفنامه مطالب زیادی را از منابع و مآخذ قبلی در خود جای داده است. در این مآخذ در زمینه‌های مختلف تاریخ آذربایجان در سدهٔ (۱۶م) مطالب عجیبی آمده است.

رودنیکو ضمن اشاره به شرح حال شرفخان، اظهار داشته که شرفنامه کتاب تاریخی مشهور اوست و در سال (۱۵۹۶م) نوشته شده است.

« ن. آ. خالفین» می‌گوید: «تنها مأخذ سدهٔ شانزدهم در ارتباط با تاریخ مدنیت ملت کرد، شرفنامه است».

نویسندهٔ آمریکایی «دانا. آدام سمیدت» در کتاب «گشتی در میان بزرگمردان» از شرفخان بدلیسی به عنوان مورخ بلند آوازهٔ کرد در سدهٔ شانزدهم یاد کرده و نقش و اهمیت شرفنامه را هم مورد بررسی قرار داده است.

در کتاب «یادگار شاهکارهای ادبی جهان» که در آکادمی علوم

روسیه در سال (۱۹۵۶م) انتشار یافته، آمده: «شرفنامه تنها مأخذ تاریخی کردهاست که در اواخر قرن شانزدهم توسط شرفخان بدلیسی به نگارش درآمده است».

دست نوشتهٔ این کتاب با ارزش به زبانهای فارسی و ترکی در بعضی ازکتابخانه‌های مرکزی دنیا نگهداری می‌شود. همچنین چند جلد از آن در موزهٔ انگلستان وجود دارد. به عنوان نمونه، می‌توان از چند نسخهٔ رونویسی شدهٔ شرفنامه توسط حسن‌بیگ یزدی (۱۹۴۵م)، حسن فرزند حاجی محمد شیروانی و عبدالجواد محمد طاهر (۱۸۱۶م) یاد کرد.

در قسمت نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانهٔ عمومی دولت، با نام «س. شیدرنیه»، دست نوشته‌ای از شرفنامه در میان فهرست کتابهای «م.خانیکوف» دیده می‌شود. همین نسخه در سال (۱۸۳۶م) توسط محمدرضا فرزند صبرعلی مجدداً رونویسی شده است. بنا به اظهار نظر زرنف نسخهٔ دیگری از شرفنامه در وین نزد جناب «د. ر. بارد» بوده است.

همچنین دست نوشتهٔ دیگری از شرفنامه به زبان فارسی درکتابخانه ملی پاریس نگهداری می‌شود.

بر اساس نوشته‌های هرمان اته، یکی از نسخ شرفنامه که توسط خود شرفخان نوشته شده در کتابخانهٔ مشهور بدلیان انگلستان نگهداری می‌شود.

شایان ذکر است که قبل از رونویسی فارسی شرفنامه، محمد بیگ فرزند احمد بیگ میرزا در سال (۱۶۶۹م) شرفنامه را به زبان ترکی برگردانده است. این نسخه هم‌اکنون در بریتانیا نگهداری می‌شود. شخصی به نام محمود، دست نوشتهٔ شرفنامه را در سال (۱۸۵۸م) به زبان کردی برگردانده و پس از او شرفنامه به زبانهای عربی، فرانسوی و آلمانی هم ترجمه شده است.

دست نوشته‌ای از شرفنامه که به آذربایجانی ترجمه شده، در آرشیو بخش تاریخ، در دانشگاه علوم آذربایجان روسیه نگهداری می‌شود و ترجمه آن به زبان روسی در سال (۱۹۶۷م) توسط «ا. ی. واسیلفیا»

صورت پذیرفته است.

این کتاب ارزشمند که تاریخ کشورهای خاورمیانه و خاور نزدیک را روشن‌تر می‌سازد، توسط نویسندهٔ ایرانی، محمد عباس، تجدید چاپ شده است.

حقایق ذکر شده در این کتاب نه تنها نقش و اهمیت شرفنامه را در تاریخ‌شناسی آشکار می‌سازد بلکه با بالا بردن جایگاه آن، نویسندهٔ کتاب مزبور را نیز بسان یک تاریخ‌شناس معرفی می‌نماید.

عده‌ای از تاریخ‌نویسان معاصر که تحقیقاتی در زمینهٔ تاریخ کرد داشته‌اند، شرفخان را به عنوان مورخ بلند آوازهٔ کرد سدهٔ شانزدهم، شناسانده‌اند.

بدین‌سان بار دیگر روشن می‌شود که کتاب «شرفنامه» از جملهٔ مآخذی است که تاریخ ملت کرد را جلا بخشیده و توانسته در بین منابع علمی برای خود جا باز کند. همچنین این کتاب در مورد روشنتر شدن تاریخ ممالک آذربایجان، ایران و ترکیه در سدهٔ (۱۶م) نیز دارای نقش بسزایی است و مطمئناً در مقابل سایر مآخذ، ارزشمندتر به نظر می‌رسد. به همین علت می‌توان گفت در ارتباط با تاریخ کرد و کردستان و کشورهای همسایه اولین و بهترین مأخذ تاریخی بشمار می‌رود.

بـخـش دوم :

- کرد و کردستان .
- برخورد حکومت صفوی با ملت کرد .
- برخورد عثمانی‌ها با ملت کرد .
- قیام‌های عشایر کرد در قرن ۱٦ میلادی .

«کرد و کردستان»

از لابلای کتب تاریخ‌نویسانی که در مورد تاریخ ملت کرد به تحقیق و بررسی پرداخته‌اند، می‌توان به اطلاعات مفیدی در ارتباط با نژاد، آداب و رسوم، دین و موقعیت جغرافیایی کردستان دست یافت.

ما سعی کردیم در این گفتار، به استناد شرفنامه و بر اساس موضوعاتی که به آنها دست یافته‌ایم در بارهٔ ریشه، نژاد، آداب و رسوم، دین و موقعیت جغرافیایی کردستان اطلاعات مختصر و مفیدی تقدیم خوانندگان کنیم.

فردوسی در بارهٔ پا به عرصهٔ وجود گذاشتن کردها در قالب اشعاری رمانتیک اظهار می‌دارد: «ضحاک، پنجمین پادشاه پیشدادی که بعد از جمشید بر مسند فرمانروایی ایران و توران تکیه زده بود، به بیماری طاعون مبتلا شد. در هر یک از کتف‌های او ماری رویید.»[1] بدلیسی هم این رویداد را به همین صورت ذکر کرده است.

فردوسی در این افسانهٔ منظوم، می‌گوید: «برای مداوای بیماری، پزشکان گفتند: هر روز سر دو جوان را ببرند تا پادشاه مغز آنها را بخورد. به دستور پادشاه، تهیهٔ داروی پیشنهادی پزشکان به عهدهٔ وزرایش، «ارمائیل» و «کرمائیل» موکول گردید. با توجه به حس ترحم و انسان‌دوستی، وزرا هر روز مغز جوانی را با مغز بره گوسفندی می‌آمیختند و بدین وسیله خوراک پادشاه ستمکار را تهیه می‌نمودند و جوان دیگر را هم به شرط ترک دیار، آزاد می‌کردند».

در ادامه، فردوسی می‌گوید: «جوانانی که از مرگ نجات می‌یافتند، آوارهٔ کوهها شده، در آن نقاط، تشکیل خانواده می‌دادند. ملت کرد بدین روش رو به فزونی نهاد». شرفخان و اکثر تاریخ‌نویسان که در مورد ریشه و نژاد ملت کرد به تحقیق پرداخته‌اند، نظر فردوسی را پایه و

اساس به وجود آمدن ملت کرد دانسته‌اند. تاریخ‌نویسان معاصر برای درست جلوه دادن این افسانه می‌گویند: اکنون هم اهالی دماوند به خاطر رهایی از جور و ستم ضحاک هر ساله ۳۱ مرداد را جشن گرفته، به آن جشن «کرد» می‌گویند.

در زمینهٔ ریشه و نژاد کرد افسانه و روایت‌های مختلفی وجود دارد که تا امروز هم، تاریخ‌نویسان نتوانسته‌اند آن را در قالب واحدی بیان نمایند.

اما این موضوع که ملت کرد یکی از ملتهای کهن آسیا بوده و به نام «کاردُخ» شهرت داشته امری بدیهی است. گزنفون مورخ یونانی در کتاب «آناباسیس» (۴۴۱ ق.م) آورده که: «عده‌ای از تاریخ‌نویسان بر این باورند که کردها در سال (۶۰۷ ق.م) همراه «میدیا»ها به سرزمین آشور یورش برده‌اند».

گزنفون و سترابون (جغرافیدان) یونانی، در بارهٔ سرزمین کرد اطلاعاتی به ما داده‌اند. سترابون در این زمینه نوشته: «سرزمین کاردو، موش و دیاربکر است». بدلیسی می‌گوید: «کاردو، نام قلعهٔ «سوی» در منطقهٔ بدلیس است.» همچنین اُروج بیگ بیات در کتابش می‌نویسد: «منطقهٔ کاردو جزئی از سرزمین کردستان است».

بدین‌سان افرادی که تاریخ کرد را مورد بررسی قرار داده‌اند، در این باره که کردها از همان ابتدا در «کاردو» در کوهپایه‌های سلسله جبال زاگروس (کردستان فعلی) به دامپروری و کشاورزی اشتغال داشته‌اند، اطلاعات خوب و مفیدی، ارائه داده‌اند و کلمهٔ «کرد» از کلمهٔ «کاردو» یا «گاردو» گرفته شده که به معنی نگهبان است.

بدلیسی در شرفنامه، ملت کرد را از لحاظ لهجه و آداب و رسوم به چهار گروه کرمانج، لر، کلهر و گوران تقسیم‌بندی کرده است. شرفخان عشایر کرد را مردمانی، شجاع، نترس، بخشنده، مطیع اوامر پدر و مادر، مهمان دوست و نمک شناس معرفی می‌کنند.

عده‌ای از محققین دیگر، کردها را ملتی انساندوست، اما در برابر دشمن مبارز و تسلیم‌ناپذیر، شناسانده‌اند. کردها مسلمانند و محمد

(ص) را محترم‌ترین انسان روی زمین می‌دانند.

فرایض دینی (نماز، روزه، زکات، حج و...) را به خوبی انجام می‌دهند. بدلیسی با بحثی اختصاصی در زمینهٔ آیین کردها اظهار می‌دارد: «عشایر بَسیان، بُختی، داسنی ، خالدی و دُملی پیرو آیین یزیدی هستند و از مسلمانان کینهٔ زیادی بدل دارند».

اکثر کردها سنی یا شیعه هستند. می‌توان گفت تمامی کردهای کردستان ترکیه و اکثریت کردهای ایران، عراق و سوریه سنی مذهب هستند. بر اساس تحقیقات عده‌ای از محققین اکنون هم در میان کردها گروههایی از یزیدی، قادری، ریفاعی و .... یافت می‌شود که توسط مرشدی رهبری می‌شوند و مریدان نیز بدون چون و چرا گوش به فرمان او هستند. در طول تاریخ، نویسندگان ایران و عرب با نامهای گوناگون از سرزمین کردها نام برده‌اند که اکنون در منابع به آن اسامی بر نمی‌خوریم. اما در سدهٔ (۱۲م) سلطان سنجر سلجوقی مرز میان ولایات آذربایجان، لرستان، از جمله همدان و مناطقی از کردستان در شرق کرمانشاه را مشخص کرد. قسمتی از سرزمین کرد را به نام «کردستان» که در میان ساکنانش به همین نام مشهور بود، نامگذاری کرد. از آن تاریخ به بعد در مکاتبات و دفاتر رسمی دولت سلجوقی نام «کردستان» ثبت شد. شهر «بهار»[۲] هم به عنوان مرکز حکومت خودمختار کردستان تعیین گردید. سلطان سلیمان برادر سلطان سنجر سلجوقی در سال (۱۱۶۱م) به عنوان فرماندار این شهر برگزیده شد. مورخ ایرانی حمدالله مستوفی قزوینی نام کردستان را برای اولین بار در کتابش به ثبت رساند. در مورد تعیین حدود کردستان، بدلیسی چنین آورده: «سرزمین کردستان از تنگهٔ هرمز آغاز شده، تا ولایت مرعش و ملاطیه امتداد پیدا می‌کند. از جنوب با فارس، عراق عجم، آذربایجان و ارمنستان و از شمال با دیاربکر، موصل و عراق عرب هم مرز است.

کاتب چلپی در کتابش نقشهٔ جغرافیای کردستان را که از شمال به ارزروم و از جنوب به بصره و خلیج فارس محدود می‌شود، رسم کرده است.

علی رزم آرا، جغرافیدان معاصر ایرانی، اظهار می‌دارد: با توجه به جمعیت، کردستان سرزمینی بسیار وسیع است که مساحتی به طول ۱۰۰۰ کیلومتر و عرض ۴۰۰ کیلومتر دارد.

بنابراین در مشخص نمودن مرزهای کردستان، اختلاف نظرهای زیادی میان محققین معاصر وجود دارد. از لحاظ موقعیت جغرافیایی، کردستان جزو مناطق کوهستانی محسوب می‌شود و در مسیر راههای بازرگانی و استراتژیک واقع شده است. اهمیت و موقعیت جغرافیایی کردستان به حدی بود که شهرهای مهمی چون استانبول، بغداد، تبریز، تهران و شهرهای دو طرف دریاچه(۳) را به هم پیوند می‌داد. بر اساس اظهار نظر «فون هامر» فرمان به کنترل درآوردن کردستان در سال (۱۳۹۴م) از طرف تیمورلنگ، برای تسخیر گرجستان و ارمنستان ، صادر شد.

به همین علت، ملت کرد در طول قرنهای متمادی، بارها با غارت، چپاول، استیلا و مهاجرتهای طولانی مواجه شده و همواره با استیلاگران وارد جنگ و کارزار شده‌اند.

علی رزم آرا در این خصوص نوشته است: «در جریان جنگهای ایران و روم (بیزانس)، کردستان بسان دژی محکم در مقابل روم مقاومت نموده و آنان را وادار به شکست کرده است. این موضوع در زمان فتوحات سپاه اسلام نیز تکرار شد. این سپاه عظیم ناچار شد، جبههٔ جنگ را از شمال به جنوب بکشاند. به همین علت در فتوحات سپاه اسلام کردها با غارت و ضررهای زیادی روبرو شده، مجبور به مهاجرت شدند. ابن اثیر می‌گوید: «هنگامی که در سال (۱۶ هـ - ۶۳۷م) کردستان تسخیر شد، کردها به ظاهر مسلمان شدند ولی در مقابل سپاه اشغالگر دست به شورش زده، روز به روز بر دامنهٔ آن افزودند».

اگر سپاه اشغالگر متوجه می‌شد در شهر یا روستایی، خانواده‌ای کرد وجود دارد، بهانهٔ خوبی بود تا آن شهر یا روستا را غارت نماید.

به گفتهٔ تاریخ‌نویسان هنگامی که اعراب مسلمان، آذربایجان را تسخیر کردند، مرزبان آذربایجان که آن زمان در آنجا به سر می‌برد،

مبلغ زیادی به عنوان باج به اعراب داد تا کردها را از نابودی برهاند.
به مرور زمان اعراب با ایلات و عشایر کرد پیوند زناشویی برقرار کردند و به این وسیله توانستند کردهای سرکش را مطیع خود سازند. طبق اظهارات ابن خلکان مادر مروان، آخرین خلیفهٔ اموی کُرد بوده است.
اتخاذ سیاست «سرزمین‌های سوخته» حتی شخصیت های روشنفکر آن دوران را هم اندوهگین و عصبانی کرده بود. حافظ شیرازی[1] در این زمینه می‌فرماید:

مزن دم ز حکمت که در وقت مرگ ارسطو دهد جان چو بیچاره کرد

کردها در سده‌های (۱۳- ۱۱م) امپراتوری ملوک‌الطوایفی بزرگی تشکیل داده‌اند. در شرفنامه آمده که عشایر و خاندانهای کرد در دیاربکر، جزیر، دینوَر، شهرزور[(۴)]، لرستان، شام، مصر و حتی در سرزمینهای فارس ایالتهایی بوجود آورده‌اند. غیر از حکومتهای فوق‌الذکر نزدیک به ۴۶ امیرنشین کرد هم وجود داشته است.
چه در آن دوران و چه در اوایل سدهٔ (۱۶م) ادامهٔ روش ملوک‌الطوایفی، که در آن حق حکومت بر توده‌های مردم را برای فرزندان امرا محفوظ می‌داشت، به تقسیم بیشتر کردستان انجامید که هر قطعه از آن به ایالت کوچکی تبدیل شد. بی‌شک چنین امری مانعی در جهت پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کردستان به شمار می‌آمد. نتیجهٔ چنین نظامی اختلافات و جنگ و خونریزی‌هایی بود که در میان ایلات و عشایر کرد بوجود آمد و مانع بزرگی در جهت تشکیل کردستانی وسیع و مستقل می‌شد. نبود نیرویی متحد و نیرومند در کردستان، باعث شد که سلجوقیان در مدت کمی (۱۱۷۲-۱۱۴۱م) کردستان را اشغال نمایند.
با توجه به اهمیت استراتژیکی و موقعیت جغرافیایی کردستان، این

---

۱ این بیت را در دیوان حافظ نیافتیم.

سرزمین از طرف خوارزمشاهیان، اتابکان آذربایجان و در میانهٔ سدهٔ (۱۳م) از طرف سپاه مغول مورد هجوم و تاخت و تاز واقع شده است. به همین علت شهرستان بهار اهمیت و ارزش خود را از دست داد و در اوایل سدهٔ (۱۴م) سلطان آباد شهر چمچال مرکز کردستان شد. سپاهیان مغول درگرماگرم جنگها و اشغالگریشان در سرزمین کردستان، با شورش جنگاوران رشید کرد مواجه شدند، طبق نوشته‌های «مظفرنامه» و «شرفنامه» عزالدین، فرمانروای حکاری، در قلعهٔ شیروان در برابر سپاه تیمور لنگ از خود مقاومت جانانه‌ای نشان داده است.

حاکمیت «قره قویونلو»ها مصادف با آغاز سدهٔ (۱۵م) بود، فومامتسوپسکی و بدلیسی، چنین اظهار می‌دارند: که در سال (۱۴۰۵م) «قره‌یوسف» قره‌قویونلو به امیر بدلیس (میر شمس‌الدین) پناه می‌برد و او هم با توجه به قدرت و توانش وی را یاری می‌دهد. بعد از این رویداد و به واسطهٔ کمکهای دریافتی قره‌یوسف، با سازماندهی سپاه بزرگی، بعضی از ایالات آذربایجان و کردستان را به تسخیر خود درآورد. پس از درگذشت وی میرزا شاهرخ جانشین تیمورلنگ در سال (۱۴۲۰م) امیرنشینهای دیگری از کردستان را ضمیمهٔ حکومت خود کرد.

مشکلات اساسی ملت کرد همزمان با حکومت «آق قویونلو»ها شروع می‌شود. اولین نمایندهٔ حکومت، تورعلی بیگ آق قویونلو از ایل «بایندور» بود که در اشغالگریهای امیر تیمور شرکت فعال داشت. امیر تیمور نیز به پاس خدماتی که وی در این راه از خود نشان داده بود، دیاربکر، را به صورت تیول(۵) در اختیار او گذاشت. تورعلی هم با اسکان گروهی از ترکمانها وجود آنها را در این منطقه تثبیت کرد.

حسن بیگ (اُزون حسن) در سال (۱۴۵۳م) در قلعهٔ آمید (دیاربکر) بر تخت فرمانروایی نشست. او در مدت کوتاهی بخش‌هایی از کردستان، آذربایجان، ارمنستان، عراق عجم و عرب و فارس را به قلمرو خویش افزود. در دوران حکومت او بعضی از امیرنشینهای کردستان اشغال شد. وی هنگام اشغال امیرنشینها، آنها را به آتش می‌کشید. بر اساس منابعی که از آنها صحبت خواهیم کرد، فرمانروای ارزنجان

(ملک خلف) بدون کوچکترین مقاومتی خود را تسلیم کرد و در ازای «۱۰» باتمان[۶] طلا و «۵۰» باتمان نقره توانست این امیرنشین را از ویرانی مصون دارد.

به علت ضعف حکومت «آق قویونلو»ها در اوایل حکومت جانشینان اُزون حسن، کردستان بار دیگر تحت تسلط حکومتهای مصر و عثمانی درآمد. بدین‌سان در سدهٔ (۱۵م) از چنگال اشغالگری به چنگال اشغالگر دیگری می‌افتاد و اوضاع اقتصادی آن بیش از پیش رو به ضعف می‌نهاد. در این دوران به علت هجوم و فشارهای مداوم بیگانگان و جنگهای داخلی قدرت و توان ملت کرد روبه‌زوال رفته بود. کردستان در اوایل قرن (۱۶م) همسایهٔ دولتهای قدرتمند عثمانی و صفوی بود. در آن دوران حکومت امیرنشینها و ایلات و عشایر کرد، از اجداد به فرزندان، نوادگان و اطرافیان به ارث می‌رسید. پشتوانهٔ این قوانین هم تنها افراد ایل و طایفهٔ خودشان بودند. زیربنای اقتصادی آنها وابسته به مزارع مزروعی و خرده مالکی بود که در اختیار داشتند و با روشهای معمولشان از آن بهره می‌بردند. افراد ایل، وظایف مختلفی از طرف امرایشان بر عهده می‌گرفتند و در حملات و جنگها شرکت می‌کردند. حاضر شدن در میادین کارزار برای خان و سران قبایل در میان کردها تبدیل به عادتی شده بود که از بین رفتنی نبود. امرای کرد در مقابل دولتهای قدرتمند سرتسلیم فرود می‌آوردند و به سپاه آنها می‌پیوستند اما در برابر حکومتهای ضعیف سرپیچی نموده، چنین می‌پنداشتند هر کدام از آنها فرمانروای مستقلی هستند. در اوایل سدهٔ (۱۶م) برخی از عشایر قوی و قدرتمند در مدت بسیار کوتاهی علم استقلال برافراشتند. علاءالدوله ذوالقدر[۷] ترکمان که در قسمتی از ایالت مرعش سکنی گزیده بود، از جمله افرادی بود که قسمت اعظمی از امرای کرد را زیر نفوذ خود داشت. صارم فرزند سیف‌الدین مکری یکی دیگر از فرمانروایانی بود که بر منطقهٔ «مهاباد» حکمرانی می‌کرد. امرای کرد، اکنون هم مانند گذشته از وحدت و انسجام لازم برخوردار نیستند و این عدم همبستگی مانع بزرگی در راه رسیدن به یکپارچگی و

وحدت سیاسی کردستان بوده است. بدلیسی در این زمینه نوشته : «هر کسی برای خود علم استقلال برافراشته، بر فراز قلل کوهها زندگی می‌کرد.... آنان به جز توحید(۸) در هیچ چیز دیگری اتفاق نظر نداشتند.

به همین علت، امرای کرد که از آغاز قرن (۱۶م) از لحاظ سیاسی پیشرفتی چشمگیر نداشتند، برای مقابله با نیروهای متخاصم [می بایست، به ناچار (م.ج)] حمایت و جانبداری یکی از دو حکومت مجاور را به دست می‌آوردند. امرای سنی مذهب می‌بایست علاقهٔ بیشتری برای پیوستن به حکومت عثمانی از خود نشان دهند. اما دوستی دیرین و نمک‌شناسی میان ملت کرد و آذربایجان، امرای کرد را بیشتر بر آن داشت تا به پیوستن به دولت صفوی علاقه نشان دهند. زیرا ملت کرد برای حفظ سرزمینش از هجوم بیگانگان چشم امید به حکومت صفوی داشت که در آن زمان در بخشی از آذربایجان اعلام موجودیت کرده بود. اما سیاست اشتباه شاه اسماعیل اول در کردستان و اولین هجومش به کردستان و اشغال مهاباد چنین آرزویی را به یأس تبدیل کرد.

شاه اسماعیل اول در سال (۱۵۰۵م) سپاه عظیمی به فرماندهی عده‌ای از سران قزلباش همچون: دور موش خان شاملو، عبدی بیگ شاملو، سار علی مهردارتکلو، بهرام بیگ قهرمان‌لو و خلیفه بیگ به سوی «صارم» گسیل داشت، صارم در این جنگ به پیروزی دست یافت. و استقلال خود را حفظ نمود. بر اساس مطالب نوشته شده در مآخذ آن دوره عده زیادی از سپاه قزلباش از بین رفت و از سران قزلباش فوق‌الذکر فقط دور موش خان شاملو و بهرام بیگ و خلیفه بیگ توانستند جان سالم بدر برند.

نویسندهٔ کتاب «حبیب السیر» که به شرح این رویداد می‌پردازد، با اشاره‌ای کنایه‌آمیز به سیاست اشغالگرانهٔ شاه اسماعیل اول در کردستان می‌گوید: «چون صارم با دزدان و راهزنان کرد به راهزنی مشغول بود، شاه لشکری به سوی او فرستاد. در این جنگ صارم فراری شد و شمار

زیادی از کردهای بی دین هم کشته شدند، سپاهیان شاه نیز با اموال غارت شدهٔ زیادی مراجعت نمودند».

گنابادی می‌نویسد: «در جنگ بزرگی که میان قشون شاه و دلاوران کرد درگرفت. صارم بیگ برای در امان ماندن از هجوم قزلباشها به سلطان سلیم اول پیوست.»

ما نظر بدلیسی را به واقعیت نزدیکتر می‌دانیم. زیرا جنگ و خونریزیهای میان دولت صفوی و کردها را، بسیار دقیق‌تر نوشته و حتی به جزئیات هم اشاره نموده و غیر از مسئلهٔ جنگ اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن دوران را نیز روشن نموده است.

محقق معاصر ایرانی رضا پازوکی[۹] در بیان رویدادهای سالهای (۱۵۰۸-۱۵۰۷م) اظهار می‌دارد: «صارم فرمانروای کردستان بود و در سال (۱۵۰۷م) به وسیلهٔ افراد قزلباش از پای درآمد.» اما بر اساس سایر منابع تاریخی، این موضوع فاقد صحت است.

همچنانکه قبلاً گفته شد، یکی از فرمانروایان مقتدر اوایل سدهٔ (۱۶م) که بر بخش وسیعی از کردستان حکومت داشت، علاءالدولهٔ ذوالقدر بود. خاندان این امیر از سال (۱۳۳۹ تا ۱۵۱۵م) بر ولایات زیادی چون: مرعش، البستان، خرپوت، آمید، اوفه و.... حکومت رانده و فرمانروایی بیش از هشتاد هزار خانوار عشایر ذوالقدر و.... را عهده‌دار بوده‌اند. علاءالدوله آخرین نمایندهٔ این خاندان، در برابر دولتهای مصر و عثمانی که کردستان را میان خود تقسیم کرده بودند، سیاست زیرکانه و ماهرانه‌ای اتخاذ کرده بود. او توانست به این وسیله، هم استقلال خود را حفظ نماید و هم به منافع مادی دست یابد. به عنوان مثال و بر اساس نوشتهٔ اسکندر منشی هنگام به حضور پذیرفتن سفیر روم چند خادم را ملبس به لباس نمایندگان دولت مصر می‌کرد و به نمایندگان روم می‌گفت: «نمایندگان مصر آمده‌اند و برای مقاله با شما از ما درخواست کمک می‌کنند اما به خاطر دوستی با سلطان، چنین درخواستی را نخواهم پذیرفت» وی هنگام آمدن سفیر دولت مصر نیز، به همان روش عمل می‌کرد. به همین دلیل شاید این سخن

گفتهٔ ذوالقدر باشد: «من دو پرندهٔ طلایی دارم که یکی از آنها تخم طلا و دیگری تخم نقره می‌گذارد.»

قدرت و نفوذ او روز به روز گسترش یافت و بیش از هفتاد امیر کرد را دور خود جمع نمود که همگی گوش به فرمان او بودند، سلطان مراد آق‌قویونلو که در جنگ با شاه اسماعیل اول شکست خورده بود، در سال (۱۵۰۶م) به ایالت مرعش آمد و با دختر علاءالدوله ازدواج نمود.

بعدها قشون ترکمان و علاءالدوله به هم پیوستند و سپاه قدرتمندی بوجود آوردند. علاءالدوله با استفاده از این سپاه قدرتمند، موصل و تعدادی از امیرنشینهای کرد را به قلمروی خود افزود.

وی در ادامهٔ فتوحاتش، قصد تسخیر ولایت دیاربکر را داشت. اما در سال (۱۵۰۷م) امیر بیگ موصل لوی ترکمان فرمانروای ایالت دیاربکر به شاه اسماعیل اول پیوست. شاه هم او را به لقب خان مفتخر کرد. سپس او را لَلِهٔ طهماسب میرزا نموده، فرمانروایی ولایت خراسان را به او بخشید. اما قلعهٔ دیاربکر همچنان در دست علاءالدوله ماند و او خود را برای حمله به دیاربکر آماده کرد. هنگامی که شاه اسماعیل از این قضیه مطلع شد (۱۵۰۷م)، سپاهی را برای جنگ با علاءالدوله روانه کرد. قشون طرفین در البُستان به هم رسیدند. پس از سه روز جنگ و خونریزی و کشتار فراوان، قزلباش‌ها غیر از قلعهٔ دیاربکر، نتوانستند به سایر مناطق تحت تسلط علاءالدوله، دست یابند.

بعضی از تاریخ‌نویسان آن دوران که به شرح رویدادهای این جنگ پرداخته‌اند، اظهار می‌دارند: شدت جنگ و خونریزی به حدی بود که بیشتر مناطق البُستان از خون کشته‌ها به سرخی گراییده بود.

در این جنگ علاءالدوله با باقیماندهٔ سپاه به سوی مرعش عقب‌نشینی کرد. در نتیجه شاه اسماعیل ایالت دیاربکر را به محمد خان استاجلو سپرد، اما تسلیم قایتمازبیگ فرمانروای امیرنشین قره حمید(۱۰) نشد. قایتماز بیگ نیز، قلعهٔ آمید را که در اختیار داشت، مستحکم نمود، اما در جنگ با محمدخان استاجلو شکست خورد. روملو می‌نویسد: «تنها در جنگ قلعهٔ آمید بیش از هفت هزار نفر کشته

شدند.» پس از این شکست قایتمازبیگ مشهور به ساروقپلان، فرزند علاءالدوله به فرماندهی سپاه ده هزار نفری منصوب شد و در زمستان (۱۵۰۷م) به دیاربکر هجوم برد. در این جنگ محمد بیگ باز هم پیروز شد و قاسم‌بیگ و قایتماز بیگ موصل‌لو کشته شدند. در نتیجه شهر قره حمید و قلعهٔ آن به تصرف محمد خان استاجلو در آمد.

روملو می‌گوید: «در این جنگ قشون دو هزار نفری محمدخان استاجلو در مقابل سپاه ده هزار نفری قاسم بیگ جنگید و به پیروزی رسید» بدلیسی علت موفقیت محمدخان را چنین بررسی کرده است: «محمد خان استاجلو با امیر عشایر کرد سلیمانیه (ضیاءالدین) فامیل شده بود. به همین علت عشایر کرد سلیمانیه دیاربکر را با زور شمشیر حفظ نمودند و ساروقپلان هم از پای درآمد».

به نظر می‌رسد افرادی که در جنگهای کردستان کشته شده‌اند، اغلب کرد بوده‌اند. قاضی احمد قزوینی می‌نویسد: «بعد از این شکست، علاءالدولهٔ ذوالقدر لشکری چهارده هزار نفری جمع آوری نمود و پسر بزرگش شاهرخ (کور) و احمد بیگ پسر کوچکش را به فرماندهی سپاه منصوب نمود. او این سپاه بزرگ را بار دیگر به سوی دیاربکر روانه کرد. اما باز هم با شکست مواجه شد. علاءالدوله تا سال (۱۵۱۵م) استقلال خود را حفظ کرد. اما در همین سال سرزمین کردستان توسط سلطان سلیم اشغال شد و او در یکی از درگیریها کشته شد.

شاه اسماعیل اول ایالت دیاربکر و تعدادی از قلاع و امیرنشینهای منطقهٔ دیاربکر را به اشغال خود در آورد اما عطش درونیش به این مقدار فروکش نکرد و امیرنشینهای اگیل، موصل، سنجر، ماردین، ارزنجان، ارجیش و.... را یکی پس از دیگری با جنگ و خونریزی اشغال کرد.

شاه برای اشغال امیرنشین «چَمَشکَزَک» سپاهی به فرماندهی نورعلی خلیفه گسیل داشت.

اما حاجی رستم بیگ، امیر چمشکزک در مقابل او، مقاومتی از خود نشان نداد و منطقهٔ تحت کنترلش را تسلیم قزلباش‌ها نمود. نورعلی

زمانی درخواست سلطان بایزید را برای دشمنی با پادشاهان صفوی قبول نکرده بود. شاه اسماعیل به پاس چنین رفتاری علاوه بر حکومت ارزنجان حکومت چمشکزک را هم به او بخشید. سپس امیرنشین عیتاق به زور شمشیر از احمد بیگ گرفته شد.

شاه برای اشغال امیرنشین جزیر، سه بار به آنجا لشکرکشی کرد، اما هر سه بار مغلوب شد.

بر اساس مطالب شرفنامه، میرشرف، امیر جزیر، در همان آغاز جنگ قریب هزار و هفتصد تن از قشون شاه اسماعیل را به قتل رساند یا به اسارت درآورد. اما بعد از درگذشت وی برادرش شاه علی بیگ به شاه اسماعیل پیوست.

هنگامی که شاه اسماعیل امرای کرد را در تنگنا قرار داد (۱۵۰۵م) دوازده امیر کرد، با شکوه و جلال به قصد تسلیم شدن و پیروی از شاه با هدایایی گرانبها به طرف خوی و تبریز براه افتادند.

بدلیسی می‌گوید: «همین که امرای کردستان به تبریز رسیدند به فرمان شاه به زنجیر کشیده شده، روانهٔ سیاهچال شدند.»

در همان سال یازده امیر دیگر به تبریز عزیمت نمودند، تا مراتب اطاعت خود را به اطلاع شاه برسانند. اما این گروه هم به سرنوشت دوازده امیر قبل گرفتار شدند. بعضی از این امرا در فرصتی که در جنگ چالدران برایشان پیش آمد (۱۵۱۴م) توانستند فرار کنند و به کردستان باز گردند.

تمامی مناطق تحت حکومت امرای زندانی شده، توسط سپاه شاه اشغال شد و خوش آب و هواترین این مناطق هم بین افراد قزلباش تقسیم شد. بدلیسی در این زمینه نوشته است: «ایالت جزیر به اولاش بیگ برادر محمدخان استاجلو و امیرنشین اگیل به منصور بیگ و ایالت بدلیس ابتدا به کردبیگ و بعدها به عوض بیگ واگذار شد.»

سیاست اشتباه شاه اسماعیل اول درکردستان و تقسیم آن بین سران قزلباش، رفتار ناهنجار سران قزلباش در حق کردها و اختلافات و درگیریهای مذهبی میان ملت کرد و قزلباش، موضوع را پیش از اندازه

بغرنج کرد و باعث ناراضی شدن بیشتر کردها از حکومت صفوی شد.
در چنین زمانی که اوضاع سیاسی کردستان به نفع دولت عثمانی رقم می‌خورد، پایگاه اجتماعی دولت صفوی هم رو به ضعف نهاد. برخی از امرای کرد با مأیوس شدن از دولت صفوی به دربار عثمانی روی آوردند. هم مذهب بودن کردها با عثمانی‌ها نقش مهمی را در این قضیه ایفا نمود.
بدلیسی در بارهٔ وضعیت پیش آمده - که قبلاً از آن بحث شد - چنین آورده است: «امرای کردی که از ظلم و ستم قزلباش‌ها به ستوه آمده بودند، مراتب اطاعت خود را به سلطان سلیم ابراز داشتند.»[۱۱]
دولت عثمانی برای استفاده از فرصت به دست آمده، مولانا ادریس بدلیسی را به کردستان فرستاد، تا در جذب امرای کرد به طرف سلطان عثمانی فعالیت نماید. مولانا ادریس که خود، کرد بود، روحانی‌ای آگاه و در علوم مختلف سرآمد عصر خویش بود. وی کاتب «آق قویونلو»ها بود و در میان امرای کرد از قدرت و نفوذ زیادی برخوردار بود و هیچ کس از اوامر او سرپیچی نمی‌کرد. به همین علت، فعالیتهایش به نفع سلطان، توأم با موفقیت بود. از سوی دیگر بعضی از امرای کرد، برای حفظ حقوق موروثی خود رعیت سلطان شده و از او جانبداری می‌کردند. آنها چنین می‌پنداشتند، که سلطان واجد این قدرت است که حقوق موروثی پدرانشان را برایشان حفظ کند. حتی برخی از امرا به خاطر عشق بیش از اندازه‌شان به مناطق تحت کنترل، برای استقلال این مناطق، مبارزه کرده‌اند.
بر اساس مطالب شرفنامه در این دوران بیش از بیست امیرکرد با فرستادن نامه‌ای برای سلطان سلیم اول از طریق مولانا ادریس بدلیسی برای اطاعت از اوامر سلطان اعلام آمادگی کردند. علاوه بر این حکومت عثمانی با دادن قول بخشش پول و درجات کشوری و لشکری، عده‌ای از امرای کرد را به طرف خود جذب کرد. با چنین مقدمه چینی‌هایی در کردستان، سلطان سلیم، در مقابل حکومت صفوی قد علم کرد. بر اساس مطالبی که از سوی برخی از تاریخ‌نویسان نوشته

شده ۴۶تن از امیران کرد با نیروی نظامی و توان اقتصادی خود در حملات و جنگهای سلطان حضوری فعال داشته‌اند.

سلطان سلیم در سال (۱۵۱۴م) به سوی آذربایجان و ارمنستان یورش برد و در منطقهٔ چالدران شاه اسماعیل اول را شکست داد. بدلیسی می‌نویسد: «این یورش در پی درخواست امرای کرد برای تسخیر آذربایجان و ارمنستان صورت گرفته است». اما باید علت اصلی آن را در اختلافات شدید اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن دوران جستجو کرد، نه در آمال و آرزوهای چند امیر کُرد.

پس از جنگ چالدران قدرت سلطان عثمانی رو به فزونی نهاد. بدلیسی در این زمینه می‌نویسد: «قدرت و نفوذ قزلباش‌ها پس از جنگ چالدران رو به ضعف نهاد و کردستان و دیاربکر به زیر نفوذ و قدرت سلاطین عثمانی درآمدند. زیرا سلطان سلیم قبل از هر چیز به حل مشکلات کردستان پرداخت. در عزیمت از آذربایجان، مولانا ادریس بدلیسی از طرف امرای کرد به اطلاع سلطان عثمانی رساند که آنان می‌خواهند مناطقی را که از اجدادشان به آنها رسیده، از قزلباش‌ها پس بگیرند و امیرالامرایی از میان آنها تعیین شود. علاوه بر این مولانا ادریس، اظهار داشت: «ایلات و عشایر کرد با یکدیگر اختلاف دارند، لذا بهتر است سلطان، یکی از افراد خود را به فرمانروایی آنها بگمارد.» در این رابطه در شرفنامه آمده است، سلطان این پیشنهاد را پذیرفت و محمد آقاباش چاوش را که به بیقلی محمد آقا مشهور بود، به فرمانروایی دیاربکر و فرماندهی سپاه کردستان منصوب نمود. بعدها هم او را به لقب «پادشاه» مفتخر کرد. قاضی احمد قزوینی هنگامی که به موضوعات و جنگهای پس از جنگ چالدران می‌پردازد، می‌نویسد: «مستوفی ترکمان که به بیقلی چاوش شهرت دارد، برای تسخیر دیاربکر روانه شده است.»

بدین‌سان آتش جنگهای عثمانی و ایران که در اوایل سدهٔ (۱۶م) در کردستان شعله‌ور شده بود، همچنان زبانه می‌کشید. امرای کردی که قدرت موروثی را از دست داده بودند یا از دولت صفوی ناراضی

بودند، در این جنگ‌ها کارآمدتر، شجاعتر و دلگرمتر بودند. سلطان سلیم، فرماندهی کل جنگهای کردستان را به محمد پاشا و مولانا ادریس واگذار کرد.

سولاق زاده می‌نویسد: «بعد از مراجعت سلطان از تبریز، مولانا ادریس مورخ و خیرخواه خاندان عثمانی توجهش را به خود جلب کرد. سلطان هم برای جلب نظر امرای کرد و فرمانبرداری از پادشاه صاحب شکوه، به کردستان هزیمت نمود در نتیجه پس از جنگ چالدران هم کردستان همچنان صحنهٔ کارزار بود.

محمد امین زکی، نویسندهٔ کتاب «تاریخ کرد و کردستان» در ارتباط با محمد استاجلو فرمانروای دیاربکر می‌نویسد: «وی بعد از جنگ چالدران به ولایت دیاربکر آمد. اما از نوشته‌هایش چنین استنباط می‌شود که به علت قتل محمدخان استاجلو در جنگ چالدران، شاه اسماعیل اول در سال (۱۵۱۴م) قره‌خان برادر استاجلو را به حکومت ولایت دیاربکر منصوب می‌کند و در جنگهای کردستان به فرماندهی لشکر قزلباش برگزیده می‌شود. هنگامی که قره‌خان با سپاه پنج هزار نفری از قزلباش‌ها به قصد تسخیر دیاربکر حرکت کرد، اهالی شهر در مقابل او استقامت کردند. قره‌خان بعلت ضمیمه شدن دیاربکر به قلمرو عثمانی در ولایت ماردین اردو زد و از همان جابه سپاه دشمن حمله‌ور شد.

قشون دو طرف در «قوچ حصار» نزدیک نصیبن، با هم درگیر شده، جنگ خونینی میانشان به وقوع پیوست. بدلیسی می‌نویسد: «در این جنگ تاج احمد، قاسم انداک، میرشاه حسین و افراد تحت امرش، میرسیف‌الدین و عُمَر جاندار از ایل روژکی.... از پای درآمدند». طبق نوشته‌های شرفنامه، گروه زیادی ازکردها در این جنگ مجروح شده، به اسارت درآمدند.

در بسیاری از ولایات کردستان آتش جنگ همچنان زبانه می‌کشید. حتی قلعهٔ ارجیش بیش از یک سال در محاصرهٔ قزلباش‌ها باقی ماند. همچنین به استناد بعضی از منابع در جریان محاصرهٔ این قلعه، بیش از

پانزده هزار نفر از جنگاوران کرد و لشکر عثمانی تلف شدند. اما برای حمایت از سلیمان خان استاجلو (برادر قره‌خان) دروازه‌های قلعهٔ ماردین گشوده شد و شهر ماردین چند بار دست به دست شد و هر کدام از حاکمان مدتی بر آن حکومت کرده‌اند. چون قزلباش‌ها حاضر به تسلیم شدن نبودند جنگ همچنان در کردستان ادامه داشت. به همین خاطر در سال (۱۵۱۶م) سلطان سلیم تمام قوای خود را برای تسخیر امیرنشینهای کرد متمرکز کرد. «شادی پاشا»، فرماندهٔ سپاه آناتولی را به سمت ماردین فرستاد و مصطفی پاشا، فرماندهٔ ترابزون را با لشکری ده هزار نفری روانهٔ ارزنجان کرد. روملو در این زمینه می‌نویسد: «نورعلی خلیفه، فرمانروای چمشکزک، در منطقهٔ ارزنجان با مصطفی پاشا درگیر شد. در این جنگ مصطفی پاشا پیروز شد و نورعلی خلیفه به قتل رسید.»

بنا به عقیدهٔ بدلیسی، خلیفه توسط شخص مصطفی پاشا کشته نشد، بلکه توسط کردهایی که پیرحسین فرمانده‌شان بود از پای درآمد. به نظر ما از آنجا که بدلیسی با پیچ و خم‌های تاریخ کردستان آشنا بوده، اظهارات وی به واقعیت نزدیکتر است.

در اواسط سدهٔ شانزدهم عده‌ای از امیرنشینهای شمال غرب کردستان به دولت عثمانی متمایل شدند. در این منطقه علاءالدولهٔ ذوالقدر فرمانروای مرعش که برای عثمانی‌ها خطرآفرین بود، شکست خورده بود، یا به تعبیر دیگر، در این منطقه نیرویی نبود تا در برابر حکومت عثمانی توان مبارزه داشته باشد. سلطان سلیم اول بعد از تسخیر ولایات دیاربکر، ارزنجان و مرعش، توسط مولانا ادریس بدلیسی، هدایای گرانبهایی را، به پاس تلاشها و جانفشانیهایی که امرای کرد در جنگهای دیاربکر از خود نشان داده بودند، برای آنان فرستاد. سلطان در فرمان رسمی که به همین مناسبت ارسال نموده بود، اشغال دیاربکر و استیلا بر ملت کرد را خدمت بزرگی دانست که مولانا ادریس بدلیسی به حکومت عثمانی کرده بود. اما جنگ ماردین همچنان ادامه داشت. بر اثر اختلاف میان «شادی پاشا» و «محمد

پاشا»، شادی پاشا از تسخیر ماردین منصرف شد و به آناتولی بازگشت. قره‌خان از فرصت استفاده کرد و قلعهٔ ماردین را بیش از پیش مستحکم کرد. وقتی مولانا اوضاع را چنین دید به سرعت خود را به سلطان رساند. و درخواست نیروی کُرد تازه نفس کرد. سولاق زاده می‌نویسد: «سلطان، جنگجویی به نام احمد و دلاور دیگری از روم را به کمک آنها فرستاد.»

اسکندر منشی هم اظهار می‌دارد: «در تابستان (۱۵۱۶م) سپاهی بیست هزار نفری از عثمانی، به فرماندهی خسروپاشا به یاری آنها شتافت.» این نیرو به لشکر محمد پاشا پیوست و در منطقه ماردین جنگ سختی بوقوع پیوست. اسکندر منشی در ادامهٔ سخنانش می‌گوید: «در این جنگ قره‌خان به قتل رسید و با کشته شدن او شیرازهٔ سپاه قزلباش در هم ریخت و عثمانی‌ها پیروز شدند.» شهر ماردین به تصرف درآمد. اما قلعهٔ شهر همچنان نفوذ ناپذیر بود. پس از آن سلطان سلیم، شهرهای حلب و دمشق را هم یکی پس از دیگری به تصرف خود درآورد و سپاه بزرگی را همراه توپخانه‌ای سنگین به سوی کردستان فرستاد. بدین‌ترتیب قلعهٔ ماردین هم فتح شد. اما بر اساس مطالب احمد راسم مورخ ترک قلعهٔ ماردین تا سال (۱۵۲۵م) همچنان در اختیار ایرانی‌ها بود. طبق مآخذی که قبلاً از آنها یاد کردیم، اظهارات احمد راسم بی اساس است.

بعد از فتح قلعهٔ ماردین، قلاع دیگری از امیرنشین‌های کرد، همچون : اوفه، شنگر، حصن،کیف، موصل و ..... به اشغال سپاه عثمانی درآمد، بعدها اکراد تسلیم و گوش به فرمان آنها گشتند. بدلیسی می‌نویسد: «سلطان سلیم پس از پیروزی در جنگ چالدران، دیار بکر و مناطق چپاخچور، آقچه قلعه، زاک و منشکورد را هم به قلمرو خود اضافه نمود.»

بدلیسی در بارهٔ جنگ و نزاعهای دولت‌های ایران و عثمانی بر سرحاکمیت کردستان مطالب کمی نوشته، حتی به زمان اتمام جنگ اشاره‌ای نکرده است، اما در بیان اولین رویداد، به قتل قره‌خان اشاره

نموده است. اسکندر منشی و بعضی از تاریخ‌نویسان و محققین دیگر اظهار می‌دارند: «جنگ کردستان دو سال به طول انجامید». اگر تمام موارد بیان شده را کنار هم بگذاریم، باید اذعان کرد بدلیسی ضمن ارائه اطلاعات مفید و ارزشمند در بارهٔ رویدادهای کردستان، در فرصت‌های مناسب و بصورتی سرپوشیده به سیاست دولت عثمانی اشاره کرده است.

به این ترتیب جنگ و خونریزی میان سپاه عثمانی و ایران بر سر حاکمیت بر کردستان، (۱۵۱۵-۱۵۱۴م) در نهایت با پیروزی حکومت عثمانی خاتمه یافت. به میمنت این پیروزی، سلطان سلیم، توسط مولانا ادریس بدلیسی تعداد ۵۰۰ تحفه و ۱۷ علم برای امرای کرد فرستاد. برای ادریس بدلیسی هم شمشیری از طلای آبدیده، از فرانسه سفارش داده شد. همچنین هدیه‌ای به قیمت ۱۲ هزار دُقّه،(۱۲) به عنوان پاداش به مولانا تقدیم کرد. سولاق زاده در ارتباط با جنگهای آن دوران می‌گوید: «دشمنان بد طینت [قزلباش‌ها «ش.م»] نتوانستند در برابر دلاوران کرد مقاومت نمایند و فراری شدند». بعدها از سوی سلطان عثمانی مبلغی به میزان هزار فلور(۱۳) و لوح تقدیری برای مولانا ادریس بدلیسی فرستاده شد و سلطان او را به کاخ امپراتوری فراخواند اما بعلت تداوم جنگ نتوانست به کاخ حکومتی برود. مولانا موطن خود را در اختیار حکومت گذاشته و مردم سرزمینش را حلقه به گوش سلطان نموده بود. و بحدی در حق آنها اظهار دوستی و مودت نمود که سلطان سلیم کاغذ سفید مهر شده برای او می‌فرستاد تا هر چه می‌خواست در آن بنویسد. به همین علت، مولانا پس از جنگ کردستان از طرف سلطان سلیم به عنوان نمایندهٔ تام‌الاختیار او شناخته شد و در موارد زیر با امرای کرد قرارداد منعقد کرد:

۱) امرای کرد قبلاً در مناطق تحت امرشان، چگونه رفتار می‌نمودند، در آینده هم همانطور رفتار خواهند کرد، اما حق ندارند اعلام استقلال کنند. آنان می‌توانند در قلمرو تحت نفوذشان بر اساس آداب و رسوم اجدادی، حکمرانی کنند و به امیرنشینهای دیگر نماینده

بفرستند.

۲) امرای کرد می‌بایست همراه افراد مسلح خود در تمامی جنگهای حکومت عثمانی شرکت نموده، در جهت منافع آنها شمشیر بزنند. در مقابل ، حکومت عثمانی متعهد می‌شود، در برابر جنگ و هجوم بیگانگان از امیرنشینهای کرد محافظت کند.

۳) تمام امرای کرد می‌بایست سالانه مبالغ مشخصی پول به عنوان هدیه تقدیم خزانهٔ سلطان نمایند. آنان در امور داخلی مستقل و در خارج از مرزهای حکومت خود، تحت نظر دولت عثمانی بودند.

بدین‌سان با کمک و تلاش مولانا ادریس بدلیسی، کردستان تحت قیمومیت حکومت عثمانی درآمد و حقوق دایمی حکومت موروثی کردها بر مناطق تحت امرشان، برای آنها محفوظ ماند. بی‌شک چنین امری از تشکیل کردستانی مستقل(۱۴) و متحد جلوگیری می‌کرد. ولایت دیاربکر به ۶ حکومت و ۱۹ وَجاخ(۱۵) تقسیم شد. یازده سنجاق(۱۶) از آنها به حکومت عثمانی سپرده شد و هشت وَجاخ هم ظاهراً مستقل و آزاد بودند. اولیا چلپی می‌نویسد: «غیر از دیاربکر ۴۰ قلعهٔ دیگر در اطراف این شهر توسط سلطان عثمانی تسخیر شد.» چنین تقسیماتی، تنها به منطقهٔ دیاربکر اختصاص نداشت بلکه ولایات دیگری همچون وان نیز به ۳۷ وجاخ تفکیک گردید و هرکدامشان مستقلاً زیر نظر حکومت مرکزی موجودیت می‌یافت. به عنوان نمونه:

۱) حکومت حکاری: این امیرنشین می‌بایست همیشه ده هزار نفر نیروی آماده داشته باشد و در موارد اضطراری، آن را به پنجاه هزار نفر برساند.

۲) حکومت بدلیس: آن هم می‌بایست نیروهای مسلحی همچون امیرنشین حکاری در اختیار داشته باشد.

۳) حکومت محمودی: این امیرنشین هم می‌بایست همیشه شش هزار نفر نیروی مسلح را سازمان دهد.

۴) امیرنشین پنیانیش همسایهٔ امیرنشین محمودی هم می‌بایست همیشه شش هزار نفر نیروی مسلح زیر فرمان داشته باشد.

غیر از موارد فوق برای حفظ مرزهای تحت قلمروی حکومت، برخی از ایلات و عشایر کرد به مرزهای آذربایجان کوچانده شدند. «پ. ی. آفریانف» می‌نویسد: «این گروه از ایلات و عشایر از میان خود مسئولین انتظامی انتخاب می‌نمودند و به شرط خدمت به دولت عثمانی از دادن مالیات معاف می‌شدند.»

اولیا چلپی می‌نویسد: «پس از اینکه دولت عثمانی کردستان را به سیستم ملوک‌الطوایفی تقسیم کرد. مناطق باقیمانده برای شاه صفوی عبارت بودند از: قطور، دوزی، جولان و دُنبُلی». اما بر اساس «دایرة‌المعارف اسلام» تنها ولایت کرمانشاه در اختیار دولت صفوی بود. به این ترتیب اشغال کردستان برای اولین بار و تقسیم آن توسط حکومتهای ایران و عثمانی، کار را یکسره کرد. در جنگ کردستان تقریباً ۴۲ هزار سرباز ترک زیر نظر احمدپاشا فرماندهٔ کل قوا و چهار فرماندهٔ ترک دیگر با هزاران عراده توپ و تفنگ شرکت داشتند که برای آن دوران مشرق زمین ارزش مهمی در بقا و فنای حیاتشان داشت. بر اساس نوشته‌های احمد راسم، در سال (۱۵۱۶م) سپاهی چهل هزار نفری زیر امر صنعان (یاسینان؟) پاشا وارد دیاربکر شده بود.

غیر از امرای کردی که به تنهایی با سپاه قزلباش درگیر بودند، عدهٔ زیادی از امرای کرد نیز به فرماندهی مولانا ادریس بدلیسی و فرزندش ابوالمواهب، با نیرویی مرکب از ۳۵ هزار جنگاور کرد، با آنان در حال کارزار بودند. در جنگ کردستان و تقسیم آن، قره‌خان استاجلو و برادرانش، اُلاش بیگ، سلیمان خان و عوض بیگ از طرف دولت صفوی شرکت داشتند. در مورد تعداد افراد قشون قزلباش اطلاعات دقیقی در اختیار نداریم اما طبق نوشته‌های تاریخ‌نویسان عده زیادی از مقتولین کرد بوده‌اند.

از حقایق فوق چنین به نظر می‌رسد یکی از علل نابودی جنگاوران کرد، استفادهٔ ماهرانه از اسلحهٔ آتش‌زا توسط سپاه عثمانی ، و آشنایی سربازان با قوانین جنگ و فرستادن کردها به صفوف مقدم جنگ بود.

سرانجام جنگ کردستان به واسطهٔ نیروی عظیم حکومت عثمانی و

شرکت امرای کردی که از دولت صفوی رویگردان شده بودند، با پیروزی سلطان سلیم خاتمه یافت. بر اساس مطالب کتاب «منشآت سلاطین» ، بیقلی محمدپاشا، سربریدهٔ قره‌خان را همراه نامه‌ای به خدمت سلطان سلیم ارسال داشت، او در نامه نوشته بود: «با امرای کرد هم‌پیمان شده، بر دشمن فایق آمدیم. سر بریدهٔ قره‌خان همراه عده‌ای از جنگاورانش، به بارگاه ارسال شد، امید است چنین سرهای سپاه متخاصم همیشه زیر پایتان باشد.»

سلطان سلیم اول به ایالت دیاربکر مرکزیت بخشید و قشونی مستقل از کردها تشکیل داد. فرماندهی سپاه و ریاست امرای ولایات را به شاهزادگان عثمانی سپرد، این شاهزادگان در مقابل کردها از آزادی عمل کامل برخوردار بودند. پیروزی دولت عثمانی و تقسیم کردستان، آغازی برای جنگهای خونینی شد که در کردستان ادامه یافت..... و کردستان را به میدان جنگهای طویل المدت میان حکومتهای عثمانی و ایران تبدیل کرد.

پیمانی که میان امرای کرد و سلطان سلیم منعقد شد، در دوران سلیمان غازی به بوتهٔ فراموشی سپرده شد. امرای کردی که بر اساس این پیمان از حقوق خودمختاری داخلی برخوردار بودند، یکی پس از دیگری از قدرت موروثی اجدادی کنار گذاشته شدند. ملت کرد، به اجبار خراج‌گزار نجیب‌زادگان عثمانی شد و اختلافات داخلی کردستان و نزاعهای ایلات و عشایر کرد در سدهٔ شانزدهم با ترفند دولتهای عثمانی و ایران گسترش یافت.

شاهزادگان عثمانی حاکم بر کردستان، برای برافروختن آتش جنگ و نزاع میان ایلات و عشایر کرد از روشهای مختلفی سود جستند و توانستند تخم کینه ونفاق در میان برادران هم نژاد بکارند و آنان را به جنگ علیه هم وادارند. به عنوان مثال در سال (۱۵۸۶م) «فرهاد پاشا»ی وزیر، عمداً عشایر دنبلی و محمودی را با هم، درگیر کرد. بدلیسی نوشته: «در این جنگ بیش از ۸۰ نفر کشته شدند.» نظر بیگ، رئیس عشیرت دنبلی هم در این جنگ کشته شد. هر چند برادرش قلیچ بیگ

در مورد این مسئله شکایت کرد. اما کاری از پیش نبرد. بدلیسی می‌گوید: «هنگام بررسی شکایت - که من هم در آن شرکت داشتم - فرهادپاشا برای سرپوش نهادن بر قضایا، میانشان داوری و آنها را به دوستی دعوت می‌کرد.»

در کل، بعد از اینکه کردستان برای اولین بار (۱۵۱۴م) تقسیم شد، چنین رویدادهایی در تاریخ ملت کرد جزو مسائل عادی به شمار می‌رفت. سیاست غلط دولتهای عثمانی و صفوی در برابر ملت کرد همچنان ادامه داشت. به همین علت سیاستی که در اوایل سدهٔ (۱۶م) شروع شده بود، سران کرد را برای بدست آوردن استقلال کردستان سالهای سال به قیام واداشت قیامی که هرگز منقطع نشد.

«برخورد حکومت صفوی با ملت کرد»(۱۷)

از اوایل قرن (۱۶م) ، اوضاع اقتصادی - اجتماعی و سیاسی همسایهٔ کردستان (ایران) رو به آشفتگی نهاد. ایران به قسمتهای مختلف تجزیه شد که، هر قسمت توسط امیری مستقلاً اداره می‌شد. جنگهایی که میان این امرا به وقوع می‌پیوست، نه تنها تهدیدی برای وحدت ارضی کشور به شمار می‌رفت، بلکه با تأثیر بر روابط اقتصادی ، مانعی برای پیشرفت اقتصادی و بازرگانی کشور هم بود. شهرها و روستاها بر اثر جنگ و خونریزی بین سران طوایف، غارت می‌شد، اهالی مملکت گروه گروه مورد دستبرد واقع می‌شدند. روز به روز عرصهٔ زندگی بر ستمدیدگان و زحمتکشان شهری و روستایی تنگتر می‌شد و دامنهٔ انزجار و نارضایتی اکثریت قریب به اتفاق مردم نسبت به حکومت «آق قویونلو»ها وسیع‌تر می‌شد. حکومت هم این قدرت را نداشت که به این اوضاع نابسامان سروسامانی ببخشد. زیرا از حکومت «آق قویونلو» ها جز نام چیزی نمانده بود. بدین‌سان تا اوایل قرن (۱۶م) تمامی فعالیتهای سیاسی، در چارچوب وحدت و انسجام و تشکیل دولتی مرکزی و قدرتمند، صورت می‌گرفت، در چنین اوضاعی شاه اسماعیل اول به فکر افتاد که حکومتی تازه در آذربایجان بنا نهد. او خود را از جد پدری به امام علی(ع)، و از جانب مادر - عالم شابیگم دختر حسن بیگ آق قویونلو- به خاندان بزرگ آق‌قویونلو منتسب می‌کرد.

شاه اسماعیل برای تشکیل یک دولت جدید و قدرتمند، مبارزات خود را آغاز کرد. و در سال (۱۴۹۹م) با دوستان و هم‌پیماناش به شهر اردبیل عزیمت نمود.

بعد از یک سال با کمک هفت هزار درویش، شیروان شاه فرخ یساری

را شکست داد. در همین سال در جنگ خونینی توانست باکو را هم ضمیمهٔ قلمرو خود کند. او در این جنگ که در روستای شرور به وقوع پیوست با به زانو درآوردن الوند میرزا آق‌قویونلو غنایم زیادی را هم از جمله رمه‌های اسب، گوسفند، گاو، گاومیش و نقود فراوانی بدست آورد. الوند میرزای شکست خورده نتوانست کاری انجام دهد و به ارزنجان گریخت. شاه اسماعیل در سال (۱۵۰۱م) وارد شهر تبریز شد و با جلال و شکوه پادشاهی خود را اعلام کرد.

بدین‌سان دولت صفوی در آذربایجان به وجود آمد، مذهب شیعه از سوی سپاه اسماعیل به عنوان مذهب رسمی اعلام شد. در تشکیل حکومت، طوایف مختلف ترک از جمله: استاجلو، شاملو، تکلو، ذوالقدر، افشار و قاچار (قاجار) به یاری شاه اسماعیل شتافته، اقدام به تشکیل سپاه قزلباش نمودند. این سپاه برای تسخیر شهرها همراه شاه اسماعیل در تمامی جنگها شرکت می‌نمود و در صورت تسخیر شهری، حکومت آنجا به یکی از سران طوایف واگذار می‌شد. این سپاه که از جانب شاه اسماعیل تشکیل شده بود، شامل سواره نظام و پیاده نظام بود و در جنگ از سلاحهایی نظیر شمشیر، نیزه، تبرزین، تبر کوچک، سپر و.... سود می جستند.

بدین‌سان شاه اسماعیل صفوی سپاهی از جنگجویان صوفی و درویش جمع کرد تا دولتی یکپارچه از ایران و آذربایجان تشکیل دهد. بدلیسی می‌گوید: «اهل تشیع همین که آوازهٔ شجاعت شاه را شنیدند از سرزمینهای سوریه، ترکیه و کردستان به سوی او شتافتند و زیر پرچم حکومت صفوی گرد آمدند». شاه اسماعیل به این نیروی قدرتمند، جنگ‌افروز، متعهد و شاه‌دوست، پشتگرم بود. وی در سال (۱۵۰۲م) در نزدیکی همدان سلطان مراد آق قویونلو را شکست داد. بر اساس اطلاعات ذکر شده، ده هزار نفر از افراد آق قویونلو در این جنگ کشته شدند و عدهٔ کثیری هم به اسارت درآمدند.

شاه اسماعیل در سال (۱۵۱۰م) در جنگ با اوزبیگ شبک خان (یاشیبانی خان) به پیروزی دست یافت. شاه اسماعیل ضمن اشغال

خراسان شهرهای مرو، بلخ و هرات را هم به تصرف خود درآورد.

بدین‌سان شاه اسماعیل در آغاز سدهٔ (۱۶م) بر بعضی از خوانین که در آذربایجان و ایران اقدام به تشکیل حکومت کرده بودند، فایق آمد. شاه زمینهای کشاورزی به تصرف درآمده را به صورت تیول به سران قزلباش واگذار می‌کرد. قریب شصت نفر از هفتاد و چهار امیر حاکم بر ایالات و ولایات آذربایجان در اواسط سدهٔ (۱۶م) مطیع حکومت صفوی بودند. شاه اسماعیل اول در سال (۱۵۰۴م) با ارسال نامه‌ای برای سلطان بایزید دوم از او خواست که راه را بر درویشهایی که با خاندان صفوی قرابت و نزدیکی دارند، نبندد تا آنان بتوانند به زیارت اردبیل نائل شوند. در این باره در «منشآت السلاطین» آمده که: «سلطان بایزید در جواب نامهٔ شاه اسماعیل نوشت قصد اکثر افرادی که به اردبیل می‌آیند، زیارت نیست بلکه می‌خواهند از خدمت سربازی فرار کنند! در غیر اینصورت اگر برای مدت کوتاهی (مثلاً : یک هفته) بخواهند آنجا بمانند، اشکالی ندارد.» نامه‌نگاری بین شاه اسماعیل و سلطان بایزید سوم، سرآغاز جنگهای خونین مذهبی بود که در سالهای آتی روی داد. این اقدام شاه اسماعیل صفوی در کالبد شیعیان مناطق تحت تسلط عثمانی روحی تازه دمید، و به آنان این جسارت را داد که دلیرانه در مقابل سلاطین عثمانی دست به شورش بزنند. شاه برای اینکه شیعیان وابسته به خود را به آذربایجان بیاورد، نورعلی خلیفهٔ روملو را به آنجا فرستاد. به محض رسیدن خلیفه به منطقهٔ «قره حصار»، چهار هزار سوار از شیعیاتی که علیه سلطان قیام نموده بودند، همراه اهل و عیالشان به او ملحق شدند. خلیفه در بازگشت تعدادی از ولایات از جمله: ارزنجان، ملاط، خنوس و .... را به یغما برد. شاه ایران از همان زمان (۱۵۰۶م)، نخستین اقدامات را برای اشغال مناطق بیرون از مرزهای آذربایجان و ایران پایه‌ریزی نمود. و برای اشغال سرزمین کردستان، ارمنستان، گرجستان و عراق عرب آماده شد. در اولین اقدامات، مناطقی از کردستان را اشغال کرد زیرا کردستان اشغال شده توسط «آق قویونلو»ها را ، سرزمین خود میدانست.

در اولین یورش صفویان، این کردستان بود که توسط قزلباشها به اشغال درآمد. ملت کرد به این حکومت چشم امید داشت اما چنین انتظاری هرگز تحقق نیافت و به یأس مبدل گشت زیرا، بعد از اینکه شاه اساعیل صفوی امیرنشین‌های کردستان را یکی پس از دیگری اشغال می‌کرد، سران قزلباش را بر مسند حکمرانی آن مناطق می‌گماشت.

طبق مآخذ، شاه اسماعیل صفوی در اوایل حکومتش (۱۵۱۰-۱۵۰۰م) اقدام به توسعهٔ قلمروش نمود و در پنج جنگ بزرگ به پیروزی دست یافت. او غیر از آذربایجان و ایران بر بخشهای وسیعی ازکردستان و بغداد هم چیره شده بود. در اثر اتخاذ چنین سیاستی ملت کرد بیشتر از ملل دیگر متحمل ضرر و زیان شده بود. کارل که مارکس از شاه اسماعیل اول به عنوان حکمرانی اشغالگر یاد نموده، اظهار می‌دارد: «ایشان در مدت چهارده سال حکمرانی، چهارده ایالت را اشغال کرده است». اتخاذ چنین سیاست اشغالگرانه‌ای از سوی شاه صفوی تا اواخر قرن (۱۶م) ادامه داشت. اسکندر منشی در این رابطه می‌نویسد: «شاه اسماعیل دوم، به هر کدام از امیران ایلات و عشایر، منطقه‌ای را اهدا نموده ، او را روانهٔ کردستان می‌کرد. به عنوان مثال با اهداء ولایت اَلَشکری به سولاق حسین تکلو، او را روانهٔ کردستان نمود.» شاه اسماعیل اول تمایل زیادی به اشغال سایر مناطق داشت. به همین علت در اوایل فرمانروائیش با استفاده از قوهٔ قهریه کردستان را اشغال کرد. بدلیسی می‌نویسد: «او ولایت دیاربکر، موصل و سنجار را اشغال نمود و برای اشغال ولایت جزیر، لشکری فرستاد.» بدین‌سان شاه اسماعیل صفوی که خود را اولین حامی و پشتیبان اهل تشیع می‌دانست، برای مبارزه با سلاطین عثمانی، دست به اشغال کردستان زد گویا انگیزهٔ وی در این جنگ از بین بردن یاغیان این مناطق بوده است (تاریخ نویسان آن دوران کردهایی را که از سرزمینشان دفاع می‌کردند، یاغی نامیده‌اند):

۱) رشید یاسمی عقیده دارد، هدف شاه از اتخاذ چنین سیاستی ظاهراً، اصلاح قوانین ایلات کرد بود. اما او می‌خواست با هر قیمتی

پادشاهی خود را حفظ کند و با تسخیر کردستان سیاست اشغالگری خود را تقویت نماید. طرح سرو سامان دادن ایلات کرد ترفندی بیش نبود، به همین علت هر دو اشغالگر به طور جدی در مقابل ملت کرد صف‌آرایی می‌کردند.

۲) از سوی دیگر سیاست دولتهای صفوی و عثمانی فقط این نبود که شالودهٔ قوانین عشایری را در میان ملت کرد دگرگون سازند، بلکه هدف اصلی آنان تقسیم کردستان میان نجیب‌زادگان و از میان بردن ملت کرد بود. آنها کردها را از سرزمین آبا و اجدادی خود بیرون رانده، وابستگان خود را در آنجا سکنی می‌دادند.

در نتیجه، سیاستی که حکومت صفوی از آغاز قرن (۱۶م) دنبال می‌کرد، فرجام خوبی برای آنها در پی نداشت. سلاطین عثمانی از فرصت بدست آمده سود جسته، سیاستی ماهرانه در پیش گرفتند. آنان خود را پشتیبان و یاور ملت کرد معرفی می‌نمودند و در ستایش از کردها، آنان را به عنوان اولین مدافعین مذهب سنی به شمار می‌آوردند. پس از آن، کردستان میدان کارزار و جنگهای خونین مذهبی میان دولتهای ایران و عثمانی شد. رفتار شاه اسماعیل اول با ملت کرد تغییر یافت و سیاست خصمانه‌ای در قبال آنها در پیش گرفت.

پس از جنگ چالدران (۱۵۱۴م) قسمت جنوب شرقی کردستان تحت تسلط صفوی و بخش غربی آن هم در اختیار دولت عثمانی قرار گرفت.

شاه اسماعیل صفوی ایالت اردلان را مرکز جمع‌آوری مالیات امیران کُرد، نمود و آن را «خزانهٔ اردلان» نام نهاد. همچنین لشکری اختصاصی از کردها به نام «سپاه کردستان» به وجود آورد. سپاه کردستان می‌بایست در جنگهای بزرگ و دشوار شرکت کند. حسن روملو در این رابطه نوشته که، سپاه کردستان برای به زانو درآوردن آقا محمد روافسون که در مقابل فرمانروایان صفوی قیام کرده بود، اعزام شد. سپاه کردستان در این جنگ به پیروزی رسید.

بدین ترتیب شاه اسماعیل توانست نظریهٔ ایجاد کشوری بزرگ و از

میان برداشتن نظام ملوک‌الطوایفی را پی‌ریزی کند این کار در نوع خود و به تناسب دوران فرمانروایی وی از جمله اقدامات مهمی بود که صورت گرفت. اما تداوم جنگ در مناطق: عراق عرب، ارمنستان، گرجستان و به خصوص کردستان و غارت و چپاول اهالی این سرزمین‌ها توسط قزلباش‌ها، نادرست‌ترین برخورد سیاسی دولت شاه اسماعیل به حساب می‌آمد. پس از او هم چنین سیاستی از سوی جانشینانش ادامه یافت.

شاه اسماعیل اول در بسیاری از پیروزی‌های اوان جوانیش آرزوی تشکیل امپراتوری بزرگ را در سر می‌پروراند و برای رسیدن به آرزوهایش و برخورداری از نیروی اهل تشیع که از جمله مقتدرترین نیروهای آن زمان بشمار میرفت، خود را شیعه خطاب می‌کرد. لذا در اوایل فرمانروایش (۱۵۰۴م) بسیاری از اهالی تبریز را به بهانهٔ نپذیرفتن مذهب تشیع اعدام کرد. غرور او بحدی بود که با سپاه کمی بدون فراهم کردن مقدمات جنگ، به استقبال قشون دویست هزار نفری عثمانی شتافت ولی در نهایت شکست خورد. و هنگامیکه قشون عثمانی تبریز را ترک کرد، شاه وارد تبریز شد، گویا به بهانهٔ مقاومت نکردن اهالی آنجا در برابر سپاه عثمانی، آنها را مجازات کرد.

سیاست شاه اسماعیل در قبال کردستان، راه را برای اشتباهاتی هموار کرد که در نهایت منجر به افزایش مخالفت با صفویان و هم پیمانی عشایر کرد با حکومت عثمانی شد.

اتخاذ سیاست غلط شاه در مقابل سران عشایر کرد،، باعث نزدیکی آنان به سلاطین عثمانی شد. این حرکت مقدمهٔ جنگهای دامنه‌داری در کردستان گردید.

بدین‌سان هر دو حکومت، در پی مصلحت‌اندیشی خود، ایلات و عشایر کرد را به جان هم می‌انداختند این سیاست در دوران حکومت شاه طهماسب اول (۱۵۷۶-۱۵۲۳م) گسترش زیادی یافت.

به همین علت در اوایل فرمانروایی او، عده‌ای در داخل مرزهای حکومت و خارج از آن یاغی شده، در مقابل حکومت صفوی دست به

قیام زدند. در این زمان میر ذوالفقار رئیس ایل کلهُر، با کمک و یاری کردهای اطراف لرستان، قلعهٔ بغداد را تسخیر نمود و یک حکومت مستقل کرد را تشکیل داد. اما در سال (۱۵۲۹م) در جنگ با شاه طهماسب شکست خورد. در همان سال «اولمتکلو بیگ» بیگلربیگ تبریز با سپاهی متشکل از هفت هزار سواره نظام در مقابل شاه طهماسب قیام نمود و خزانهٔ شاه را در تبریز به تصرف خود درآورد و دارایی ثروتمندان شهر را مصادره نمود. طولی نکشید لشکر شاه طهماسب بر او پیروز شد. به ناچار به سوی ایالت وان عقب‌نشینی کرد و مراتب اطاعت خود را نسبت به سلطان عثمانی ابراز نمود.

این رویدادها روابط میان ایران و عثمانی را وخیم‌تر کرد. به همین علت در دوران شاه طهماسب اول، حکومت عثمانی چهار بار به آذربایجان حمله کرده است. چه در دوران جنگ و چه در زمان آتش‌بس‌های موقتی، ملتهای کرد، ارمنی و گرجی از سوی این دو حکومت اشغالگر، غارت و چپاول شده و سرزمینشان میدان کارزار بوده است.

در سالهای (۱۵۳۴-۱۵۳۲م) در اولین و دومین هجوم سلطان سلیمان غازی به آذربایجان، گروههایی از سپاه قزلباش که دشمن را تعقیب می‌کردند، وارد کردستان شده‌اند بر اساس اطلاعات مآخذ، اولین جنگ میان دو لشکر در ولایت ارجیش روی داده است. روملو در این ارتباط می‌نویسد: «در این جنگ سینان پاشا کشته شد. قزلباشها قلعهٔ ارجیش را تسخیر نموده و آن را به پسر احمد سلطان صوفی سپردند.»

شاه طهماسب اول در سال (۱۵۳۳م) با سپاهی ۵۴۰۰ نفری به کردستان لشکرکشی کرد. وی اشغال امیرنشینهای عادل جواز و ارجیش را در کتابش ذکر کرده است.» در همان زمان ولایات کردستان یکی پس از دیگری غارت شده‌اند.

آنگونه که در شرفنامه آمده، در سال (۱۵۳۴م) به دستور شاه طهماسب و توسط بدرخان استاجلو، ولایات اخلاط، موش و بسیاری

از ولایات کردستان غارت شده‌اند.

اما لشکر شاه با مقاومت ملت کرد روبرو گشته است. به همین علت دلاوران و جنگجویان کردی که مدافع استقلال و آزادی سرزمینشان بودند در نهایت قساوت و بی‌رحمی محاکمه می‌شدند. بدلیسی اظهار می دارد: « هنگامی که شاه طهماسب در سال (۱۵۳۴م) قلعهٔ ارجیش را اشغال کرد. شصت نفر از افراد ایل بختی که مدافع قلعه بودند در مقابل شاه مقاومت نمودند و سرانجام زخمی و اسیر شدند. به دستور شاه پوستشان کنده شده و با اذیت و آزار کشته شدند».

اما موج آزار و شکنجه نتوانست نسل ملت کرد را منقرض نماید در این باره در شرفنامه آمده: «شاه طهماسب اول برای مطیع کردن «بابان»ها، سه بار اقدام به صف‌آرایی در برابر آنان نمود اما هر سه بار با شکست مواجه شد.» روملو می‌گوید: «در سال (۱۵۳۹م) شاه طهماسب اول، بهرام میرزا را به قصد غارت به کردستان فرستاد. در نتیجه کردستان غارت شده و سپاهیان قزلباش با غنایم زیادی به تبریز برگشتند.» در همان سال شاه طهماسب ولایات عادل جواز، ارجیش و اخلاط را غارت کرد. هم‌چنین قلعهٔ بارگیر را محاصره نموده، پس از یک ماه آنجا را اشغال کرد و به امیر معصوم بیگ صفوی سپرد.

بدین‌سان هم در جریان قرن (۱۶م) و هم در قرون بعد از آن سیاست غارت و چپاول ملت کرد و آشوب درکردستان دنبال شد. دولت صفوی و تاریخ‌نویسان در باری آن دوران هم به وجود چنین سیاستی اعتراف نموده‌اند. حسن روملو در این زمینه می‌گوید: «طبق فرمان شاه طهماسب، قزلباشها هر کجا افراد آشوبگر ترک را می‌دیدند، فوراً او را از دم تیغ می‌گذراندند.» سنی مذهب بودن کردها، یکی از علل اتخاذ چنین سیاست غلطی بود که از سوی شاه در برابر ملت کرد، به اجرا گذاشته شد. در آن روزگار شاهان صفوی و سلاطین عثمانی، جنگ و اشغالگریهای خود را «جهاد» نام نهاده بودند.

بر این اساس بود که قزلباش‌ها کشتار ملت کرد و غارت و چپاول آنها را جهاد می‌پنداشتند. چنین سیاست غلطی در مقابل ملل ارمنی و

گرجی هم دنبال می‌شد. در فاصلهٔ سالهای (۱۵۵۴-۱۵۴۰م)، شاه طهماسب چهار بار به گرجستان هجوم برده است. روملو می‌نویسد: «به هنگام حمله، گرجی‌ها به کوهستانها و کلیساها پناهنده می‌شدند و تمامی دارایی و ثروت آنها توسط سپاه اسلام* به یغما می‌رفت و چندین هزار نفر از گرجی‌های کافر هم به جهنم فرستاده می‌شدند.»

بدین‌سان جنگهایی که در مقابل ملل کرد، ارمنی و گرجی شروع شده بود، ظاهراً جلوه‌ای از دین و مذهب بود، اما در واقع برای کشورگشایی و غارت‌گری بود.

در سال (۱۵۴۸ م) سلطان غازی سه بار به آذربایجان حمله نمود، و کردستان بار دیگر میدان کارزار شد. ایالت دیاربکر قرارگاه قشون عثمانی و ایالت ارزنجان هم لشکرگاه قزلباشهای صفوی شد. قشونهای مستقر در این مناطق، امیرنشینهای کرد را یکی پس از دیگری غارت می‌کردند. طبق نوشته‌های مآخذ تاریخی در این جنگ‌ها سپاه قزلباش به فرماندهی اسماعیل میرزا و سلطان قاجارگوگجه، در مناطق ارزروم و فارس بیش از هفت هزار نفر را از دم تیغ گذراند. روملو در این خصوص می‌گوید: «بیش از پنج هزار نفر از کشته شدگان، کردهای صنعت‌گر و کارگری بودند که به زور شمشیر از ولایات مختلف کردستان برای مشارکت در سپاه گردآوری شده بودند. در آن هنگام غارت ولایت اخلاط به شاقلی افشار سپرده شده بود. او در این مأموریت پنج هزار اسب، هزار رأس گوسفند و پنجاه هزار رأس گاو و گوساله را به غارت برد.

شاه طهماسب اول به غارت و چپاول امیرنشینهای کرد، توسط سپاه قزلباش اعتراف نموده، می‌نویسد: «در راه رفتن به شکار ماهی به بیست نفر پیاده برخوردیم. از آنها پرسیدیم: کیستید؟ گفتند: از اهالی خنوس

---

* استنباط اینجانب از قضیه این است که چنین سپاهی نباید نمایندهٔ «سپاه اسلام» محسوب شود زیرا چنین حکومتهایی تنها با استفاده از نام «اسلام» بر مردم کشورشان حکومت کرده‌اند. پس درست نیست آنان را در ردیف سپاهیان اسلام بشمار آوریم. (م.ج)

هستیم. امیرنشین ما طوری غارت شده که اگر در آنجا می‌ماندیم گرسنگی تلف می‌شدیم، لذا می‌خواهیم به دیاربکر برویم». شاه ادا می‌دهد: «به حالشان گریستم و از مسبب این رویداد «القاص میرز متنفر شدم.»

از آنجا که سرزمین کردستان، در مجاورت دو حکومت قوی اشغالگر قرار داشت، موضوع تنها چپاول و غارت اموالشان نبود، بلک سیاست «سرزمینهای سوخته» در آنجا اجرا می‌شد.

روملو می‌نویسد: «ولایت ارزنجان بکلی زیر سم اسبان لشکر از بی رفت. شهر غارت و به آتش کشیده شد. گروهی از تاریخ‌نویسان آ دوران، کشتارهای جمعی کردها، غارت و چپاول سرزمینشان را افتخارات قهرمانان و امیران خود محسوب می‌نمودند».

روملو در ارتباط با رویدادهای سال (۱۵۴۸م) اظهار می دارد: «ش لشکری به ولایات اخلاط، گویزل دره و عادل جواز، فرستاد. خود ش هم به ولایت موش هجوم برد و آنجا را طوری ویران کرد که اثری بر منازل مسکونی و غلات نماند.» در همین زمان هم ولایت خرپو غارت شده است. بدین‌سان ملت کرد با زور و اجبار به صفوف سپ عثمانی و صفوی کشانده می‌شد و همواره طعمهٔ آتش و قربان جنگ‌های اشغالگران بوده و سرزمین‌شان هم به یغما می‌رفت.

پس از جنگ چالدران سران عشایر کرد از دولتهای ایران و عثما متأثر گشتند و طولی نکشید برادران هم‌نژاد و هم خون، همدیگر دشمن می‌پنداشتند. در سال (۱۵۵۱م) به تحریک سلطان عثمانی، ا محمودی به ایل دنبلی در منطقهٔ خوی هجوم برد و رئیس ایل دنبلی حاجی بیگ دنبلی، را به قتل رساندند. شاه طهماسب در جواب این عمل، معصوم بیگ صفوی و شمس‌الدین خان بدلیسی را برای غارت چپاول کردستان اعزام کرد.

روملو در رابطه با این رویداد می‌نویسد: «در این هجوم ولایا ارجیش، بارگیز، موش، اخلاط و عادل جواز مجدداً غارت شده، بیش از چهارصد نفر از اکراد هم به قتل رسیدند.» وی در ادامه اظهار می‌دا

نتها در ولایت اخلاط سی هزار رأس گوسفند و ده هزار رأس گاو و
اومیش و سه هزار رأس اسب به غنیمت گرفته شد.»

در سال (۱۵۵۲م) بار دیگر کردستان غارت شد. بر اساس
شته‌های روملو در همان سال شاه طهماسب، یکی از شاهزاده‌های
رانی را برای غارت ولایات کردستان فرستاده است. در نتیجهٔ این
جوم، کردهای زیادی به قتل رسیدند و تمام دارایی آنها به یغما برده
د. مورخ مذکور ادامه می‌دهد: «سپاه قزلباش با رمه‌های بزرگ گوسفند
اسب و غنایم زیادی برگشتند.»

قاضی احمد قزوینی هنگامی که به شرح رویدادهای آن دوران
ردستان می‌پردازد، در ارتباط با تسخیر قلعهٔ اخلاط و محاصرهٔ قلعهٔ
جیش توسط سپاه شاه، نوشته است: «در سال (۱۵۵۲م) سلطان
لیمان غازی خود را برای چهارمین هجوم به آذربایجان آماده کرد.
میئکه خبر به شاه طهماسب رسید، برای تبدیل کردستان به میدان
نگ در سال (۱۵۵۳م) به این مناطق هجوم برد، ولایت اخلاط را مرکز
ماندهی سپاهش قرار داد و از آنجا به دیگر ولایات کردستان حمله
رد. از سخنان روملو چنین بر می‌آید، که به فرمان شاه ولایات وان،
ستان، بدلیس، عادل جواز، ارجیش و موش توسط قزلباش‌ها غارت و
جدداً به آتش کشیده شدند. عجیب‌تر آنکه، با وجود این همه کشت و
شتار و اشغالگری و غارت توسط هر دو دولت همسایه، تعدادی از
ریخ‌نویسان در باری همچنان از ملت کرد به عنوان یاغی، سرکش،
ارت‌گر و دزد یاد کرده‌اند. در این رابطه مولوی چنین سروده است:

دزد دیدم کو کند دزدی ولی دزد ما را بین که او دزدید کُرد*

ارتباط عثمانی‌ها و دولت صفوی با ملت کرد رنگ خاصی به خود
رفته بود. سلاطین عثمانی به سران عشایر کردی که پاسداری از
رزهای عثمانی را به عهده گرفته بودند، لقب پادشاه می‌دادند. در

* کلیات دیوان شمس: غزل ۸۰۵، بیت ۶.

مقابل، شاهان ایرانی هم به مرزبانان خود، لقب سلطان می‌دادند و با این ترتیب اکراد را مضحکهٔ خویش قرار می‌دادند. زیرا آنها می‌پنداشتند ملت کرد نمی‌تواند سلطان یا پادشاه شود. اما به شهادت تاریخ از میان اکراد هم چهره‌های بزرگی ظهور کرده‌اند، به هر حال ارتباط دولت ایران و عثمانی بر همان مبنای قبلی استوار بود.

بعدها هم این سیاست بدون کوچکترین تغییر دنبال شد. در دوران حکومت شاه اسماعیل دوم (۱۵۷۸-۱۵۷۶م) و شاه سلطان محمد (۱۵۸۷-۱۵۷۸م) اختلاف میان سران قبایل قزلباش بیشتر شد و تئوری تجزیهٔ کشور قوت گرفت. سران کرد هم از فرصت به دست آمده سود جستند. برخی برای به دست آوردن استقلال مبارزات خود آغاز کردند و گروهی هم به دولت عثمانی پناهنده شدند و مراتب اطاعت و فرمانبرداری خود را اعلام داشتند.

بدلیسی می‌نویسد: «در زمان شاه سلطان محمد، حکومت صفوی رو به ضعف نهاد. در سال (۱۵۸۳م) امیر بیگ، رئیس ایل مکری مانند دیگر امیران کرد و لر و اردلان مراتب اطاعت خود را به سلطان مراد سوم ابراز داشت.» در آن دوران بخشی از مناطق آذربایجان توسط قشون عثمانی اشغال شد.

طبق نظر اسکندر منشی گویا سلطان مراد سوم به تحریک سران عشایر کرد به آذربایجان هجوم برده است. مورخ مذکور می‌نویسد: «عده‌ای از کردهای سخن چین و جاسوس از جمله غازی قران و شاقلی بلبلان و.... از ترفندهای خرده مالکان بهره برده، توانستند بر اوضاع زمان خویش فایق آیند. به نظر ما یورشهای سلطان مراد سوم به آذربایجان مانند جنگهای پیشین، در اثر رقابت و حس برتری‌جویی ایران و عثمانی به وقوع پیوسته است. شایان ذکر است که در این جنگ بسیاری از کردها به سپاه عثمانی ملحق شده، رو در روی لشکر صفوی ایستادند و به همین علت در سال (۱۵۸۵م) در شهرک سعدآباد نزدیک تبریز و چلدیر در مجاورت شیروان، عدهٔ زیادی از اکراد به قتل رسیدند.

در دوران حکومت شاه عباس اول (۱۶۲۸-۱۵۸۷م) سیاست قبلی

. برابر کردها جلوه‌ای تازه یافته بود. شاه از طرفی برای محافظت رزمینش از هجوم اُزبک‌ها ۱۵ هزار خانوار کرد را به خراسان کوچاند و سوی دیگر با گروهی از سران کرد بنای خویشاوندی نهاد، (زرین لاه خواهر شاه عباس به عقدبیگ‌زاده اردلان «خان احمد» درآمده ست) تا بدین وسیله در مقابل یورشهای سپاه عثمانی از آنان سود نوید، زیرا هم شاهان صفوی و هم سلاطین عثمانی به این نتیجه سیده بودند که ملت کرد خواهان شاهنشاه یا سلطان دادپروری است. ، همین علت آنها بعضی مواقع نظر سران کرد را به سوی خود جلب موده، بیشتر به آنها فشار وارد می‌کردند. بدین‌سان ملت کرد تحت شار دولت‌های همسایه واقع شد، جنگهای عثمانی و ایران در طول سدهٔ (۱۶م) ضرر و زیان بیش از حد در پی داشت و شمار زیادی از کردها هم کشته شدند. همین جنگها برای اهالی آذربایجان هم ویرانی و لاکت زیادی به دنبال داشته است. در بارهٔ هجوم و فشار عثمانی بر آذربایجان و نابودی آنجا و اینکه آثاری از آنها بر جای نمانده، بدلیسی ی‌گوید: «در دوران شاه سلطان محمد، سلطان علی فرماندهٔ ایل دُنبُلی بود. اما به علت جنگ و خونریزی از این مناطق [مناطق خوی (ش.م)] هیچ درآمدی عاید دولت نمی‌شد. بنابراین سلطان علی از مالیات اخذ شدهٔ درهٔ الگزی، نخچوان و مناطق شرور کمک دریافت می‌نمود.»

در یورش عثمانی‌ها به آذربایجان جنایات زیادی روی داده است، به عنوان مثال تنها در دوران حکومت سلطان مراد سوم و طی یک روز ۱۵ هزار نفر از اهالی تبریز از دم تیغ گذرانده شدند. در دوران سلطهٔ عثمانی‌ها تعدادی از شهرها و روستاهای آذربایجان توسط آنان اداره می‌شد. آنها مالیات زیادی از ساکنان شهرها و روستاها می‌گرفتند. بدلیسی می‌نویسد: «در اثر غارت مراغه توسط عثمانی‌ها و کوچ و فرار مردم آنجا به مناطق دیگر، به جای ۱۵ خروار طلا سالانه تنها یک خروار جمع می‌شد.» بدین‌ترتیب جنگ‌های ایران و عثمانی نه تنها بر اقتصاد ملت کرد اثر منفی داشت، بلکه بر اقتصاد اهالی آذربایجان نیز آثار سویی گذاشته و آن را فلج کرده بود. بی شک درآن دوران اوضاع

ملت کرد بسیار وخیم بود و روز به روز هم بر وخامت آن افزوده می‌شد.

ضمن اینکه در سطور فوق به موارد زیادی از رویدادهای تاریخی و سیاسی اشاره نمودیم، باید اذعان نمائیم، اوضاع اقتصادی کردهای مطیع حکومت صفوی، نسبت به کردهای مطیع عثمانی آنچنان نامطلوب نبود. علت آن ممکن است خویشاوندی امیران کرد با شاهان صفوی باشد - به عنوان مثال همسر ملک خلیل، امیر حِصن کیف، خواهر شاه اسماعیل اول بود و یکی از زنهای شاه طهماسب اول خواهر یکی از امرای کرد بود. زرین کلاه، خواهر شاه عباس اول، همسر خان احمد خان، فرمانروای اردلان، بود. چنین پیوندی میان کردها و آذری‌ها -کم یا زیاد - نقشی در دوستی و وفاداری آنها ایفا می‌نمود.

بر اساس منابع اطلاعاتی، علت بعضی از شکست‌های خاندان صفوی در سرزمین آذربایجان این بود که برای کردها امیرنشین تعیین می‌کردند و برای ادارهٔ ایالات و ولایات دیگر ایران از امیران کرد استفاده می‌شد. بی‌شک چنین حرکتی هرگز از سوی عثمانی‌ها مشاهده نشده، و کسی هم به این امر اشاره نکرده است.

«برخورد عثمانی‌ها با ملت کُرد»

در اوایل قرن (۱۶م) سلطان بایزید، هشتمین فرمانروای خاندان عثمانی که بر آسیای صغیر (ترکیه فعلی) حکومت می‌کرد، سیاستی را برای تشکیل یک امپراتوری بزرگ پایه‌ریزی کرد. روند حیات اجتماعی و اقتصادی آن کشور به گونه‌ای بود که محور اصلی چرخهای اقتصادی حکومت بزرگ عثمانی در ید قدرت سلطان بود. زحمتکشان ساکن روستاها و شهرها از طرف خوانین منطقه استثمار می‌شدند در مقابل، مالکین زمینهای کشاورزی، افسران ارشد سپاه، روحانیون و نجیب‌زادگان که از پایگاه اجتماعی خاصی برخوردار بودند همه از دسترنج زحمتکشان ارتزاق می‌نمودند. همچنین پشتوانهٔ جنگی دولت عثمانی گروههای زحمتکش کوچ‌نشین و یا ترکهای مظلوم ایالات بود که به زور در صفوف سپاه سازماندهی می‌شدند.

سلطان، خود حاکم بلامنازع کشورش بود. حد و مرزی برای دستورات او وجود نداشت. برای سرپرستی ایالات و ولایات، ملاّک بزرگی انتخاب و ملقب به لقب پادشاه می‌نمود. در بارگاه سلطان، وزیر اعظم، بلند پایه‌ترین مقام کشوری محسوب می‌شد. به همین علت همهٔ وزرا و پادشاهان سلطان در تمام جنگها شرکت می‌کردند.

سلاطین ترک قدرت زیادی داشتند و زیربنای سیاست‌شان بر دیکتاتوری استوار بود. حتی، اگر می‌خواستند این توانایی را داشتند که سر از تن وزیراعظم هم جدا کنند.

بر اساس اطلاعات مآخذ آن دوران، سلاطینی در دربار عثمانی بوده‌اند که در یک روز نوزده برادر خود را بدار آویخته‌اند.

بنابراین در آغاز قرن (۱۶م) غیر از حکومت صفوی، دولت قدرتمند عثمانی هم در شمال غرب کردستان ستمدیده و استثمار شده، حکومت بلامنازع داشته است. عثمانی‌ها دیرزمانی بود در فکر تشکیل

امپراتوری عظیمی بودند و برای رسیدن به این هدف متوجه کردستان شدند. زیرا نقش کردستان در رسیدن به هدف اشغالگرانهٔ سلاطین عثمانی حائز اهمیت بود. امرای کرد در جنگهای آنها شرکت جسته، از موقعیت اقتصادی کردستان هم بهره می‌بردند. حکومت صفوی، که نقطهٔ مقابل آنها بود، از قدرت و نفوذ مادی و معنوی زیادی برخوردار بود. و چنانکه قبلاً اشاره شد، منابع و امکانات کردستان توجه دولتهای صفوی و عثمانی را به خود جلب کرده بود. غیر از کردستان، برای اشغال ارمنستان، گرجستان و آذربایجان هم در تلاش بودند. زیرا در سدهٔ (۱۶م)، ابریشم آذربایجان، همچون گوسفند و پشم و محصولات دیگر کردستان از جمله مواد خامی بود که به بازارهای ممالک غربی و کشورهای شرق رونقی خاص بخشیده بود. علاوه بر این حکومت عثمانی می‌خواست بر ترانزیت بازرگانی و جنگهای دول شرق و غرب تسلط کامل داشته باشد.

بدین‌سان پیش‌دستی‌های دولت وسیع و پر نفوذ عثمانی از اوایل سدهٔ شانزدهم اوضاع کردستان را بسیار نابسامان کرد. سلطان بایزید دوم ابتدا در مقابل کردستان سیاست ملایمی اتخاذ کرد. او برخلاف شاه اسماعیل اول، در مقابل ملت کرد از سیاست جنگ و خونریزی فاصله گرفت و برای جلب نظر امیران عشایر سنی مذهب، خود را به عنوان وارث خلفای اسلام و مدافع مذهب سنی معرفی کرد.

حکومت سلطان، برای اشغال کردستان اهداف اصلی خود را با صبغهٔ دینی مطرح کرد و قول داد در کارهای دولتی از امیران کرد ناراضی از دولت صفوی استفاده نماید. در کتاب «منشآت سلاطین» آمده: «سلطان بایزید در نامه‌ای که در سال (۱۵۰۳م) برای حاجی رستم، امیر چمشکزک، فرستاد، اهداف خود را برای او روشن کرد.» در نامه آمده است: «حاجی بیگ! سلام، پس از عرض سلام این نامه از طرف پادشاه برای شما فرستاده شده، آن را بخوانید تا بدانید که سپاه قزلباش مدت زیادی با سران دولت «بایندور» دشمنی و عناد داشته، به مقام شامخ ما دست درازی می‌نمود. به همین منظور الاقران کیوان و

چاوش (یکی از سران قشون) را به ولایت شما اعزام نمودیم. تمام حقایق برای شما آشکار است، با این نامه از شما درخواست می‌شود، هر رویدادی را که در منطقهٔ خودتان می‌گذرد، به اطلاع این دو قاصد برسانید. بی شک با این عمل، مورد الطاف کریمانهٔ ما واقع خواهید شد.»

حاجی رستم بیگ به درخواست سلطان جواب مثبت نداد و در سال (۱۵۰۹م) امیرنشین خود را در اختیار شاه اسماعیل صفوی گذاشت. سلطان بایزید دوم برای تحریک امرای کرد علیه دولت صفوی، مولانا ادریس را به دربار فرا خواند و به عنوان مورخ دولت عثمانی در دربار سلطان استخدام کرد. در واقع این شخص به کردستان اعزام شد تا با شتاب فراوان فعالیت خود را در جهت مقاصد حکومت عثمانی آغاز کند.

بدین‌سان کردستان به مرکز بحثهای مذهبی و میدان جنگ سرد میان شاهان ایران و عثمانی مبدل گشت. در همین هنگام سلطان بایزید دوم دیده از جهان فرو بست. پسر کوچکش، سلطان سلیم، به یاری قشون عثمانی توانست برادران بزرگش را به قتل برساند و بر تخت پادشاهی جلوس نماید.(۱۵۲۰-۱۵۱۲م) چون این پادشاه در دربار با سنگدلی و قساوت، کارها را بر وفق مراد و مصلحت خویش به پیش می‌برد، به یاوز مشهور شده بود. سلطان سلیم اول سیاست پدر را که علیه ملت کرد بود، دنبال نمود. اگر شخصی اندک تمایلی به مذهب تشیع از خود نشان می‌داد سرش از تن جدا و پوستش کنده می‌شد. سولاق‌زاده با پافشاری بر این مسئله اظهار می‌دارد: «همین که سلطان بر تخت نشست. همه مشاورین حکومت را فراخواند و به آنها گفت: «متوجه باشید شاه اسماعیل کسرای عجم شده، بر تمام خاک ایران، عراق عرب، آذربایجان، گنجه، شیروان، گیلان، مازندران، طبرستان و تمامی کردستان به خصوص ولایات گرجستان حکومت می‌راند. به همین علت باید تمام شیعیان را از بین ببریم و دنیا را از وجود آنها پاک نمائیم.» لذا فرمان داد همهٔ شیعیان خاک عثمانی از هفت تا هفتاد ساله،

کشته یا زندانی شوند. در پی صدور چنین فرمانی، چهل هزار نفر به قتل رسیدند و تعدادی هم که جان سالم بدر بردند داغ بر پیشانی آنها گذاشته شد و به قسمت اروپایی کشور تبعید شدند.»

اروج بیگ بیات در این خصوص می‌نویسد: «سلطان سلیم با یک دستور رسمی، رعایای خود را از ارتباط و پیوند با رعایای شاه اسماعیل منع کرد و با غیرقانونی اعلام کردن مذهب تشیع، شیعیان را در ردیف کافران به شمار آورد.»

بدین‌سان سلطان سلیم کشورش را از وجود طرفداران مذهب شیعه پاک کرد و به مباحث میان سران عشایر کرد خاتمه داد. سلطان نامه‌ای برای شاه اسماعیل فرستاد و در آن نامه از او خواست، قسمتهایی از خاک عثمانی راکه توسط سپاه قزلباش اشغال شده بود، مسترد دارد. اما شاه اسماعیل به او جواب مثبت نداد. سلطان سلیم هم به این بهانه به آذربایجان حمله کرد. کارل مارکس در ارتباط با این جنگ نوشته: «تمامی قشون عثمانی، در این جنگ شرکت داشتند.»

بر اساس مآخذ تاریخی بیش از دویست هزار نیروی نظامی در این جنگ شرکت داشته‌اند. سران عشایر کرد، همراه نیروی نظامی خود بالاجبار در این یورش شرکت کرده‌اند. سلطان سلیم که سپاهش را به سلاح گرم مجهز کرده بود، در سال (۱۵۱۴م) از طریق سرزمین کردستان به آذربایجان هجوم آورد. اما قشون غیر نظامی او به خصوص کردها، نمی‌خواستند با مردم آذربایجان درگیر شوند.

از مطالب تاریخ‌نویسان ترک چنین برمی‌آید که قشون غیرنظامی سلطان اعتصاب نموده، در یورش‌ها شرکت ننمودند. در نتیجهٔ این اعتصاب سلطان، همدم پاشا، اسکندر پاشا، یالمیز عثمان آقاسکبان باشی راکه از نزدیکان او بودند، به قتل رساند. سپس در برابر قشون ایستاده، گفت: «من پیشاپیش شما حرکت می‌کنم، هر کس احساس مردانگی می‌کند، از پی من روان شود!» و سوار بر اسب حرکت کرد. در سال (۱۵۱۴م) لشکر عثمانی در ۱۴۰ کیلومتری تبریز در منطقه‌ای که به چالدران شهرت دارد، در برابر سپاه شاه اسماعیل صف‌آرایی کرد.

جنگی خونین میان دو دولت شروع شد. گنابادی در بارهٔ این جنگ که در آن دوران بسیار رعب آور بود، می‌نویسد: «علت زیاد بودن قشون روم [= عثمانی (ش.م)] در یک لحظه پنج یا شش هزار گلوله شلیک می‌شد و از دود آن دنیا مثل شب ، تاریک می‌شد.» هر چند سپاهیان قزلباش بسیار مردانه می‌جنگیدند، اما در مقابل اسلحهٔ گرم دشمن، توان مقابله نداشتند و به ناچار عقب‌نشینی کردند.

بر اساس نوشته‌های روملو شمار کشته‌شدگان طرفین قریب پنج هزار نفر بود و اکثر افراد به اسارت گرفته شدند. حسین بیگ ، لَلِهٔ شاه اسماعیل اول، محمدخان استاجلو و فرمانروای دیاربکر در میان مقتولین بودند.

قشون عثمانی پس از پیروزی بدون توقف به سوی تبریز حرکت نموده، آنجا را تسخیر کرد و پس از شش روز، اتراق، آنجا را تخلیه کرده، به کشورشان باز گشتند. زیرا سلطان مصمم بود، سرزمینهای کردستان، حلب، شام و مصر را هم به قلمرو خود اضافه کند. طبق گفتهٔ مورخ ترک ، سلیم ثابت، اشغال و غارت این مناطق تا سال (۱۵۱۸م) ادامه داشته است. همین که قشون عثمانی بر کردستان چیره شد، علاوه بر سازماندهی عشایر در لشکر عثمانی یک سپاه مستقل کرد هم بوجود آوردند. همچنین همهٔ مالیات دولتی که در آن زمان از کردستان جمع آوری می‌شد، به دیاربکر منتقل و خزانه‌ای در آنجا تأسیس شد که به «خزانهٔ دیاربکر» شهرت پیدا کرد.

بدین‌سان می‌بایست سپاه کردستان در تمامی جنگهای دولت عثمانی شرکت نموده و همیشه در صفوف مقدم قشون عثمانی قرار بگیرد. در همان زمان دولت عثمانی غیر از اشغال بخش‌هایی از خاورمیانه، در اروپا هم با کشورهای یونان، مجارستان، صربستان، ایتالیا، آلمان و اسپانیا در حال جنگ بود. سپاهیان عثمانی از سلاح گرم استفاده می‌کردند که در کشورهای شرق کمتر دیده می‌شد. به همین علت توانست قسمتهایی از سرزمین‌های خاورمیانه و خاور نزدیک را به اشغال خود درآورد. اما جنگهای دولت عثمانی با حکومت صفوی

باعث شد اروپاییان ترس کمتری از اشغال کشورشان داشته باشند. لذا می‌توان گفت ملت کرد از آغاز در جنگ‌های دولت عثمانی شرکت داشته است.

از نوشته‌های بعضی از تاریخ‌نویسان چنین برمی‌آید که از اوایل قرن شانزدهم جنگ‌های عثمانی مجدداً از سرگرفته شده و جنگی به وقوع نپیوسته که در آن خون ملت کرد ریخته نشود. با این وضع عده‌ای از تاریخ‌نویسان ترک ادعا می‌کنند جنگ و خونریزیهای دویست ساله، برای کشورگشایی نبوده بلکه انگیزهٔ مذهبی داشته و هدف آن آزاد نمودن مردم از قید بندگی و اسارت بوده است. جهانگیر پسر زینال می‌گوید: «سلطان سلیم که در اروپا امپراتوری عظیم اسلامی تشکیل داده بود، می‌خواست کردستان و آذربایجان را از سلطهٔ فارس و ترک برهاند».

اما تاریخ ملت کرد این حقیقت را روشن ساخت که هدف سلاطین عثمانی از حرکتهای به ظاهر آزادی‌بخش چه بوده و سرانجامش به کجا انجامید؟ در واقع جنگهای ایران و عثمانی در سدهٔ (۱۶م) مشابه جنگهایی بود که در قرون (۱۳-۱۱م) توسط نظام فئودالیتهٔ اروپا به نام مسیحیت به وقوع پیوسته بود.

پس از مرگ سلطان سلیم اول، فرزندش سلطان غازی (۱۵۶۶ - ۱۵۱م) سیاست پدرش را ادامه داد. سلطان سلیمان در دوران حکومتش چهار بار به آذربایجان یورش برده و در همهٔ یورش‌ها سرزمین کردستان را میدان کارزار کرده است. در زمان او ملت کرد از لحاظ اقتصادی - سیاسی و روحی بیشتر در تنگنا قرار گرفت. توافقی که به خودمختاری کردستان می‌انجامید، یکباره به بوتهٔ فراموشی سپرده شد و آشکارا به امیرنشینهای کرد تجاوز می‌شد. بر اساس مطالب شرفنامه، در (۱۵۱۸م) ایالت «رکلس» اشغال و به قلمرو سلطان افزوده شد.

در سال (۱۵۳۱م) سلطان سلیمان غازی قشونی مرکب از پنجاه هزار نفر به فرماندهی فیل پاشا حاکم دیاربکر و اولمه‌تکلو برای اشغال امیرنشین بدلیس اعزام کرد. در جریان سه سال جنگ بدون وقفه،

شرفخان، امیربدلیس به قتل رسید و هزاران خانوادهٔ کرد از بین رفتند. اما امیرنشین بدلیس همچنان تحت حاکمیت امیر شمس‌الدین فرزند امیر شرف‌الدین ماند. در سال (۱۵۳۵م) سلطان سلیمان غازی این امیرنشین را با حیله و نیرنگ از تسلط او خارج ساخت و پس از اشغال، آنجا را به اولمه‌تکلو سپرد. در مقابل این حرکت خائنانه، میر شمس‌الدین به شاه طهماسب پیوست. سلطان سلیمان، با به قتل رساندن سبحان بیگ، حاکم چپاخچور، ولایت تحت حکومت او را به یکی از نجیب‌زادگان عثمانی سپرد. سلطان، عده‌ای از سران عشایر و قبایل کرد را به بهانه‌های واهی از حکومت بر کنار و اراضی آنها را مصادره کرد. بدلیسی می‌نویسد: «سلطان شاهم بیگ، رئیس ایل رزقی را به بهانه‌های عجیب و غریب، به قتل رساند و امیرنشین او را با زور اسلحه اشغال و به یکی از نجیب‌زادگان عثمانی واگذار نمود.»

به خاطر ظلم و ستم‌های بیش از حد سلطان عثمانی، ملت کرد چاره‌ای جز قیام نداشت. پس یا در مقابل فرمانروایان عثمانی به مبارزهٔ مسلحانه دست می‌زد و یا سرزمین آبا و اجداد خود را ترک می‌کرد. بدلیسی اظهار می‌دارد: «سلطان سلیمان غازی امیرنشین آگاکیس را اشغال نمود و آنجا را به نجیب‌زادگان عثمانی اهدا کرد. ارکمزبیگ، صاحب اصلی این امیرنشین از شدت حرص و حسرت مبتلا به جنون شد. بهاءالدین هم وطن خود را ترک کرد و به عربستان رفت.» سلاطین عثمانی مبالغ زیادی به عنوان باج از امرای کرد، دریافت می‌نمودند و در مقابل، یک امیرنشین را به چهار یا پنج نفر می‌دادند. با این عمل زشت و شنیع، میان امرای کرد، تخم نفاق و کینه می‌کاشتند و آنها را رو در روی هم قرار می‌دادند. به عنوان نمونه در سدهٔ شانزدهم، عثمانی‌ها قریهٔ مینار (از توابع امیرنشین گردکانیان) را به فروش رساندند. در نتیجهٔ این عمل ناپسند اختلاف و دشمنی میان ناصربیگ و شاقلی‌بیگ قوت گرفت. اما شاقلی بیگ به استانبول رفت و مذاق سلطان را با اهداء مبالغ هنگفتی پول و جواهرات شیرین کرد و بر ناصر بیگ پیروز شد. بدلیسی در این زمینه می‌نویسد: «سلطان ناصربیگ را با سه تن از همراهانش به

قتل رساند و برای به رعب و وحشت انداختن اهالی منطقه جسد بی جان آنها را بر سر یک دو راهی به دار آویخت.»

سرانجام، سلطان سلیمان غازی در سال (۱۵۳۳م) به آذربایجان یورش آورد و در سال (۱۵۳۴م) بغداد را اشغال کرد. بدین ترتیب با تبدیل کردستان به میدان جنگ و خونریزی، تمامی ایلات و عشایر کرد غارت شدند. روی همین اصل جنگ میان عثمانی و ایران، برای ملت کرد از پر مشقت ترین رویدادهای زندگی آنها به شمار می‌رود. حال این سئوال مطرح می‌شود که چه افراد و گروههایی از این جنگ‌های خونین سود می‌بردند؟! در جواب می‌توان گفت که غیر از نجیب‌زادگان عثمانی و قزلباش‌ها و معدود سرانی از عشایر کرد، برای هیچ کس فایده‌ای در بر نداشته است. چنین افرادی از راه خون به ناحق ریخته شدهٔ زحمتکشان کرد به مال و منال می‌رسیدند. همچنان که بدلیسی روشن می‌سازد، بدربیگ، فرمانروای جزیر، در تمامی هجوم‌ها و اشغالگریهای سلطان سلیمان غازی در سال (۱۵۳۳م) به تبریز، وان و بغداد شرکت نموده است. هزینهٔ روزانهٔ امارت او (۵۰۰) درهم[۱۸] و هزینهٔ خورد و خوراکش ۱۰۰ درهم بوده است. روشن است این مبالغ هنگفت، از غارت و چپاول، جنگ‌ها و رنج و مشقت زحمتکشان تأمین می‌شده است.

چنانکه از نوشته‌های مآخذ آن دوره بر می‌آید، قرن شانزدهم میلادی در تاریخ ملت کرد، سرآغاز انقراض آنها محسوب می‌شود. در این دوران و پس از آن، امیرنشین‌های کرد هر چند از استقلال کامل برخوردار نبودند، اندک آزادی و استقلالی هم که داشتند از دست دادند. مگر تعدادی از طوایف و قبایل کرد که با جنگ و خونریزیهای فراوان توانستند برای مدت کوتاهی استقلال خود را حفظ نمایند.

سپاهیان ایران و عثمانی، نه تنها به کردستان بلکه به کرات به ارمنستان و گرجستان یورش برده، آنجا را غارت کردند. در سال (۱۵۴۳م) موسی پاشا فرمانروای ارزروم به گرجستان هجوم برد و تعدادی از روستاها و شهرکهای این سرزمین را ویران کرده، به آتش

کشانید.» مردم گرجستان برای پاسداری از استقلال کشورشان مورد هجوم و کشتار بی امان عثمانی‌ها قرار می‌گرفتند.

طبق منابع نوشته شده، در سال (۱۵۴۹م) اسکندر پاشا فرمانروای وان همراه سپاه کردستان بر ایالت یریفان تاخت و با غارت و به آتش کشیدن شهرها و روستاهای زیادی، به شهرش بازگشت.

بدین ترتیب آشکار می‌گردد که حکومت‌های ایران و عثمانی با غارت و چپاول سرزمین‌های ملل کم جمعیت، نه تنها زندگی عادی آنها را مختل می‌نمودند، بلکه موطن آنها را هم تبدیل به «سرزمین سوخته» می‌کردند. زمانی هم که دولت اشغالگر آتش‌بس می‌نمود یا به جنگهایش خاتمه می‌داد، طوایف و عشایر کرد از فرصت بدست آمده سود جسته، با همدیگر درگیر می‌شدند.

در طول قرن (۱۶م) هرکدام از ایلات و عشایر کردی که با حکومت صفوی خصومت داشتند، از طرف سلاطین عثمانی مورد حمایت و تشویق واقع شده، در برابر اعمالشان هدایایی هم به آنها داده می‌شد. در مقابل، هر ایل یا طایفه‌ای از اکراد که با خاندان عثمانی درگیر می‌شد، از طرف پادشاهان صفوی مورد حمایت و تکریم واقع شده، هدایایی به آنها می‌دادند، در شرفنامه آمده: «سلطان سلیمان غازی برای سرو سامان دادن به امور محمدخان، امیر ایل محمودی، که از شاه طهماسب اول رو برگردانده و به خاندان عثمانی متمایل شده بود، روزانه ۱۰۰ آقچه تعیین نمود.»

در سال (۱۵۴۱م) سلطان سلیمان به ایل مکری که وابسته به شاه طهماسب اول بود حمله کرد. در جریان این تاخت و تازها ایالت اردلان غارت شد و عدهٔ زیادی از کردها خانه و کاشانهٔ خود را از دست دادند. واضح است، که تاریخ ملت کرد مملو از اینگونه ویرانی‌ها و برادرکشی‌هاست.

ادامهٔ چنین وضعی زمینه را برای اسارت و استیلا بر ملت کرد که دارای سابقهٔ کهن تاریخی هستند، هموارکرده است.

در سال (۱۵۵۲م)، حسن بیگ رئیس ایل محمودی ، به تحریک

سلطان، حاجی بیگ دنبلی را به قتل رساند. به پاس این خدمت از طرف سلطان شمشیری با نیام زر به او اهدا شد. بدلیسی در این رابطه می‌نویسد: «سلطان به پاس چنین عملی ایل محمودی را از مالیات، مراتع و بیش از سه هزار رأس گوسفند و.... معاف کرد.»

لذا، با اندک تأملی مشخص می‌گردد، سیاست سلطان بر پایهٔ تفرقه‌افکنی و باهم درگیر نمودن ملتی هم خون و هم نژاد استوار بود. حتی بر آنها منت می‌گذاشت که در زمین آبا و اجدادی خودشان به آنها اجازهٔ پرورش گوسفند داده است. این اعمال را هم از الطاف ملوکانهٔ خود بشمار می‌آورد!!! سلطان سلیمان غازی برای اشغال ایالت اردلان چهار جنگ خونین به راه انداخت. بدلیسی می‌نویسد: «وی بعد از ۱۹ سال جنگ و خونریزی، آخرالامر توانست در سال (۱۵۶۱م) ایالت اردلان را به قلمرو خود اضافه نماید.»

سلطان برای تنفیذ حق حکومت امرای کرد بر مناطق موروثی و تحت حکومتشان ابتدا آنها را همراه سپاهش به جنگ با دولت صفوی می‌فرستاد تا در صورت پیروزی، آنها را در مقام امیری ابقا نماید. در سال (۱۵۶۳م) «اسکندر پاشا»ی وزیر تنفیذ حکم حکومت حکاری به زینال بیگ را منوط به حملهٔ وی به کردهای مقیم آذربایجان کرد. در جنگی خونین که میان او و برادرش، بایندور بیگ، در نزدیکی سلماس روی داد بایندور بیگ شکست خورد و عدهٔ زیادی از کردها به قتل رسیده، یا اسیر شدند. بدلیسی در این زمینه اظهار می‌دارد: «زینال در حالی که اموال زیادی را با خود به غارت آورده بود، خدمت وزیر رسید و امیرنشین حکاری به او سپرده شد.»

دوران آرامش و سکون تنها برای مدت کمی در زمان حکومت سلطان سلیم دوم (۱۵۷۴-۱۵۶۶م) برای ملت کرد فراهم شده است. زیرا در آن دوران آتش جنگ میان دولتهای ایران و عثمانی فروکش کرده بود. اما در زمان حکومت سلطان مراد سوم با افروخته شدن جنگ ایران و عثمانی بار دیگر دوران فلاکت و نابودی ملت کرد آغاز گردید.

سلطان مراد سوم، از اوضاع نابه سامان دولت صفوی سوء استفاده

کرد و کردهای ولایت آذربایجان را به شورش علیه صفویان واداشت و مسئولیت این شورش را به عهدهٔ خسروپاشا فرمانروای ایالت وان واگذار کرد. سپس به مناطق سلماس، خوی و ارومیه تاخت. آنگاه ایلات و عشایر کرد اطراف سلدوز، میاندوآب و مراغه را تحریک کرد تا علیه دولت ایران شورش کنند.

در همین سال زینال بیگ، امیر حکاری، دو باره برای غارت و چپاول کردهای آذربایجان فرستاده شد. او مناطق مرند، گرگر و زونوس را چپاول کرد ولی توسط سپاه قزلباش به قتل رسید. بر اساس نوشته‌های شرفنامه، فرزند او زکریا برای بدست آوردن حکومت مناطق تحت تسلط پدرش، مبالغ هنگفتی را به عنوان باج به دولت عثمانی داده است.

در منشآت سلاطین آمده: «جنگجویان و فرماندهان کرد صاحب قشون و سپاه که همراه لشکر عثمانی در جنگهای مشرق زمین شرکت داشته‌اند، مورد احترام و تکریم سلطان مراد سوم بوده‌اند.»

ضمن بررسی اوراق تاریخ روشن می گردد که سلاطین عثمانی معاهدهٔ منعقد شده میان سلطان سلیم اول و امرای کرد را زیر پا گذاشتند و حکومت موروثی امرای کرد را که می‌بایست از پدر به پسر برسد، یا به وسیلهٔ رشوه‌هایی سنگین به آنها واگذار می‌کردند و یا حکومت آن مناطق را در اختیار نجیب‌زادگان عثمانی قرار می‌دادند.

به همین علت تعدادی از ایالات و ولایات کردستان در سدهٔ (۱۶م) در دست شاهزادگان عثمانی بوده است.

بدلیسی می‌نویسد: «علی پاشا امیر موصل برای بازگرداندن امیرنشین «فَز» به محمدبیگ که وارث اصلی آنجا بود، مبلغ زیادی از او گرفت. اما این هدایا عطش پادشاه را فرو نمی‌نشاند.»

خسرو پاشا فرمانروای ایالت وان، ملک سلیمان، امیر حصن کیف، را مجبور کرد از حق موروثی آن ولایت صرفنظر کند. بدلیسی در این زمینه می‌نویسد: «خسرو پاشا امیرنشین (روها) را به قیمت هفتصد هزار آقچه به او فروخت. اما بعداً آنجا را از او پس گرفت.»

بعضی وقتها سلاطین عثمانی مبالغ زیادی از سران عشایر کرد اخذ می‌کردند ولی در عوض هیچ کمکی به آنها نمی‌کردند. بدلیسی می‌گوید: «حسن، امیر (خیزان) روستاهای موروثی خوش آب و هوا و پر درآمدش را فروخت. همهٔ پولی را که از فروش سرزمینش به دست آورده بود برای امرا و نجیب‌زادگان عثمانی خرج کرد، گرچه با دادن این رشوه باز هم کاری از پیش نبرد.»

برخی از سران عشایر کرد برای خوش خدمتی و حفظ موقعیت خود با هجوم به مناطق کردنشین آذربایجان ، اموال مردم را غارت می‌کردند و به عنوان هدیه برای سلاطین عثمانی می‌فرستادند. در سال (۱۵۸۱م) سلطان مراد سوم قصد تأدیب سلیمان (امیر سوران) را داشت. همین که سلیمان دریافت تهدید سلطان جدی است، به روستاها و مناطق قزلباش‌نشین هجوم آورد. بدلیسی در این باره اظهار می‌دارد: «سلیمان با بدست آوردن اموال غارت شده و اسیرکردن عدهٔ زیادی از قزلباشها و تحویلشان به سلطان، عفو شد.»

حقایق فوق بار دیگر ارتباط ناسالم و غلط سلطان را با ملت کرد ثابت می‌کند. علاوه بر این سلطان رسماً ایالات و ولایات خوش آب و هوا و با برکت کردستان را به ملکیت خود درآورده بود. بدلیسی نوشته است: «مالیات غیر مسلمانانی که در مناطق «میافارقین» و «جسقا» زندگی می‌کردند، به سلطان پرداخت می‌شد. همچنین مالیات مناطقی که در سند مالکیت سلطان بود می بایست به صورت نقدی پرداخت شود نه بصورت جنسی.»

جنگهای میان دولت عثمانی و ایران در قرن (۱۶م) نه تنها باعث نابودی سرزمینهای کردستان ، ارمنستان و گرجستان شده بود، بلکه حیات اقتصادی مردم زحمتکش هر دو کشور را هم تهدید می‌کرد. فشار جنگها بر مردم سنگینی می‌نمود. به همین علت، مردم از چنین اوضاع نابسامانی خسته شده بودند و علیه حکومت شورش نموده، اسلحه بدست می‌گرفتند. حتی در مواردی به اعمال انتحاری و ترور هم دست می‌زدند.

وزیر خان نویسندهٔ ترک، در این رابطه می‌نویسد: «در سال (۱۵۶۸م) دیوانه‌ای خُل، محمد پاشا سوقللو را به قتل رساند و با قتل وی بر وخامت اوضاع افزوده شد، خزانهٔ دولت خالی بود و برای آرام کردن مملکت و سروسامان بخشیدن به اوضاع اقتصادی نمی‌توانستند هیچ کاری بکنند.» نویسندهٔ ترک عمداً و ریاکارانه قاتل محمد پاشا را مجنون معرفی کرده است. در حالی که در بررسی رویدادهای آن دوران روشن می‌شود، وزیر اعظم بدست وطن پرستان به قتل رسیده است. زیرا در آن دوران غیر از قیامهای مردمی، در میان قشون هم شورشهایی علیه سلاطین صورت می‌گرفت.

وزیر خان هنگام بحث از جنگهای ایران و عثمانی می‌نویسد: «نتیجهٔ جنگ بر خلاف مقاصد از پیش تعیین شده، تمام شد. زیرا صدها عثمانی بیهوده و بی دلیل جان خود را از دست دادند و خزانهٔ دولت هم خالی شد.»

قشون عثمانی به علت فلاکت و بدبختی‌هایی که سراسر کشور را فرا گرفته بود، صراحتاً از جنگ کناره گیری می‌نمود. از سرکوب و آزار مردم و از میان بردن شورشیان دست برداشته بود. سلطان مراد سوم در سال (۱۵۸۳م) امرای کرد را به فرماندهی حسن پاشا برای غارت تفلیس فرستاد. بدلیسی که خود در این جنگ و غارتها شرکت داشته می‌نویسد: «تعداد سربازان عثمانی خیلی بیشتر از لشکر گرجی‌ها بود، با این حال گرجی‌ها پیروز شدند.» این اظهار نظر نویسندهٔ شرفنامه واقعیتی را که قبلاً به آن اشاره نمودیم، ثابت می‌کند. بر اساس بخشی از نوشته‌های نویسندگان ترک، «تنها در زمان سلطان مراد سوم در میان صفوف قشون عثمانی ده بار تخطی از فرامین و دستورات روی داده است.»

در زمان سلطان محمد سوم شورش و عصیان رویدادی بسیار عادی بود. از هر طرف یکی ، گروهی را دور خود جمع کرده، آنها را علیه دولت عثمانی می‌شوراند. سلطان برای سرکوب یاغیانی که علیه او دست به شورش زده بودند، سپاه عظیم می‌فرستاد. اما به هیچ کدام از اهداف از پیش تعیین شده‌اش، نمی‌رسید. سلیم ثابت می‌نویسد: «چون

عثمانی‌ها از روی ایمان و باور با یاغی‌ها درگیر نمی‌شدند، سپاه اسلام شکست می‌خورد.» احمد راسم هم در این خصوص می‌نویسد: «سلطان محمد سوم از همان لحظه‌ای که بر تخت سلطنت نشست، برای ارعاب و تهدید مردم، عدهٔ کثیری را اعدام و دست گروهی را هم قطع کرد.» وی در ادامه می‌نویسد: «برای سروسامان دادن به اوضاع داخلی چنین سیاستی لازم بود.»

از همان آغاز قرن شانزدهم، علاوه بر شورشهایی که بر ضد دولتهای ایران و عثمانی روی می داد، عشایر کرد هم برای بدست آوردن استقلال و آزادی دست به یک سلسله اقدامات زدند.

حتی، به مبارزات مسلحانه هم دست زده‌اند. بعضی از شورشهای آن دوران زیربنای حرکتهای استقلال طلبانه‌ای شد که در قرون بعدی ادامه داشت و همچنان هم ادامه دارد و راه استقلال را هموار می‌کند. روابط ناسالم و غلط دولت عثمانی با ملت کرد، از طرف روشنفکران ترک مورد انتقاد شدید قرار گرفته است. ضیاء پاشا در شعری تحت عنوان «ای کرد مظلوم» چنین سروده است:

به روو تێ‌کردن و روو وه‌رگێرانی دنیا پشت مه‌به‌سته
چه‌مبه‌ری ده‌وران هه‌ر به بارێکدا ناخولێته‌وه،
رۆژێ دێ له خشته ده‌رچێ
زۆردار ئاخرییه‌که‌ی گرفتاری زۆردارییه‌که‌ی هه‌ر ده‌بێ،
هه‌ڵبه‌ته خانه‌ی ئه‌ومانه هه‌ر وێران ده‌بێ*

* ترجمهٔ آزاد از این پنج مصراع: (م.ج)
مشو شاد و مخور غم از خوشی و ناخوشی دنیا
نباشد گردش دوران مداوم بر مذاق ما
نمی‌دانی که البته شود نابود این رؤیا
شود ظالم گرفتار ستمگرهای ناپیدا
شود ویرانه کاشانه، و، هم دنیای پر سودا

«قیام‌های عشایر کرد در قرن ۱۶ میلادی»

بعضی از رویدادهای قرن ۱۶ میلادی نقش مهمی در حیات اجتماعی ملت کرد ایفا نموده و این ملت شریف را با جنگ و خونریزیهای شدیدی دست به گریبان کرده است. از آن جمله: بلافاصله پس از جنگ چالدران (۱۵۱۴م) کردستان به دو قسمت تقسیم شد و تعدادی از امیرنشینهای کرد استقلال خود را رسماً از دست دادند. استیلای حکومتهای عثمانی و ایران بر کردستان نه تنها برای ملت کرد آسایش و خوشبختی در پی نداشت بلکه حیات اجتماعی و اقتصادی آنان را هم مختل کرده بود. سرزمین کردستان به مرکز جنگ و خونریزیهای طولانی تبدیل شد، در این گیرودار نقش ملت کرد تأمین کنندهٔ نیروی سپاه و آتش هیزم این جنگها بود. تاریخ‌نویسان هم عصر بدلیسی چنین وانمود می‌کنند که تعدادی از ولایات کردستان در جنگهای ایران و عثمانی به آتش کشیده شده و به یغما رفته‌اند. درآن دوران مالیات و عوارض سرانهٔ زیادی بر ملت کرد تحمیل می‌شد. دولت عثمانی و حکومت صفوی برادران هم خون و هم نژاد را به جان هم می‌انداختند و آتش کینه و نفاق را در بین‌شان بر می‌افروختند. به استناد مطالبی که در مآخذ تاریخی به ثبت رسیده در جریان قرن (۱۶م) تنها در جنگهای عثمانی و ایران و نزاعهای داخلی ملت کرد قریب ۱۱۲ هزار کرد جان خود را از دست داده‌اند. بدلیسی خود با اعتراف به اوضاع نابسامان آن دوران و با اشاره به زندگی یکی از اکراد به نام جانفولاد (جانپولاد «ش.م») چنین اظهار می‌دارد: «در واپسین روزهای زندگیش از هفتاد فرزند ذکورش ده پسر جان سالم بدر برده‌اند.»(۲۰) این رقم اگر واقعیت هم نداشته باشد می‌رساند که اکثر نزاعهای آن دوران برای ملت کرد هیچ فایده‌ای نداشته و آنان بی جهت قربانی شده‌اند.

از حقایق بیان شده روشن می‌گردد که در نتیجهٔ دخالت حکومتهای عثمانی و صفوی در کردستان نیروی نظامی رو به ضعف نهاده، وضعیت اقتصادی کردستان تخریب شده و حتی بقای اکراد هم مورد تهدید واقع

شده است. یکی از رویدادهای قرن (۱۶م) که ملت کرد را بیمناک کرد استیلا و استبداد مسئولان و امرایی بود که از طرف شاه یا سلطان منصوب می‌شدند و اکراد را به صورت دسته‌جمعی اعدام می‌کردند به استناد مآخذ تاریخی در دوران سلطان مراد سوم به ازای قتل یک ترک توسط یکی از اکراد، صد نفر از نجیب‌زادگان کرد به دار آویخته شدند. بدلیسی در این خصوص می‌نویسد: «تمام دارایی اعدام شدگان به خزانهٔ سلطان سپرده شد» روشن است در قرن (۱۶م) در نزاع بین حکومتهای عثمانی و صفوی، ملت کرد هم به آتش این اختلافات می‌سوخت. به عنوان مثال شاه طهماسب اول همینکه فهمید ایل دنبلی به دولت عثمانی متمایل شده است، ۴۰۰ نفر از افراد ایل را همزمان با احمدبیگ، اسماعیل بیگ و جعفر بیگ به قتل رساند. بدلیسی اظهار می‌دارد: «تعداد ۳۰ نفر از اکراد دربار شاه هم کشته شدند.»[۲۱] لذا از آغاز قرن (۱۶م) تاریخ کرد مالامال است از اسارت و استیلای حکومتهای عثمانی و صفوی. درآن برهه از تاریخ دخالت و سلطهٔ این دولتها بر سرنوشت ملت کرد روز به روز در حال افزایش بود. تحت فشار قرارگرفتن بیش از حد عشایر کرد آنان را وادار می‌کرد برای بازگرداندن مجدد استقلال و آزادیشان با آن دولتها به مبارزه برخیزند اما متأسفانه این قیامها مانند گذشته توسط امیران عشایر رهبری می‌شد.

در آغاز قرن (۱۶م) برای نخستین بار ایل ملک به شورش برخاست. علت قیام این بود که در سال (۱۵۰۶م) از طرف شاه اسماعیل اول حکومت چمشکزک و ریاست قزلباشها به نورعلی خلیفه سپرده شد. وی نیز با قساوت و بی رحمی با ایل ملک برخورد می‌نمود. او همیشه می‌خواست رعب و وحشت و کشتارهای دسته‌جمعی به راه اندازد و اگر مردم کوچکترین اعتراض یا مخالفتی می‌کردند، مناطق و منازل مسکونی آنها را سوزانده، ویران می‌نمود. حتی بسیاری از کردهای چمشکزک را که در برابرش سر تسلیم فرود نمی‌آوردند به خراسان تبعید کرد.[۲۲] به همین علت تعدادی از افراد ایل ملک برای خاتمه دادن به جور و ستمهای نورعلی خلیفه قیام مسلحانه‌ای آغاز نمودند. شورشیان خواهان عزل او و بازگرداندن حاکم پیشین (رستم بیگ) به

مسند قدرت بودند. برای تحقق چنین هدفی تصمیم گرفتند رستم بیگ را به کردستان فراخوانند. لذا نمایندگانی به عراق و اصفهان فرستادند. بدلیسی در این ارتباط می‌نویسد: «جنگ چالدران این قیام را فرو نشاند» قیامهایی که اوایل سدهٔ (۱۶م) به وقوع پیوست مقدمهٔ شورشهایی شد که بر ضد بیگانگان تداوم یافت. در ادوار بعد قیامهای عشایر کرد در مقابل دولتهایی که در سرنوشت آنان دخالت می‌کردند بدون انقطاع همچنان ادامه داشت و قیامهای استقلال‌طلبانه پس از اولین تقسیم کردستان (۱۵۱۴م) رو به فزونی نهاد. به خصوص در دوران سلطان سلیمان غازی[۲۳] (۱۵۶۶-۱۵۱۹م) چندین شورش و از جمله شورش ایل روژکی به وقوع پیوسته است. امیرنشین بدلیس در سال (۱۵۳۵م) از طرف سلطان سلیمان اشغال شد اما ایل روژکی مانند سمبل عشایر کرد این ایالت، در برابر فرمانروایان سلاطین عثمانی سرتسلیم فرود نیاورد و دست به قیام مسلحانه زد. آنان در این جنگها که تقریباً سه سال طول کشید خواهان اخراج امرای عثمانی و استقلال سرزمینهای تحت قلمرو خود بودند. سلطان برای فرو نشاندن این قیام بسیاری از امرای کرد را بسیج نمود اما به مقاصدش دست نیافت زیرا در بسیج عمومی سلطان، اکراد مخلصانه با شورشیان پیکار نمی‌کردند و در فرصتهای بدست آمده به شورشیان ملحق می‌شدند به همین علت سلطان سلیمان غازی از سیاست مبارزهٔ مسلحانه با شورشیان فاصله گرفت و برای اغفال آنها به حیله و نیرنگ متوسل شد.

بدلیسی در این زمینه چنین می‌نویسد: «سلطان در اتخاذ سیاست دیکتاتوری شکست خورد و بهاءالدین امیرحزو[۲۴] را مأمور کرد تا به شورشیان اطلاع دهد که مورد بخشش ملوکانه واقع شده‌اند و از سوی دیگر وعده و وعیدهای زیادی به ابراهیم بیگ و قاسم بیگ - از فرماندهان طراز اول شورشیان - داد[۲۵]. بدینسان قلعهٔ بدلیس تسخیر شد.» در سال (۱۵۳۸م) با اشغال قلعهٔ بدلیس قیامهای مردمی رو به ضعف نهاد و فروکش کرد. سلطان به جای عفو شورشیان در نهایت بی‌رحمی و قساوت اقدام به ایذاء و شکنجهٔ آنان نمود بر اساس اطلاعات شرفنامه تقریباً ۴۰۰ نفر از افراد ایل روژکی که در این شورش

شرکت نموده بودند برای مصون ماندن از وحشیگریهای سلطان، خانه و کاشانهٔ خود را ترک کرده، به آذربایجان کوچ کردند. ولی به دستور سلطان بسیاری از شورشیان به دار آویخته شدند و حکومت عثمانی بر امیرنشینهای بدلیس مسلط شد. پس از شورش ایل روژکی قیامهای مردمی همچنان ادامه داشت هر چه فشار و آزار و اذیت سلاطین عثمانی و شاهان ایرانی بر ملت کرد افزایش پیدا می‌کرد، قیامهای مردمی نیز گسترده‌تر می‌شد. بخصوص مالیاتهایی که سلاطین در قرن (۱۶م) بر ملت کرد تحمیل می‌کردند رمقی برای آنها نگذاشته بود و اگر رئیس ایل یا عشیرتی قدرت تأمین و پرداخت مالیات را نداشت بدون هیچ عذر و بهانه‌ای او را به دار می‌آویختند و اموالش توسط سلطان مصادره می‌شد به همین علت از نیمهٔ دوم قرن (۱۶م) به بعد برای مقابله با افزایش مالیاتهایی که امراء توان پرداخت آن را نداشتند جنبش‌های ملی و استقلال طلبانه قوت گرفت. این قیامها اکراد ایران را نیز شامل می‌شد. در سال (۱۵۶۴م) شاه طهماسب اول سالانه ۱۰ هزار رأس قاطر از امیر لرستان بزرگ درخواست کرد.(۲۶) چنین درخواستی را از محمد بیگ، امیر لرستان کوچک هم کرده بود اما به علت عدم توانایی پرداخت مالیات از سوی محمدبیگ صد نفر از نجیب‌زادگان لرستان زندانی شدند. قاضی احمد قزوینی می‌نویسد: «محمد بیگ از جمله جوانمردانی بود که هر زمان حجاج از خاک لرستان عبور می‌کردند همیشه از او کمک می‌طلبیدند. وی در سال (۱۵۶۴م) دستگیر و در قلعهٔ الموت زندانی شد.» این حرکت شاه باعث گردید قیامهای مردمی در میان عشایر کرد قوت گیرد و شورشهای مسلحانهٔ زیادی به وقوع بپیوندد. چراکه ساکنان آن مناطق علت فقر و گرسنگی‌شان را مالیاتهای سنگینی می‌دانستند که از طرف حکومت بر امرای آنها تحمیل شده بود و اگر چنین مالیاتهای گزافی به امرای آنها تحمیل نمی‌شد بی شک آنها نیز می‌توانستند در آسایش و آرامش به سر برند روی همین اصل با تمام قدرت و دلگرمی به مبارزات خود ادامه می‌دادند. پس از آنکه محمد بیگ با عده‌ای از نجیب‌زادگان لرستان در قلعهٔ الموت زندانی شدند هر سه پسرش یعنی جهانگیر، شاهوردی و علی خان در منطقهٔ خرم‌آباد

دست به قیام مسلحانه زدند. اکثر قبایل و عشایر لُر در این شورش شرکت کردند. مردم خواستار آزادی محمدبیگ و همرزمانش بودند و در شهرهای همدان، اصفهان و سایر مناطق بر کارگزاران شاه یورش بردند و آنها را به قتل رساندند. به موازات آن در گیلان هم شورشهایی بر ضد حکومت صفوی شروع شده بود. لذا شاه طهماسب اول از اشاعه و گسترش قیام ترسید و برای سرکوب قیامها دست به کار شد. اما با هیچ وسیله ممکن نمی‌توانست آتش جنبش‌های مردم را خاموش نماید. بدلیسی در این رابطه چنین نوشته است: «شاه رستم فرمانروای لرستان و سران و امرای قزلباش که مرزبانی کشور به آنها سپرده شده بود نتوانستند شورش‌ها را خاموش نمایند.» به همین علت رستم بیگ و مسئولین دربار به اطلاع شاه رساندند که تنها راه فرونشاندن شورش آزاد کردن محمد بیگ و همرزمانش است. شاه هم دستور آزادی آنها را صادر نمود. با آزادی محمدبیگ و همراهانش قیام مردم لرستان نیز خاموش شد.

در نتیجهٔ این جنبش مالیاتهای سنگین از دوش محمدبیگ برداشته شد و حکومت مستقل لرستان به او واگذار شد. بدلیسی اظهار می‌دارد: «محمدبیگ با راضی نمودن شاه طهماسب و بعدها شاه اسماعیل دوم برای پرداخت مالیات کم استقلال خود را حفظ کرد.» در قرن (۱۶م) قبایل و عشایر کرد وابسته به حکومتهای عثمانی و صفوی در مقابل استبداد، ظلم و مالیاتهای سنگین دست به شورش زدند. در مواردی هم این قیام‌ها به بار می‌نشست. اسکندر منشی می‌نویسد: «کردها هر گاه احساس کنند خطری در کمین آنهاست متحد می‌شوند اما به محض رفع خطر مجدداً به جان هم می‌افتند و تا پای جان با همدیگر درگیر می‌شوند*». بر اساس اطلاعات ثبت شده در مآخذ تاریخی در قرن

---

* متأسفانه دکتر شمسی‌محمد مطلب را طور دیگری ترجمه کرده است. اسکندر منشی در این نقل قول از (جلالی)هایی بحث می‌کند که از طرف شاه عباس به ریاست «محمد پاشا» برای فتح قلعهٔ «دمد» فرستاده شده‌اند و می‌گوید: «همانطور که قبلاً چیزهایی در بارهٔ رفتار «جلالی» و

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعدی

(۱۶م) در فاصلهٔ سالهای ۳۲ تا ۳۸ در ولایات کردنشین تحت حاکمیت عثمانی مجدداً شورشهایی به وقوع پیوسته است.

به این علت که ضیاءالدین، امیر پیشین ایل سلیمانی که در میافارقین سکونت داشت، با محمدبیگ استاجلو، فرماندهٔ سپاه قزلباش در دیاربکر، بنای خویشاوندی را نهاد، سلطان سلیم هم کردستان را اشغال و آن سرزمین را به نام خود ثبت کرد. در دوران سلطان سلیمان غازی مالیاتهای سنگینی بر عشایر کرد تحمیل می‌شد. سلطان مسئولیت جمع‌آوری مالیات را به بهلول بیگ امیر میافارقین واگذار کرد. اما او نتوانست مالیاتهای سنگین را جمع‌آوری کند و به خزانه دیاربکر تحویل دهد. بدلیسی می‌نویسد: «در نتیجهٔ هجوم ترکها به سرزمین‌های عجم، ایل سلیمانی با اوضاع نابسامانی دست به گریبان شد. آنان به علت عدم توانایی پرداخت مالیاتهای سنگین سلاطین عثمانی مجبور به ترک دیار شدند. طوایف و عشایر کردی که ایالات خود را ترک می‌نمودند به مرزهای آذربایجان روی می‌آوردند، زیرا کسانی که در مرزها ساکن بودند مالیات کمتری پرداخت می‌کردند. به عنوان نمونه ایل سلیمانی مالیاتی به سلطان پرداخت نمی‌کرد. مبارزه بر ضد مالیاتهای سنگین ولایات دیگر کردستان را هم دربرگرفت. بعد از ایل سلیمانی عشایر دیگری هم ازپرداخت مالیات شانه خالی کردند. شاهسوار امیر قلعهٔ بایزید، رهبری این مبارزات را بدست گرفت.(۲۷)

بدلیسی در این زمینه می‌نویسد: «شاهسوار از ایل سلیمانی و سایر ایلات بیش از هزار سواره نظام به دور خود جمع کرد، حتی دیناری هم به عنوان مالیات به سلطان پرداخت نکرد.» بیگ مأمور جمع‌آوری مالیات آن مناطق و تحویل آن به خزانهٔ دیاربکر شد. اما ایل سلیمانی حاضر به پرداخت مالیات نشد و کار به جایی رسید که با اسلحه به جان هم بیفتند و در نتیجه بهلول بیگ کشته شد و مالیاتی هم جمع‌آوری نشد. پس از قتل او فرزندش امیرخان مأمور این مهم شد. اما او هم

«چینی» گفتیم آنها مردمی شرور و آغازگر جنگ هستند، حتی برای اقدام به کارهای ناشایست یا از ترس جان با همدیگر متحد می‌شوند و اگر ترسی هم نداشته باشند به جان همدیگر می‌افتند».

برخوردهای نابجا با ایلش داشت، در نهایت با بدار آویختن امیرخان و همدستانش قیام مردمی فروکش کرد. سلطان، عمربیگ برادر امیر بیگ، را به حکومت میافارقین منصوب نمود. بدلیسی می‌نویسد: «عمر بیگ می‌بایست هر سال چهار هزار خروار[۲۸] طلا همراه مالیاتهای دیگر، تحویل خزانه می‌داد.» اما به فرمان سلطان محمد سوم، عمربیگ از فرمانروایی میافارقین -که وارث واقعی آنجا بود - عزل و حکومتش به ابراهیم بیگ آق ساق واگذار شد. بعد از این رویداد عمربیگ با کمک چند تن از امرای کرد سعی کرد، مالیات سلطان را به نفع خود جمع‌آوری کند، اما نتیجه‌ای نگرفت لذا با نیروی کمی که در اختیار داشت بر ضد سلطان دست به قیام زد. ولی به علت شمار کم سپاهیانش حرکتهای خرابکارانه‌ای دنبال نمود. به همین علت بدلیسی او را در ردیف راهزنان به شمار آورده است. یکی از شورشهای آن دوران قیام ایل بُختی است که تحت تسلط عثمانیها بودند علت اصلی قیام اختلاف بر سر فرمانروایی امیری بود که توسط سلطان عثمانی به آنها تحمیل شده بود.

بر اساس منابع تاریخی، «فرهاد پاشا»ی وزیر در سال (۱۵۸۲م)، با اخذ ۱۱۲ هزار فلورین از امیر عزیز حکومت جزیر را به او واگذار کرد. اما چون ایل بُختی امیر ناصر را وارث اصلی امیرنشینشان می‌دانستند، به اطلاع فرهادپاشا رساندند که بر اساس معاهدهٔ منعقده با سلطان سلیمان غازی، خود ایل باید امیرش را انتخاب نماید. آنان گفتند: «ما امیر عزیز را نمی خواهیم، بلکه خواهان امیر ناصر هستیم.»

بدلیسی نوشته است: «وزیر از این خواستهٔ آنها بر آشفت و فرمان قتل امیر ناصر را صادرکرد.» صدور این فرمان منجر به خشم قبایل کُرد جزیر شد و برادران امیرناصر، یعنی : میر شرف، عزالدین و امیر ابدال قیام مسلحانه بر ضد دولت را آغاز کردند. ایل بختی از همان روزهای اول با بدست گرفتن اسلحه مبارزات خود را شروع کرد. هدف اصلی عشایر، خونخواهی امیر ناصر و اخراج امیر عزیز بود که از طرف فرهاد پاشا به حکومت جزیر منصوب شده بود. ایل بختی تعدادی از شهرها و روستاهای ایالت جزیر را تسخیر نموده، به قلمرو خود افزودند. امیر

عزیز که اوضاع را آشفته دید، فرار را بر قرار ترجیح داد و به طرف استانبول گریخت. اما طرفداران او دلسرد نشدند و چهل روز مقاومت نمودند. سرانجام ایل بختی پیروز شد. این رویداد سلطان مراد سوم را خشمگین نمود، لذا قشون بزرگی از امرای کردستان را به فرماندهی حسین پاشا، حاکم ایالت موصل روانهٔ جزیر کرد و طی دستوری به آنها ابلاغ کرد، به هر وسیلهٔ ممکن ایالت را از اشغال شورشیان آزاد سازند. بدلیسی می‌نویسد: «سلطان برای اینکه شورشیان را گوشمالی دهد، حسین پاشا را مأمور نمود تا میرشرف و برادرانش را تأدیب کند.» اما در این جنگ باز هم امیر عزیز و طرفدارانش شکست خوردند. حتی خود امیر عزیز به قتل رسید. قیامهای مردمی همچنان ادامه داشت تا اینکه میر شرف حاکم ایالت جزیر شد و شورش ایل بختی به پیروزی ختم شد. یکی دیگر از امرای کرد که در قرن (۱۶م) از او سلب حکومت شده بود، میر سیف‌الدین، رئیس ایل یزیدی بود. ایالت میر سیف‌الدین از طرف سلطان غازی اشغال شده بود. او در مقابل این حرکت سلطان بر ضد حسین بیگ که حکومت «سوران» به او سپرده شده بود از آن جا که همهٔ ایل با میرسیف‌الدین هم صدا بودند، شورش را به کوهستانها کشاند و با کمک افراد قبیله‌اش با حسین بیگ (رئیس ایل داسنی) جنگید و او را شکست داد. در این جنگ بیش از ۵۰۰ نفر از ایل داسنی به قتل رسیدند. این رویداد برای سلطان ناخوشایند بود و طبق معمول قشونی برای تأدیب کردهایی که آزادانه اقدام به قیام می‌نمودند، فرستاد. بدلیسی می‌نویسد: «سلطان بهمراه امرای کردستان، میر سیف‌الدین را تحت تعقیب قرار دادند و قصد تسخیر ایالات سوران را داشتند اما از این حرکت نتیجهٔ مثبتی نگرفتند.»

میر سیف‌الدین که توانست استقلال امیرنشین خود را حفظ نماید به ریاست ایل منصوب شد. تمامی عشایر کرد در قیامهای آغاز قرن شانزدهم سهیم بودند. بعضی از این قیامها با پیروزی و بخشی هم با شکست مواجه می‌شد. در مجموع، این قیامها، از طرفی استقلال امیرنشینها را تثبیت می‌نمود، اما از سوی دیگر میدان را برای استبداد دیکتاتوری حکومتهای عثمانی و صفوی می‌گشود.

در قرنهای (۱۶و۱۷م) تعدادی از امیرنشینهای کردستان توانسته‌اند استقلال خود را حفظ کنند. حتی «هلو خان» امیر اردلان در سال (۱۵۸۸م) حکومت خودمختاری تشکیل داده است. بدلیسی در این زمینه می‌نویسد: «هلو خان، آزادانه و مستقل و بدون اینکه مانعی در پیش رو داشته باشد فرمانروایی می‌نماید». در پی درخواست ملت کرد، ابراهیم پاشا حاکم دیاربکر در سال (۱۵۹۳م) به زندان افکنده شد و در دوران سلطان محمد سوم(۲۹)، به قتل رسید. بدلیسی اظهار می‌دارد: «سلطان محمد سوم برای تهدید و ارعاب دشمنانش او را در میدان استانبول به دار آویخت.» ملت کرد در تمام قیامهایی که در قرن (۱۶م) به وقوع می‌پیوست شرکت می‌جست، اما (متأسفانه) فقط سران عشایر از آن سود می‌بردند.... چراکه هدف نهایی جنبش‌های کردستان حفظ نظام ملوک‌الطوایفی امیرنشین‌های کردستان بود، نه تشکیل یک حکومت مرکزی و مستقل. اقشار مختلف ملت کرد هم قربانیان اصلی این جنگها بودند. بعلاوه این قیامها بطور همزمان و فراگیر در تمام ایالات کردستان به وقوع نمی‌پیوست، بلکه بصورت پراکنده و در ادوار مختلف صورت می‌گرفت، به همین علت، هم پراکندگی قیامها و هم فاصلهٔ زمانی میان آنها باعث شده بود، سلاطین عثمانی برای سرکوب و فرونشاندن شورشها از امرای مناطق دیگر کردستان سود برند.

سلاطین عثمانی با خشونت و بی‌رحمی تمام شورشهای ملت کرد را سرکوب می‌کردند بر اساس مطالب ثبت شدهٔ تاریخی ، چون مراد پاشا اجساد کردها را به داخل دره‌ها و ته چاهها می‌انداخت، به (قویوچی) شهرت پیدا کرده بود.

آنچه در این مقال بیشتر ما را متوجه خود می‌کند، شورشهای عشایر کردی است که بر ضد دخالت دولتهای عثمانی و صفوی در امور کردستان به وقوع می‌پیوست و باعث می‌گردید، مبارزات آزادی خواهانه و استقلال طلبانهٔ ملت کرد دامنهٔ بیشتری بیابد و به مرور زمان به یکی از اهداف اصلی ملت کرد تبدیل شود.

بخش سوم :

● بحث کوتاهی از امیرنشینهای کرد.
● امیرنشین بدلیس در قرون ۱۵ و ۱٦ میلادی :
۱ - موقعیت جغرافیایی .
۲ ـ مردم بدلیس .
۳ - تاریخ سیاسی بدلیس .
● زمین داری و روشهای جمع آوری مالیات :
۱ ـ اقطاع .
۲ ـ سیورغال و تیول .
۳ ـ ملك .
۴ ـ وقف .
۵ ـ اراضی اختصاصی .
٦ ـ اراضی عام المنفعة .
● روش جمع آوری مالیات :
۱ - خراج .
۲ - سرانه (جزیه) .
۳ - مالیات امور دینی و آداب و رسوم .
۴ - مالیات قرغ .
۵ - مالیات مناطق گرمسیری (قشلاق) .
● صنعت و بازرگانی .
● روشنفکری و مدنیّت .

«بحث کوتاهی از امیرنشین‌های کُرد»

از تحقیقات به عمل آمده روشن می‌گردد، کـردها فـرمانروایـان و پادشاهان قدرتمندی داشته‌اند. اما این گروه از فرمانروایان توان مقابله با حکومتهای مرکزی را نداشته و در محدودهٔ قلمرو خود از اسـتقلال نسبی (خودمختاری) برخوردار بوده‌اند.

در قرنهای (۱۰ تا ۱۲م) پادشاهان کرد نه تنها بر کردستان بلکه بر سرزمینهای مصر، سوریه و.... حکومت کرده‌اند، قاضی احمد قزوینی در زمینهٔ پادشاهان کرد تحقیقات وسـیعی بـه عـمل آورده و مـطالب زیادی نوشته است. بدلیسی هم بخش اول کتابش راکه مشتمل بر پنج فصل است به این گـروه از پـادشاهان اخـتصاص داده است. قـزوینی هنگام بحث در این ارتباط چون بیشتر به «روضة‌الصفا» و «جهان آرا» استناد می‌نماید، رویدادها تشابه زیادی به هم پیدا می‌کنند. بـدلیسی بخش دوم کتابش را به فرمانروایانی اختصاص داده که در مقاطعی از تاریخ به نام آنها خطبه خوانده شده و سکهٔ طلا به نامشان ضرب شده است.

بدلیسی بخش سوم کتابش را به سه فصل تقسیم نموده، فصل اول آن که شامل ۹ مبحث است اطلاعات ارزشمندی در بارهٔ دیگر امـرای کردستان در اختیار ما قرار می‌دهد. او فصل دوم را هـم بـه دو بـخش تقسیم کرده و بطور مفصل تـاریخ امـیرنشینهای کـرد را تـوضیح داده است.

بدلیسی در بخش سوم جلد اول شرفنامه از تاریخ کـردهای ایـران صحبت به میان آورده است. پس مشاهده می‌شود که بدلیسی در ارتباط با شاهان و فرمانروایان کرد اطلاعات مفید و ارزشمندی نگاشته است. او ریشه و نژاد بسیاری از آنها را به اعراب منتسب می‌نماید ، بـدیهی است چنین ادعایی با روحیات آن دوران همخوانی زیادی دارد. زیرا کم نبودند نجیب‌زادگانی که قبل از فتح اسـلام خـود را بـه شـاهان ایـران

منتسب می‌کردند و پس از پیروزی سپاه اسلام خود را از انساب فرماندهان عرب بشمار می‌آوردند و آن را مایهٔ فخر و مباهات می‌دانستند. علت تمایل آنان به سلاطین عثمانی، در اواسط قرن (۱۶م) هم بدین سبب بوده است و القابی چون «پاشا» و «افندی» و.... در میان نجیب‌زادگان کرد این دوران رایج بوده است.

بی شک اگر خاندانی کرد خود را به عرب، عجم و یا ترک منسوب کند، نشان دهندهٔ این است که از ملیت خود فاصله گرفته است. چنین وضعی برای همسایگان کردستان مطلوب بود، زیرا آنان سیاست تحلیل کردها را - که از حیث تعداد کمتر بودند - در میان ملت خود دنبال می‌کردند. مورخین بورژوا هم از ریشه‌دار بودن تاریخ ملت کرد که تاریخ پیدایش آنها به قبل از میلاد مسیح برمی‌گردد چشم پوشی نموده و آنها را به فارسها یا اعراب منتسب کرده‌اند و گاهی هم آنها را ترکهای کوهی نامیده‌اند، به همین علت تاریخ‌نویسان معاصر که در مورد نژاد کرد به تحقیق و بررسی پرداخته‌اند هنوز هم در یک مسیر درست گام ننهاده‌اند. حتی شخص بدلیسی از افکار و اندیشه‌های مورخین عرب و ایرانی تأثیر گرفته و نتوانسته در ارتباط با تاریخ و نژاد ملت خود موضع روشن و درستی اتخاذ نماید.

لازم است تاریخ امیرنشینهای کرد، که ما قصد داریم به استناد شرفنامه و بصورت گذرا آن را مورد کاوش و بررسی قرار دهیم، بصورت مستقل و جداگانه مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد. لذا ما به این مقدار بسنده می‌کنیم و به شرح فرمانروایانی می‌پردازیم که اجداد شرفخان به آنها منتسب می‌شوند و در شرفنامه مورد بررسی قرار گرفته‌اند. چرا که شرفخان از اوضاع طبیعی، اجتماعی و سیاسی، آداب و رسوم و سیستم اقتصادی امیرنشین اطلاع داشته و سخن به میان آورده است. شرفخان در زمینهٔ هنر و صنایع هنری امیرنشین بدلیس که با امیرنشینهای دیگر تفاوت داشته و همچنین در ارتباط با مسائل بازرگانی، روشنفکری و مدنیت اطلاعات بسیار ارزشمندی نوشته و بخش چهارم کتابش را تنها به این امیرنشین اختصاص داده است.

«امیرنشین بدلیس در قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی»

۱) موقعیت جغرافیایی:

شهر بدلیس که در جنوب غربی دریاچهٔ وان واقع شده، یکی از شهرهای قدیمی است. آنگونه که بدلیسی نوشته است ابتدا در کنار رودخانهٔ وان قلعهٔ بدلیس و بعدها کم‌کم در اطراف قلعه، شهر بنا شده است. فیروزآبادی در این رابطه می‌گوید: «بدلیس نام شهر زیبایی در نزدیکی اخلاط است». شمس‌الدین سامی هم نوشته است: «بدلیس، یکی از شهرهای کردستان، مدت زیادی مرکز یک حکومت کوچک کرد بوده است و به علت خرمی و سرسبزی اطراف آن و وجود باغهای زیاد، بزرگ و وسیع به نظر می‌آید، بدلیس دارای آب و هوایی معتدل و چشمه‌سارهای سرد و زلال است».

حاجی زین‌العابدین شیروانی در این خصوص می‌نویسد: «منازل مسکونی شهر بدلیس که در غرب اخلاط واقع شده است بعلت محصور بودن در بین دو رشته کوه، بصورت پلکانی دیده می‌شود. در این شهر قریب پنج هزار ساختمان مسکونی زیبا از سنگهای تزئینی بنا شده است که توجه هر بیننده‌ای را به سوی خود جلب می‌کند».

تعداد کمی ازنویسندگان در زمینهٔ آب و هوای بدلیس سخن به میان آورده‌اند. بدلیسی می‌گوید: «موقعیت بدلیس در میان آذربایجان، دیاربکر و ارمنستان چنان است که بخش اعظمی از حجاج آسیا، بازرگانان و جهانگردان اروپا و سایر نقاط جهان از آنجا عبور می‌کنند».

شهر بدلیس از شمال با رود مراد، از جنوب با دجله، از غرب با رود فرات و از شرق با دریاچهٔ وان هم مرز است. رود «رباط» که از وسط شهر بدلیس می‌گذرد منظرهٔ زیبایی به آن بخشیده است. این شهر شامل ۱۹

منطقه است و حکمرانان ساختمانهای بزرگ و زیبایی در آن ساخته‌اند. امیرنشین بدلیس که در سده‌های میانه جزو مناطق بازرگانی محسوب می‌شد با امیرنشینهای دیگر واحدی را بوجود آورده بود. بدلیسی در این زمینه می‌نویسد: «امیرنشین بختی و امیرنشین نیمه مستقل اخلاط هم بعدها با بدلیس متحد شدند. اما در اثر زلزله مهیب سال (۱۲۴۶م) و بعدها هم در اثر هجوم مغول و جنگهای عثمانی و ایران در قرن (۱۶م) ولایت اخلاط رو به نابودی نهاد».

در شرفنامه چنین آمده: «حالا هم، هر منطقه از شهر قدیمی اخلاط را حفر کنیم به آثار باستانی مردمان آن دوران برمی‌خوریم.» بدین سان روشن می‌گردد که ولایت اخلاط هم یکی از زیر مجموعه‌های امیرنشین بدلیس بوده است. یکی دیگر از توابع بدلیس «موش» بوده که از شهرهای بسیار قدیمی است. بدلیسی در این ارتباط نوشته است: «آباء و اجداد من که در این مناطق فرمانروا بوده‌اند بر قلهٔ کوهها قلعهٔ تازه‌ای بنا کرده بودند.»

موش از جلگه‌ها، دامنه‌ها و مراتع سرسبز و غنی برخوردار بوده است و بعلت عبور فرات از شمال سرزمینهای هموارش و رودخانهٔ قره‌سو از وسط شهر دارای چشم‌انداز زیبایی بوده است.

یکی دیگر از مناطق بدلیس، ولایت «خنوس» بوده است که ییلاقها و مناطق کوهستانی فرح‌بخشی داشته است. به استناد کتاب کاتب چلپی منطقهٔ خنوس از توابع امیرنشین بدلیس بوده است. خنوس دریاچه‌ای به طول هفت کیلومتر داشته که به «گولی شلوی» مشهور بوده است. علاوه بر آن دو چشمهٔ جوشان بر زیبایی این شهر می‌افزوده‌اند. از لحاظ حاصلخیزی و تولید محصولات کشاورزی، ولایت بختی و خنوس از ارزش اقتصادی فراوانی برخوردار بوده‌اند.

عده‌ای از مورخین در بارهٔ تاریخ بدلیس به پژوهش پرداخته‌اند. از جمله قاضی احمد قزوینی و گنابادی که هم عصر بدلیسی بوده‌اند، نوشته‌اند که امیرنشین عماد هم از توابع بدلیس بوده است. این امیرنشین قدیمی‌ترین شهر کردستان است.

حمدالله مستوفی دراین خصوص می‌نویسد: «این شهر توسط عمادالدولهٔ دیلمی تجدید بنا شده است و نام «عمادیه» بر آن گذاشته شده است.» بدلیسی در شرفنامه قسمت مشخصی را به امیرنشین عمادیه اختصاص داده و تاریخ این امیرنشین را تا دوران حیات خودش (اواخر قرن ۱۶م) به نگارش درآورده است، بی شک اطلاعات شرفنامه -که تنها کتاب تاریخی است که در بارهٔ ملت کرد نوشته شده - باید در ردیف حقایق تاریخی ثبت شود. بنابراین غیر از تعدادی از شهرکها و روستاها که در قرن (۱۶-۱۵م) در قلمرو امیرنشین بدلیس بوده‌اند، امیرنشینهای بزرگی چون: اخلاط، موش و خنوس هم از توابع بدلیس بوده‌اند.

بر اساس اطلاعاتی که در شرفنامه ثبت شده در آن دوران قلعه‌های مهمی چون : بدلیس، اخلاط ، موش، اونیک، اختمار، کفندوز، کلهوک، فیروز، سلیم، گولخار، تانیک و سولی[1] تحت حاکمیت بدلیس بوده‌اند. مطمئناً حاکمیت امرای دیگر بر این قلاع برای آن مقطع از تاریخ امیرنشین بدلیس از اهمیت زیادی برخوردار بوده است.

۲) مردم بدلیس:

امیرنشین بدلیس از ملیت‌های مختلفی تشکیل شده بود. در این ایالت خانواده‌های آسوری و ارمنی زیادی دیده می‌شد. اما اکثر ساکنان آنجا را عشایر کرد تشکیل می‌دادند. «شرفخان» می‌گوید: «چهار هزار ارمنی در این ایالت سکنی گزیده بودند.»[2]

در شرفنامه آمده که بیست و چهار ایل کرد در امیرنشین بدلیس زندگی می‌کردند. اگر هر ایل را دو هزار نفر بگیریم، می توان گفت درآن دوران فقط در این امیرنشین ۴۸ هزار نفر زندگی می‌کرده‌اند. اما به نظر شمس‌الدین سامی که بعدها آن را نوشته است، این امیرنشین ۱۷۲ روستا و تقریباً سه هزار نفر جمعیت داشته که یک سوم آنها ارمنی بوده‌اند.[3] اطلاعات موجود در شرفنامه در زمینهٔ جمعیت بدلیس، با اطلاعات «قاموس الاعلام» شمس‌الدین سامی همخوانی ندارد. ما

چنین می‌پنداریم نظر هر دو نویسنده درست است و علت تفاوت نظرشان به اوضاع سیاسی و اجتماعی آن دوران برمی‌گردد و این بدان معناست که امیرنشین بدلیس همچون سایر امیرنشینهای کرد بعد از به زیر سلطه در آمدن عثمانیها، جمعیتش رو به کاهش رفت که علت اصلی آن را هم باید در جنگهای ایران و عثمانی جستجو کرد.

قدرتمندترین ایل کرد امیرنشین بدلیس، «روژکی» ها بوده‌اند که نقش بسیار مهمی هم در تاریخ این امیرنشین ایفا کرده‌اند.

بدلیسی می‌نویسد: «شاهانی که قصد داشتند کردستان را اشغال نمایند می‌بایست ابتدا با فرمانروایان بدلیس و ایل روژکی بجنگند، زیرا بدون تسلیم و به زیر سلطه کشاندن این ایل قادر نبودند سایر عشایر کرد را به زیر سیطرهٔ خود بکشانند و تمامی تلاشها و فعالیتشان عقیم می‌ماند. شورشها و مبارزات کردهای بدلیسی در فاصلهٔ سالهای (۱۴۷۹ تا ۱۴۸۱م) بر ضد فرمانروایان آق‌قویونلو و در سالهای (۱۵۳۵تا ۱۵۸۳م) بر ضد استیلا و استثمار حکومت عثمانی را باید نمونه‌ای از شجاعت، استقامت و پایداری ایل روژکی به حساب آوریم.

در شرفنامه نوشته شده: «به اندازهٔ سنگهای قلعهٔ بدلیس از افراد ایل روژکی کشته شده است.»

آمار زیاد ایل روژکی و شجاعت و دلیری و آزادگی آنها باعث گردیده، حکومت بدلیس همچنان تحت قدرت این ایل بماند.

۳) تاریخ سیاسی بدلیس:

بر اساس مطالب شرفنامه دو تن از ریش سفیدان ایل روژکی به نامهای عزالدین و ضیاءالدین که برادر بودند و نژادشان به کسری ختم می‌شد[۴]، از ولایت اخلاط به بدلیس دعوت شدند. عزالدین به عنوان فرمانروای بدلیس و ضیاءالدین به عنوان فرمانروای حزو (= ساسُن) تعیین شدند. اما بعدها ضیاءالدین با ترفند بدلیس را به اشغال خود درآورد و برادرش عزالدین را روانهٔ حزو نمود. انتساب فرمانروایان بدلیس به کسری در شرفنامه به صراحت بیان شده است.

پس از مرگ ضیاءالدین بازماندگانش یکی پس از دیگری بر بدلیس حکومت رانده‌اند. نویسندهٔ شرفنامه می‌نویسد: «بدلیس قریب ۱۱۰ سال در اختیار این خاندان بوده و بعدها توسط بیگانگان اشغال شده است» امیرنشین بدلیس مانند سایر امیرنشین‌های کردستان تحت حاکمیت سلجوقیان درآمده است. بدلیسی می‌گوید: «۱۸ تن از کسانی که نامشان در تاریخ ثبت شده و من موفق به مطالعه در مورد آنان شده‌ام، مجموعاً بیش از ۴۵ سال حکومت کرده‌اند».

دولتشاه سمرقندی در این زمینه می‌گوید: «سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه در مقابل مغول شکست خورد و به آذربایجان گریخت، اما نتوانست در آنجا بماند، پس به بدلیس رفت و در آنجا با دختر ملک اشرف ازدواج نمود.»(۵) بدلیسی هم این رویداد را مانند سمرقندی نقل کرده است و اظهار می‌دارد: «سلطان جلال‌الدین در سال (۱۲۲۵م) وارد بدلیس شد در آن زمان ملک اشرف فرمانروای بدلیس بوده است.»

قبل از اینکه ملک به فرمانروایی منصوب شود در بدلیس ساکن بوده و فرماندهٔ ایوبی‌ها بوده است. وی بدون هیچ‌گونه وابستگی به یکی از پادشاهان یا سلاطین زمانی بطور مستقل حکومت کرده، سپس فوت نموده است. پس از او برادرش مجدالدین حکومت را به عهده گرفته است. بدلیسی می‌نویسد: «پس از او (ملک مجدالدین) ، پسرانش یکی پس از دیگری فرمانروایی نموده‌اند و تا دوران فرمانروایی امیر تیمور کسی جرأت برخورد و مبارزه با آنها را نداشته است.» تا آن دوران رویداد مهمی که نیاز به ثبت داشته باشد به وقوع نپیوسته است.

در شرفنامه پس از ملک مجدالدین به ترتیب فرمانروایی عزالدین، امیر ابوبکر، میرشیخ شرف و میر ضیاءالدین - که معاصر تیمورلنگ بوده و او را دیده - به ثبت رسیده است. اما بر اساس سایر مآخذ آن دوران، فرمانروای بدلیس در دوران تیمورلنگ، میر ضیاءالدین نبوده، بلکه حاجی‌شرف بوده که با تیمور هم ملاقات داشته است.

شرف‌الدین علی یزدی که از تاریخ ورود تیمور به کردستان سخن به میان آورده اظهار می‌دارد: «حاجی شرف، فرمانروای بدلیس که در

اقصی نقاط کردستان به صداقت و درستکاری شهرت یافته بود، با امیر ملاقات کرد و اسبهای اصیلی به رسم هدیه تقدیم او نمود. تیمور هم هدایایی به او بخشید و ایالت بدلیس را مجدداً در اختیار وی گذاشت». (۶)

بسیاری از مورخین آن دوران از جمله؛ نظام‌الدین شامی و بداق قزوینی این رویداد را در کتابهایشان نقل کرده‌اند. به عنوان مثال «ف. میتسوپسکی» می‌گوید: «میر شرف به ملاقات تیمور رفت و با جلال و شکوه از او استقبال به عمل آورد و پیمان‌نامهٔ صلحی میانشان منعقد شد و به این وسیله سراسر ولایت تحت قلمروش در آرامش و صلح به سر می‌برد.»

بدلیسی می‌گوید: «حاجی شرف با هدیه‌های گرانبها و کلید قلعه‌های بدلیس، اخلاط و موش به نزد امیر تیمور رفت. تیمور هم از او استقبال کرد تحف و هدایای زیادی به او بخشید و مناطق دیگری را هم به امیرنشین او افزود در این زمینه فرمان هم صادر نمود.»

در شرفنامه نوشته شده این فرمان تا سال (۱۵۳۳م) همچنان لازم‌الاجرا بوده است. بدلیسی در این خصوص می‌نویسد: «در امیرنشین بدلیس اختلاف به وقوع پیوست. شرفخان در سال (۱۵۳۳م) به قتل رسید و فرزندش شمس‌الدین خان همراه ایل روژکی به ایران عزیمت نمود. فرمان تیمور لنگ و شاهان پس از او درکشاکش جنگها از درجهٔ اعتبار ساقط شد. بدین‌سان ملاقات میر ضیاءالدین با امیر تیمور در هیچ منبعی حتی در شرفنامه هم نیامده و تاریخ‌نویسان قرنهای بعد که تاریخ کردستان را نوشته‌اند، می‌گویند شخصی که با تیمور ملاقات کرده است حاجی شرفخان بدلیسی بوده است.

بر اساس مطالب مذکور، محقق است که حاجی شرف بر بدلیس فرمانروایی کرده، اما اینکه با تیمور دیدار داشته محتمل بر گمان است. همچنانکه پیش‌تر اشاره شد، در آن دوران حاجی شرف، فرزند ضیاءالدین فرمانروای بدلیس بوده و در شرفنامه و مآخذ دیگر هم از آن صحبت به میان آمده است. حاجی شرف با کاردانی و آینده‌نگری، با

دشمنی قدرتمند متحد شده و توانسته، استقلال خود را حفظ نماید.

پس از حاجی شرف، پسرش ملک شمس‌الدین (۱۴۲۵-۱۳۹۹م) بر تخت فرمانروایی بدلیس جلوس نمود. دوران حکومت او توأم با آرامش نبوده است. قره‌یوسف قره‌قویونلو قاچاخ بعد از مرگ تیمور در سال (۱۴۰۵م) با پیروان و هم‌پیماناش، ابتدا به دیاربکر و سپس به ملک شمس‌الدین (فرمانروای بدلیس) پناهنده شده است. بر اساس نوشته‌های میتسوپسکی، ملک شمس‌الدین وسایل و ادوات مورد نیاز وی (غذا، پوشاک، مهمات، اسب، قاطر و...) را مهیا ساخته است.

خواندمیر می‌نویسد: «هنگامی که قره یوسف وارد دیاربکر شد، با ملک شمس‌الدین فرمانروای بیلبیس(۷) [بدلیس (ش. م)] از در دوستی درآمد و با او بنای خویشاوندی را گذاشت. سپس ملک شمس‌الدین با دختر قره‌یوسف ازدواج کرد.»

بدلیسی در این ارتباط می‌نویسد: «قره یوسف دختر خود را به عقد ملک شمس‌الدین درآورد، در مقابل ملک شمس‌الدین هم مناطق «پاسین» و «اونیک» را به او واگذار کرد.»

پس از اینکه قره‌یوسف توانست تعدادی نیروی نظامی سازماندهی کند، در سال (۱۴۰۶م) به قلعهٔ «چخور سعد» که در اختیار ابوبکر نوهٔ تیمورلنگ بود هجوم برد. در این جنگ قره‌یوسف پیروز شد و علاوه بر این قلعه، توانست قلعه‌های مرند، نخجوان، شرور و ماکو را هم تسخیر نماید.

بر اساس نوشته‌های فون هامر، حکومت خاندان قره قویونلوها از سال (۱۳۷۵ تا ۱۴۶۷ م) ادامه داشته است. به استناد مآخذ هر اندازه بر قدرت و اعتبار قره‌یوسف افزوده می‌شد به همان اندازه هم احترام شمس‌الدین زیادتر می‌شد.

عبدالرزاق سمرقندی در این زمینه می‌نویسد: «میر شرف‌الدین و امرای مناطق دیگر با قره‌یوسف میانهٔ خوبی داشتند.» بدلیسی می‌نویسد: «دوستی میان امیر شمس‌الدین و قره‌یوسف به حدی بود که قره‌یوسف او را به نام «پسرم» خطاب می‌کرد.»

بدین‌سان اتحاد و همدلی میان آنها به مرور زمان بر ضد خاندان تیمور گسترده‌تر و وسیع‌تر می‌شد، هنگامی که قره‌یوسف بر تخت پادشاهی نشست، مناطق موش و اخلاط را با سیورغال(۸) به ایالت بدلیس افزود و حتی با صدور فرمانی بر رسمیت بیشتر آن افزود.

«صورت فرمان»

فرزندان اَعِزّاء - ابقاهُم الله تعالی - امراءُ الوسات و تومانات و هزارجات و صدجات، سرداران حُکّام، عُمّال، اربابان، کلانتران، اهالی و اعیان، کدخدایان، ملکان کردستان عموماً، اصول و معارف و مشاهیر، متوطنان و ساکنان بدلیس، اخلاط، موش و خنوس با توابع و لواحق، بدانند که : چون کمال اخلاص و یک جهتی، نهایت اختصاص و جانسپاری، جناب امارت پناه، فرزند عزیزم امیر اعظم اعدل اعقل اکرم، امیرالامراء الاعجم، امیر شمس‌الدین ابوالمعالی - شأن الله تعالی ایام دولته و نصرته و عزه و اقباله الی یوم‌الدین - وثوق و اعتقاد تمام حاصل شد بر ذمت همت خسروانهٔ مالازم و حتمی گشت که برقرار سابق، امیر مذکور را با انواع عواطف و سیورغالات بین الاقران ممتاز و مستثنی گردانیم. بنابراین آثار لطف و شفقت پادشاهانه بر صفات و احوال او لایح و واضح شده. پس فعلاً راه حکومت و امارت و ایالت و متصرفی مال و جهات و حقوق دیوانی بدلیس، اخلاط، خنوس، موش و دیگر قلاع، توابع، مضافات و منسوبات که قبل از این در تصرف امیرشمس‌الدین بوده، دو باره بی مداخلت و مشارکت غیری به او ارزانی داشتیم. بدان سبب این امرو حکم - سعادت الله فی جمیع الاقطار - صادر شد، که برقرار امیر - مومی‌الیه - را امیر و حاکم و متصرف بلوکات، مواضع ، قشلاق و مزارع که پیشتر از این به امیر - مومی الیه متعلق بوده، مدخل نسارند و پیرامون نگردند و مزاحم رعایا و مردمان و کسان او نشوند و هرکس خلاف فرمان عمل نماید، در محل خطاب و معرض جواب و بازخواست عظیم خواهد بود. وظیفهٔ امرا،

سرداران، اصول، اعیان، ساکنان و متوطنان بدلیس، اخلاط، موش، خنوس، مواضع، مزارع کوتوالان و مقیمان قلاع آنکه پیوسته گماشتگان جناب امارت‌پناه، «فرزندم» را امیر و حاکم خود دانسته ، از سخن و صلاح و صوابدید ایشان سرپیچی نکنند و طریق اطاعت، انقیاد و جانسپاری به تقدیم رسانند و جمیع قضایا، مهمات و معاملات خود را به گماشتگان امیر - مومی‌الیه - مفوض و منوط دانند به هر چه رجوع کنید مطیع و منقاد باشند و از جوانب بر این جمله روند و چون به امضای رفیع اشرف موشح و مزین گردد، اعتماد نمایند. تحریراً فی عاشر شهر ربیع الاول سنة عشرین و ثمانمایة*: (برابر با دهم ربیع الاول سال ۸۲۰ هـ ق).

در سال (۱۴۲۰م) قره‌یوسف جهان را وداع گفت. چهل روز پس از مرگ او شاهرخ میرزا، فرزند امیر تیمور به کردستان، عزیمت نمود و به استناد مآخذ: «هنگامی که شاهرخ میرزا در منطقهٔ اخلاط، در مکانی که به (مرکو) مشهور است، با ملک شمس‌الدین فرمانروای بدلیس و چند امیر دیگر از کردستان دیدار می‌نماید امیران مراتب اطاعت خود را به اطلاع او می‌رسانند.»

پس از این ملاقات شاهرخ مجدداً فرمانروایی او را تنفیذ می‌نماید. بدین ترتیب امیر شمس‌الدین توانست با قره یوسف و بعدها با شاهرخ میرزا رابطهٔ دوستانه و صمیمی برقرار کند و بدین وسیله استقلال خود را حفظ نماید. وی نسبت به افراد هم عصرش بسیار سیّاس و زرنگ بوده و در میان کردها به شمس‌الدین بزرگ (شمس‌الدین الکبیر) شهرت داشته است.

طبق مطالب شرفنامه خطبه به نام ملک شمس‌الدین خوانده شده و سکه به نامش زده شده است. ادوارد براون در این باره می‌نویسد: «اسکندر قره قویونلو در نزاعی شاهرخ را به زانو درآورد.... و در سال (۱۴۲۵م) بر شمس‌الدین فرمانروای اخلاط ظفر یافت. از حقایق فوق

* متن فرمان قره‌یوسف با اندک تصرفی از اصل شرفنامه نقل شده است. (م.ج)

چنین برمی‌آید که در زمان ملک شمس‌الدین امیرنشین بدلیس دوران شکوفایی، عزت و امنیت را می‌گذرانده است به همین علت مرگ این شخصیت در مآخذ و تحقیقات، توجه محققین و مورخین را به خود جلب کرده است.

«میتسوپسکی» که مرگ این امیر را با توضیحات مفصل نوشته، می‌گوید: «اسکندر فرزند قره‌یوسف در سال (۱۴۲۵م) وارد باکش(۹) [بدلیس (م.ش)] شد و از دامادش (شوهر خواهرش) خواست قلعهٔ اخلاط را به او واگذار کند، اما امیر شمس‌الدین درخواست او را رد کرد. اسکندر هم دستور قتل او را صادر نمود.»

مرگ امیرشمس‌الدین در شرفنامه چنین نقل شده است: «همسر امیر شمس‌الدین ترکمن و بسیار عاشق سوارکاری و مسابقه بود. این کارها در فرهنگ ملت کرد زشت و ناپسند بود، اما چون زن امیر، به نصایح او توجه نمی‌کرد، امیر خشمگین شده، چند بار زنش را تنبیه کرده و مورد ضرب و شتم قرار داده و یکی از دندانهای زنش را هم شکسته بود. همسر امیر شمس‌الدین هم دندان شکسته را برای برادرش فرستاد، و اسکندر دیوانه با مشاهدهٔ دندان شکسته برآشفت و امیر شمس‌الدین را به قتل رساند.»

نویسنده با نقل این رویداد در قالب داستان چنین وانمود می‌کند، قتل امیرکبیر (امیر شمس‌الدین) بخاطر نزدیکی بیش از حد او به دربار بوده است.

با توجه به اوضاع نابسامان اجتماعی دوران حیات نویسنده مشخص می‌گردد، علل اصلی انعقاد پیمان دوستی میر شمس‌الدین با «آق‌قویونلو»ها حفظ استقلال مناطق تحت کنترلش بود و زمانی که قدرت نظامی آق‌قویونلوها رو به ضعف نهاد، می‌بایست با قدرت نظامی قویتری هم پیمان می‌شد. در غیر اینصورت قادر به حفظ استقلال امیرنشین نبود. به همین علت، نزدیکی میرشمس‌الدین به دربار در آن دوران امری عادی و طبیعی بود، ارتباط او با دربار شاهرخ که دشمن خاندان آق‌قویونلو بود خشم و کینهٔ اسکندر را برافروخت و

باعث قتل میرشمس‌الدین گردید.

بعضی از مورخین هم عصر حاجی شرف و جانشینانش رویدادها را بصورت پراکنده مورد تحقیق قرار داده و مسائل را بدون توجه به مآخذ، خوب بررسی نکرده‌اند. در شرفنامه در این زمینه آمده است: «فرمانی که تیمورلنگ برای حاجی شرف بدلیسی صادر کرده بود، تا سال (۱۵۳۳م) همچنان به قوت خود باقی بود، اما در اوضاع نابسامان آن دوران شرفخان به قتل رسید و فرزندش میرشمس‌الدین به ایران عزیمت کرد.[۱۰] در چنین شرایطی بود که فرمان تیمور لنگ و جانشینانش ارزش و اعتبار خود را از دست داد.

هر چند فرچ محقق آلمانی، در بیشتر موارد به شرفنامه استناد می‌نماید، با این حال این رویداد را غلط ثبت کرده، اظهار می‌دارد: «پس از مرگ حاجی شرف فرزندش میر شمس‌الدین فرمانروای بدلیس شد.» در شرفنامه از عزیمت او به ایران سخن به میان آمده اما اشاره‌ای به باز گشتش نشده است.

فرچ حتی تاریخ رویدادها را هم اشتباه ثبت کرده است. حاجی شرف را که در اوایل قرن (۱۵م) فرمانروای بدلیس بوده، با امیر شرف خان فرزند میر شمس‌الدین که در اواسط قرن (۱۶م) در قید حیات بوده، اشتباه گرفته است، چنین به نظر می‌رسد به علت تشابه اسامی، فرچ دچار اشتباه شده باشد، از آنجا که بر اساس آداب و رسوم ملت کرد، بخصوص ایل روژکی، اسامی اجداد بر نوادگان گذاشته می‌شد، این احتمال وجود دارد، فرچ متوجه چنین قضیه‌ای نشده و با شک و تردید به نوشته‌های شرفنامه نظر افکنده است.

این موضوع در کتاب «تاریخ الکرد و الکردستان» محمدامین زکی هم مثل کتاب فرچ اشتباه ثبت شده است.[۱۱] علت این امر هم روشن است: محمد امین زکی به جای اینکه از شرفنامه که منبع اصلی تاریخ کردستان به شمار می‌رود استفاده نماید به کتاب فرچ استناد کرده و مستقیماً مطالب آن را به کتابش انتقال داده است. وی در بسیاری از تحقیقاتش از این کتاب استفاده کرده است. ما نیز بر اساس اسناد و

مدارکی که در اختیار داریم نظرات نویسندگان فوق را رد می‌نماییم. یکی از رویدادهای مرتبط با امیرنشین بدلیس که دقیقاً مورد بررسی و تحقیق قرار نگرفته، ورود قره‌یوسف قره‌قویونلو پس از مرگ تیمور لنگ (۱۴۰۵م) به آنجا و ازدواج دخترش با میر شمس‌الدین است. «مینورسکی»، نویسندهٔ مقالهٔ کرد در کتاب «دایرةالمعارف اسلامی» اظهار می‌دارد: «قره یوسف به کردستان عزیمت نمود و میر شمس‌الدین دخترش را به عقد او درآورد در نتیجه فرمانروایی او در کردستان تثبیت شد.»

رشید یاسمی هم که به مقالهٔ مینورسکی استناد کرده نظر او را تکرار می‌نماید. محمدامین زکی هم در جلد اول کتابش این رویداد را عیناً مانند نویسندگان فوق تکرار کرده است. اما در جلد دوم کتاب «تاریخ الکرد و الکردستان» که با نام «تاریخ الدول و الامارات الکردیه فی العهد الاسلامی» چاپ شده، اشتباهات پیشین را تکرار نکرده و رویدادها را دقیقاً بر اساس مآخذ نوشته است.

ما در بحث از این موضوع مانند مینورسکی، خواندمیر و بدلیسی معتقدیم که نه تنها میرشمس‌الدین دخترش را به عقد قره‌یوسف در نیاورده، بلکه این قره‌یوسف بوده که دخترش را به عقد میرشمس‌الدین درآورده و از او کمک خواسته است، لذا به استناد مآخذ می‌توان گفت این رویداد در کتابهای مینورسکی، یاسمی و محمدامین زکی درست ثبت نشده است. پس از مرگ میرشمس‌الدین، فرزندش میرشرف بر مسند فرمانروایی می‌نشیند. اما او بر خلاف پدرش شخصی کم کار، تنبل و بی اراده بود. در شرفنامه در این رابطه آمده است: «شب‌ها در خزینهٔ حمام می‌خوابید و روزها هم در قفس آهنی می‌نشست و می‌گفت اینجا جای مردان شجاع و دلیراست.» بدلیسی می‌گوید: «تمام دوران حیاتش را به بطالت و هرزگی سپری کرد و عمل قابل توجهی از او سر نزد تا در تاریخ ثبت شود.»

هنگامی که میر شرف چشم از جهان فرویست، فرزندش شمس‌الدین دوران کودکی را پشت سر می‌گذاشت. بدلیسی می‌نویسد: «امورات

اجتماعی امیرنشین توسط شاهم خاتون مادر شمس‌الدین اداره می‌شد.»

فرچ «شاهم خاتون» را «شاه خاتون» نوشته است. محمد امین زکی هم اشتباه او را تکرار کرده و شاه خاتون نوشته است. جای بسی تعجب است که هر دو نویسنده چنین وانمود کرده‌اند که این مورد را به استناد شرفنامه نوشته‌اند. اما نسخ موجود شرفنامه در «سن پطرزبورگ» و «قاهره» مادر شمس الدین را «شاهم خاتون» ثبت کرده‌اند. به نظر ما فرچ و محمد امین زکی در این باره که این زن نامش «شاه خاتون» و همسر شمس‌الدین بوده دچار اشتباه شده‌اند.

ایل روژکی به این خاطر که شاهم خاتون توان ادارهٔ درست بدلیس را نداشت از او گله‌مند بودند. به همین خاطر در سال (۱۴۰۳م) امیرنشین بدلیس میان نجیب‌زادگان روژکی تقسیم شد و میرمحمد آقا به فرمانروایی منطقهٔ اخلاط و عبدالرحمن آقای قوالسی هم به فرمانروایی موش منصوب شدند. در سال (۱۴۳۲م) «شاهم خاتون» جهان فانی را ترک گفت.(۱۲) برای مدتی شهر بدلیس دچار هرج و مرج شد. در این دوران، امیر شمس‌الدین با رسیدن به سن قانونی بر مسند فرمانروایی تکیه کرد. (۱۴۳۶-۱۴۳۲م) و در مدت کمی توانست بر اوضاع مسلط شود و به پیروزیهای چشم‌گیری دست یابد. او با کسب چنین پیروزیهایی به لقب «امیر شمس‌الدین مبارز» مفتخر شد. امیر شمس‌الدین در دوران صدارتش قوانین و مقررات اجتماعی خاصی وضع کرد.

پس از او فرزندش میر ابراهیم (۱۴۳۸-۱۴۳۶م) بر مسند فرمانروایی بدلیس نشست. دوران حکومت کوتاه وی توام با آرامش و عدم اختلاف و نزاع بوده است. پس از مرگ ابراهیم پسرش حاج محمد جانشین او شد. (۱۴۶۲-۱۴۳۸م) میرحاج محمد امیری سیاستمدار و زرنگ و کاردان بود. حتی در ادارهٔ حکومتش از قدرت و نفوذ حکومتهای همسایه بهره می‌برد. در بدلیس ساختمانهای بزرگی به نام میرمحمد وجود داشته که مرکز فعالیتهای اجتماعی بوده و به نیازمندان

و پناه‌جویان یاری می‌رسانده‌اند.

میر حاج محمد وصیت کرده بود پس از مرگش، فرزندش ابراهیم قدرت را بدست بگیرد. دوران فرمانروایی میر ابراهیم (۱۴۷۱-۱۴۶۲م) بدون جنگ و خونریزی ، با آرامش سپری شد. حسن بیگ بایندوری (اُزون حسن) که در سال (۱۴۵۳م) فرمانروای دیاربکر و ارمنستان بود توانست با شکست «قره‌قویونلو»ها در سال (۱۴۶۸م) برخی از امیرنشینهای کرد را به قلمرو خود بیفزاید و این بخاطر کینه‌ای بود که اُزون حسن از امرای بدلیس بدل داشت، زیرا امرای بدلیس با قره‌یوسف خویشاوند بودند.

ابوبکر تهرانی در این خصوص چنین می‌نویسد: «در سال (۱۴۶۹-۱۴۶۸م) اُزون حسن بسیاری از شهرها و قلعه‌های کردستان را به اشغال خود درآورد، سپس هزار سوار برای محاصرهٔ ولایات بدلیس اعزام نمود. بدلیسی در این باره می‌گوید: «اُزون حسن اشغال قلعهٔ بدلیس را به بیژن فرزند سلیمان بیگ واگذار کرد. پسر بیژن (بیژن اُغلو) مدت سه سال قلعه را محاصره نمود». محاصره به طول انجامید و اوضاع مدافعین قلعه رو به وخامت نهاد، امراض مسری، بسیاری از آنها را هلاک نمود. در شرفنامه در این زمینه نوشته شده: «از مدافعین قلعه تنها میرابراهیم و شش نفر دیگر جان سالم بدر بردند.»

به استناد مآخذ روشن می‌گردد، لشکر «آق قویونلو» ها با مقاومت جانانهٔ مدافعین قلعه مواجه شده است. ابوبکر تهرانی می‌نویسد.«در سال (۱۴۷۱م)، ازون حسن صاحب قران مجدداً سپاهی دو هزار نفری به فرماندهی سلیمان بیگ پرناک (بیژن اغلو) برای تسخیر قلعهٔ بدلیس اعزام کرد. محمود اغلو شاعر مداح سلیمان بیگ، مقاومت و پایداری جانانهٔ عشایر کرد بدلیس را در مقابل آق قویونلوها به نظم درآورده است.

«چ جار سەر بۆ سولەیمان نانەوێنن کوردی بەدلیسێ
رەگەز کوردیاری ئاورگێکە ئاوری هەر بئاییسێ*»

ترجمه از: هەژار

این جنگهای طولانی باعث تضعیف امیرنشین بدلیس در تمام زمینه‌ها شد. به همین علت میرابراهیم از روی ناچاری درخواست آتش‌بس نمود. بدلیسی می‌گوید: «حسن بیگ بعنوان اعلام آمادگی و برای عقد پیمان صلح انگشتری برای میرابراهیم فرستاد». اما ابوبکر تهرانی می‌نویسد: «هنگامی که امرای بدلیس به محاصره درآمدند میر ابراهیم یکی از همراهانش را با مادرش برای درخواست بخشش به نزد اُزون حسن فرستاد. صاحب‌قران با عفو آنها از محاصرهٔ بدلیس دست برداشت و موش را به محاصرهٔ خود درآورد».

به نظر ما هر دو مورخ اوضاع بدلیس را دقیق و درست ثبت نکرده‌اند، اما نقطهٔ اختلاف آنها در بیان رویداد بیشتر به خاطر تعصب و جانبداری از ملیتشان بوده است.

سرانجام دو طرف حاضر به انعقاد پیمان‌نامه شدند، میرابراهیم برای دیدار با ازون حسن به تبریز عزیمت نمود، در شرفنامه آمده: «دوازده نفر از امرای روژکی با جلال و شکوه همراه میرابراهیم به آذربایجان رفته‌اند.»

ازون حسن ، امیر ابراهیم را به قم فرستاد، ظاهراً او را به مقامی گمارده بود. اما در واقع به عنوان گروگان در آنجا از او مراقبت به عمل می‌آمد. پس از اشغال قلعهٔ بدلیس نزاع میان کردهای بدلیس و سپاهیان آق‌قویونلو همچنان ادامه داشت و حتی گروهی از کردهای بدلیس تحت نام حمایت از حسن علی بیگ (فرمانروای موش) به منطقهٔ موش حرکت کردند. ابوبکر تهرانی می‌نویسد: «صاحب قران به محض اطلاع از این خبر صوفی خلیل بکتاش را به منطقه اعزام کرد او هم با به اسارت

---

* ترجمه از کردی به فارسی :

سلیمان را نکرد خم سر، یکی از کرد بدلیسی   نژاد کرد چو با آتش شود همدم، نپرهیزد

درآوردن آنها چشمهایشان را از حدقه درآورد.»

بدین سان امیرنشین بدلیس از سال (۱۴۷۱ تا ۱۴۹۸م) تحت حاکمیت «آق‌قویونلو»ها قرار داشته است. در این دوران ایل روژکی چند بار دست به شورش زد، اما هر بار با شکست مواجه شد.

در سال (۱۴۴۷م) قدرت ازون حسن رو به ضعف نهاد و چون کردها نمی‌خواستند در برابر «آق‌قویونلو»ها سر تسلیم فرود آورند، با استفاده از وضع موجود مبارزات خود را شروع کردند. بدلیسی در این زمینه می‌نویسد: «یعقوب بیگ پسر حسن بیگ دستور داد میرابراهیم را خفه کنند.» او می‌پنداشت با از میان برداشتن میرابراهیم کردهای بدلیس سرکوب می‌شوند، اما تلاش او بی‌فایده بود و مبارزات ملت کرد رو به فزونی نهاد.

میر ابراهیم صاحب سه پسر به نامهای : حسن علی، حسین علی و شاه محمد بود. حسن علی و حسین علی از اوضاع آشفته آن زمان سود جسته، می‌خواستند فرمانروایی موروثی ایل را بار دیگر قبضه نمایند. آنان در سال (۱۴۹۵م) به کردستان مراجعت نمودند. ابتدا در حکاری اردو زدند و منتظر ماندند تا فرصتی مناسب پیش آید، اما شورش آسوریهای مقیم حکاری باعث شد طرح آنها به مرحلهٔ اجرا در نیاید. بدلیسی می‌نویسد : «در جنگ شیر عزالدین (امیر حکاری) با شورشیان آسوری حسن علی و حسین علی به قتل رسیدند.» پس از آن شاه محمد فرزند سوم میرابراهیم از قم به بدلیس عزیمت نمود. او با کمک و یاری ایل روژکی قلعهٔ بدلیس را تسخیر نمود و مجدداً به حقوق موروثی از دست رفته‌اش دست یافت.» (۱۵۰۰-۱۴۹۸م) شاه محمد همینکه اندکی بر اوضاع مسلط شد با دعوت عموزاده‌اش، شرف بیگ - که در ولایت اورفه (متعلق به ایل بختی) بود - به منطقهٔ موش آنجا را به او سپرد. اما حکومت شاه محمد زیاد طول نکشید. او در سال (۱۵۰۰م) درگذشت و فرزند کوچکش به نام ابراهیم وارث قدرت او شد. به همین خاطر ادارهٔ امیرنشین بدلیس به دست عبدالرحمن آقای قوالسی، نجیب‌زاده‌ای از ایل روژکی رسید.[۱۳] شیخ امیر بلباس که از

نجیب‌زادگان ایل روژکی بود از عبدالرحمن آقا رضایت نداشت و با او از در نیرنگ و فریب درآمد و مصمم شد، شرف بیگ امیر موش را به این ایالت دعوت کند. بدلیسی در این باره می‌نویسد: «حسودانْ و فتنه‌انگیزان رابطهٔ حسنهٔ عموزاده‌ها را به آتش کینه و نفاق تبدیل کردند.»

میرابراهیم با همدستی عبدالرحمن قوالسی نیرنگی بر ضد میرشرف طرح‌ریزی کرد. آنها مصمم بودند با کشاندن میر شرف به بدلیس چشمانش را از حدقه بیرون آورند. ولی شرف بیگ که از حیله و نیرنگ آنها اطلاع حاصل کرده بود از رفتن به بدلیس خودداری کرد در شرفنامه در این رابطه آمده که «میر ابراهیم چندین نامه برای شرف بیگ فرستاد ، اما میرشرف با رد درخواست او از رفتن به آنجا خودداری کرد.»

میرابراهیم این موضوع را دست آویز قرار داد و به منطقهٔ موش حمله برد، اما شرف بیگ با اطلاع از این ترفند به یاری طرفدارانش خود را برای جنگ مهیا کرد و به قلعهٔ موش رفت و با سنگر گرفتن در آن ، آمادهٔ دفاع شد. سرانجام جنگ میان دو گروه متخاصم شروع شد به علت حمایت و جانبداری ایل روژکی از شرف‌بیگ سپاه او پیروز شد. بدلیسی در این زمینه می‌گوید: «در کشاکش جنگ ایل روژکی از میرابراهیم جدا شده، به میر شرف پیوستند.»

میر ابراهیم و عبدالرحمن آقا، وقتی اوضاع را چنین دیدند درخواست آتش بس وانعقاد پیمان دوستی کردند. در نهایت دو طرف با ترک مخاصمه پیمان دوستی امضاء کردند. بر اساس این معاهده امیرنشین بدلیس و اخلاط به شرف بیگ و امیرنشین موش و خنوس به میرابراهیم واگذار شد. پس از انعقاد پیمان نامه میرابراهیم در قلعهٔ بدلیس جشن باشکوهی برای تشریف فرمایی میر شرف و گروهی از فرماندهان نظامی او برپا کرد، میرشرف هم با عده‌ای از نزدیکان مورد اعتمادش به قلعهٔ بدلیس وارد شد و مورد استقبال عموزاده‌اش قرار گرفت. اما این مودت و دوستی طولی نپایید. بدلیسی در این رابطه

می‌گوید: «در شب جشن ناگهان شیخ بلباس با چند شورشی دیگر وارد قلعه شدند و با پایین کشیدن میرابراهیم از تخت، او را به زندان افکندند. بدین‌ترتیب شرف بیگ بر مسند حکومت تمام آن نواحی تکیه زد».

میرشرف از سال (۱۵۰۱ تا ۱۵۳۳) بدون انقطاع فرمانروایی بدلیس را عهده‌دار بوده است. در تاریخ سیاسی بدلیس دوران حکومت او از دورانهای بسیار سخت و دشوار به حساب می‌آید. و این بدین علت بود که اختلاف میان ایران و عثمانی بر سر حاکمیت کردستان به نقطهٔ اوج خود رسیده بود.

در سال (۱۵۰۷م) هنگامی که شاه اسماعیل صفوی از دیاربکر مراجعت کرد. میرشرف به استقبال او رفت و مسئلهٔ پیوستن به دولت صفوی را به اطلاع او رساند.

بدلیسی در این زمینه می‌گوید: «هنگامی که شاه اسماعیل صفوی به قلعهٔ اخلاط رسید، میرشرف با جلال و شکوه از او استقبال به عمل آورد و تحف و هدایای گرانبهایی به او تقدیم داشت، شاه هم با دادن هدایای ارزشمندی به او مجدداً وی را به فرمانروایی بدلیس منصوب نمود. در همین سال هنگامی که شاه اسماعیل در خوی فصل زمستان را سپری می‌کرد. میرشرف باز هم همراه چند نفر از امرای کرد برای ملاقات شاه به آنجا رفت، شاه دستور داد آنها را دستگیر کنند و هر کدامشان را تحویل یکی از سران قزلباش دهند. میرشرف را تحویل امیرخان موصل‌لو داد. بعد شاه اسماعیل، هر کدام از سران قزلباش را در معیت لشکری روانهٔ مناطق مشخصی کرد. چاپان سلطان استاجلو را به بدلیس، دیو سلطان روملو را به منطقهٔ حکاری و یکان بیگ قوچ‌باشی تکلو را به جزیر اعزام نمود. بدلیسی در این باره می‌گوید: «ایل روژکی شش ماه تمام از قلعهٔ بدلیس دفاع کرد، اما چون از مراجعت میرشرف نا امید شدند قلعه را در اختیار چاپان سلطان گذاشتند.»

چاپان سلطان پس از تحویل قلعهٔ بدلیس در سال (۱۵۰۷م) کرد بیگ شرفلو [در متن اصلی «قورد بیگ» نوشته شده است. (ش.م)] را به

فرمانروایی آنجا برگزید و پس از آن به تبریز مراجعت کرد.

در همین سال حوادث زیادی در دربار صفوی به وقوع پیوست. به خصوص هجوم شیبک خان ازبک به خراسان، شاه اسماعیل را به لرزه درآورد. شاه از به اسارت گرفتن امرای کرد پشیمان شده بود. دستور داد آنها را آزاد کنند. اما قبل از آزادی از آنها می‌پرسید: امیر شما کیست؟ همهٔ آنها یکصدا جواب دادند: میر شرف و حاج خلیل. طبق نوشته‌های شرفنامه غیر از این دو، همه را آزاد کرد. این دو را در زندان نگه داشت و در لشکرکشی به خراسان آنها را هم با خود به آنجا برد.

در سال (۱۵۱۰م) شاه اسماعیل، میرشرف و ملک خلیل(۱۴) را در حالی که اسیر او بودند، روانهٔ خراسان کرد. محمد آقا کلهُک که جزو افراد ایل روژکی بود، به اردوی شاه نفوذ کرد و در فرصتهای به دست آمده برای ملاقات میر شرف، به چادر ترکمن‌ها می‌رفت. در طی این دیدارها نقشهٔ فرار او را برنامه‌ریزی کردند و در فرصتی مناسب، محمدآقا با استفاده از چند اسب، میرشرف را فراری داد و با خود به روستایی از توابع ولایت حکاری کردستان بازگرداند و موضوع را به اطلاع شیخ میرشرف بلباسی - یکی از نجیب‌زادگان ایل روژکی و از دوستان نزدیک میرشرف - رساند. او هم خبر بازگشت میرشرف را به اطلاع ساکنان مناطق تحت کنترل ایل روژکی رساند. میرشرف ضمن سازماندهی سپاهی دو هزار نفری از افراد ایل روژکی در معیت شیخ امیر بلباسی به بدلیس هجوم برد.

همچنانکه قبلاً گفته شد، کرد بیگ شرفلو در بدلیس، عادل جواز و ارجیش، کدخدای شاه اسماعیل بود وقتی مطلع شد که شیخ امیر بلباس با قشونی مرکب از دو هزار نفر قلعهٔ بدلیس را به محاصرهٔ خود درآورده است، همراه قزلباشهای منطقهٔ دیاربکر و ارجیش به سوی «شیخ میر» هجوم برد. در «گُک میدان» بدلیس دو سپاه با هم درگیر شدند. چیزی نمانده بود سپاه روژکی پیروز شود اما در اثر خیانت محمدبیگ باژوکی [در متن اصلی «محمود بیگ» نوشته شده است. (ش.م)] سپاه قزلباش به پیروزی دست یافت. بدلیسی در این خصوص می‌نویسد: «در این

جنگ روژکی‌ها شکست خوردند و شیخ امیر بلباس و فرزندش علی آقا، جامهٔ شهدا به تن کردند و مردانه در میدان کارزار جان به جان آفرین سپردند. سپاه قزلباش که شیخ امیر را «قره یزید» خطاب می‌کرد!!! جنازهٔ او و پسرش را در وسط میدان به آتش کشید.

میر شرف که گردش روزگار را بر خلاف مقاصد خود می‌دید، نسبت به آینده بسیار ناامید بود در آن زمان اختلاف میان ایران و عثمانی به مرحلهٔ شمشیرکشی رسیده بود. مولانا ادریس بدلیسی هم در جهت مصلحت حکومت عثمانی ضمن دعوت امرای کرد به همکاری، آنها را به شورش در برابر دولت صفوی تشجیع و تشویق می‌کرد. میرشرف که برای به دست آوردن حکومت از دست رفته‌اش به هر دری می‌زد، مصمم بود، از فرصت بدست آمده بهره جوید، لذا برخی از امرای کرد را با خود همراه نمود. در شرفنامه در این زمینه آمده، میرشرف همراه چند امیر دیگر نامه‌ای برای سلطان سلیم ارسال کردند و به اطلاع او رساندند که از این تاریخ به بعد تحت فرمان و اطاعت حکومت عثمانی خواهند بود. نامه توسط محمد آقای کلهُک و مولانا ادریس بدلیسی به دربار سلطان رسانده شد.

سلطان سلیم از این نامه خرسند شد و در حمله به آذربایجان، از وجود آنها استفاده کرد. بدلیسی می‌گوید: «.... در هجوم موفقیت آمیز سلطان، در منطقهٔ چالدران میرشرف هم حضور داشت.» در همان زمان عوض بیگ، برادر محمد خان استاجلو، فرمانروای دیاربکر، از طرف شاه اسماعیل به حاکمیت بدلیس گمارده شده بود. در شرفنامه در این زمینه نوشته شده که میرشرف پس از جنگ چالدران، در جنگ دیاربکر که میان دولت عثمانی و سپاه قزلباش به وقوع پیوست شرکت داشت. او در سال (۱۵۱۶م) امیرنشین بدلیس را از قزلباشها پس گرفت. بر اساس مآخذ ترکی، میرشرف هنگامی که متوجه شد شاه اسماعیل سپاه عظیمی از قزلباشها را برای یاری رساندن به قره‌خان والی دیاربکر روانه کرده، با پیشنهاد مولانا ادریس بدلیسی با امرای کرد متحد شد و سپاهی مرکب از چهارهزار سواره نظام از اخلاط به امیرنشین ارجیش

فرستاد این سپاه توانست ضربات مهلکی به سپاه متخاصم وارد آورد.

محمدامین زکی در این مورد نوشته : «که شاه اسماعیل صفوی در جنگ چالدران شکست خورد. شرف بیگ پرچم عثمانی را بر بام قلعه‌های خود برافراشت و برادرش خالدبیگ را که توسط شاه اسماعیل به حکومت آن امیرنشین منصوب شده بود بیرون راند.» بدلیسی درست بر عکس محمد امین زکی می‌گوید: «امیر بدلیس، خالدبیگ، برادر میر شرف نبود، بلکه پسر سواربیگ پازوکی بود.»

میر شرف فرمانده جنگ دیاربکر، محمد پاشا بیقلی را به پاس پیروزیش در جنگ با نامه‌ای به نزد سلطان سلیم فرستاد. او در این نامه به اطلاع سلطان رساند که با یاری و کمک تمامی امرای شجاع کرد دشمن را شکست داده است.

بعلت زیاد بودن فاصلهٔ زمانی حیات محمدامین زکی با دوران حیات میرشرف (۱۵۱۴م) ما هم بر این نظر هستیم که خالد بیگ برادر میرشرف نبوده است.

پیروزی سلطان سلیم در آذربایجان و کردستان باعث شد که امیرنشینهای کرد دچار اوضاع نابسامانی شوند و بالاجبار تحت حاکمیت سلاطین عثمانی درآیند. به عنوان مثال: امیرنشین بدلیس بر اساس قوانین ایلی به میرشرف سپرده شد. او در دوران سلطان سلیم و سلطان سلیمان غازی، بر این امیرنشین حکومت می‌راند ولی میر شرف به سبب وجود سیستم دیکتاتوری و حاکمیت قانون جنگل میان ترکها از اوضاع و شرایط حاصله، ناراضی بود. از سویی هم به دولت صفوی اعتماد نداشت تا مجدداً هم‌پیمان شود. در این شرایط حاکم آذربایجان اولمه تکلو با استفاده از وضعیت موجود بر ضد شاه طهماسب اول در تبریز علم استقلال برافراشت. قاضی احمد قزوینی ضمن بحث در مورد رویدادهای سال (۱۵۳۱م) می‌گوید: «اولمه تکلو در آذربایجان با سازماندهی هفت هزار نفر از طرفداران خود دست به شورش زد، اما با شکست مواجه شد. او ابتدا به سوی وان حرکت کرد، آنگاه به سرزمین روم (ترکیه فعلی) رفت.»

اولمه بندگی عثمانیها را پذیرفت، سلطان هم مجدداً او را برای جنگ آذربایجان اعزام کرد. بر اساس اطلاعات مآخذ، سلطان غازی سپاهی سی هزار نفری به فرماندهی فیل یعقوب پاشا در معیت اولمه، برای جنگ با میر شرف، امیر بدلیس و عمادیه روانه کرد.

سولاق زاده در این زمینه می‌نویسد: «اولمه تکلو به شاه پشت کرد و به دربار عثمانی پناهنده شد. سلطان هم او را با سپاهی بزرگ روانهٔ بدلیس کرد. وقتی تکلو خواست بدلیس را اشغال کند، شرفخان فرمانروای پیشین، که از طرف شاه به حکومت آنجا برگزیده شده بود، عدهٔ زیادی از اکراد را بدور خود جمع نمود و دست به دفاع زد، اما با پیروزی لشکر اولمه شرفخان کشته شد و سربریده‌اش را به دربار سلطان فرستادند».

جنگ میان اولمه و شرفخان - همانطور که مورخان ترک اظهار می‌دارند - به آسانی خاتمه نیافت. میرشرف برای مقاومت در برابر دشمن خود را آماده و مهیا کرد. در سال (۱۵۳۴م) با رفتن به تبریز از شاه طهماسب اول درخواست یاری کرد. شاه هم به او جواب مثبت داد، با پیروزی میرشرف در اولین جنگ اولمه هم مجبور به عقب‌نشینی شد. شاه طهماسب در مورد این درگیریها چنین می‌نویسد: «اولمه حلقه به گوش حکومت عثمانی شد. شرفخان فرمانروای بدلیس به نزد ما آمد و من هم نامه‌ای برای «خونکار»(۱۵) نوشتم و از آنها خواستم اولمه را تحویل ما دهند، ما هم شرفخان را به آنها باز می‌گردانیم، چرا به خاطر اولمه و شرفخان شاهان اسلام با هم درگیر شوند. اما سلطان این پیشنهاد را نپذیرفت.»

از مآخذ آن دوران روشن می‌شود که شاه طهماسب برای آزاد کردن ولایت بدلیس سربازان فراوانی بسیج کرد و در اندک مدتی توانست اولمه و فیل پاشا را از آن مناطق عقب براند.

بر اساس نوشته‌های نویسندهٔ شرفنامه امیرشرف به پاس این پیروزی یک پنجم محصولات بدلیس را به افراد شاه بخشید و به خاطر شأن و مقام شاه مراسم جشن باشکوهی در اخلاط برگزار کرد در این

باره در شرفنامه آمده، شاه با سپردن حکومت اخلاط به میرشرف، او را به لقب «خان» مفتخر و با صدور فرمانی شاهانه، فرمانروایی او را تنفیذ نمود.

«متن فرمان»

« چون مقصد اصلی و مطلب کلی شرف، عروج بر معارج اقتدار سلاطین عالیمقدار، و عز صعود بر مصاعد اختیار خواقین کامکار، رعایت و ترتیب جمعی است که با قدمهای استوار و سعی در میادین ارادت و اعتقاد، گوی تفوق و رجحان از امثال و اقران ربوده‌اند و به قدمت خدمت از اعیان خود سبقت جسته، رایت خدمتکاری و جان سپاری برافراشته، نقد وجود خود را نثار درگاه فلک مانند و سرمایهٔ ایثار درگاه عالم پناه ساخته باشند در این ولایت ایالت پناه، حکومت دستگاه رفعت پناه، قباب نصفت مآب - عمدةالامراء الکرام نقاوه الحکام العظام کمال الایالة و الامارة و السعادة و الدنیا والدین - شرفخان، از راه اخلاص و اطمینان تمام، پناه بدین خاندان ولایت آشتیان آورده و از دشمنان بیزاری جسته، تشبث به اذیال عاطفت و عنایت ما شده، زبان حال بدین مقال مترنم (نظم):

ما بدین در نه پی حشمت وجاه آمده‌ایم　　از بد حادثه به اینجا به پناه آمده‌ایم*

به شرف مجلس سامی مشرف شد، لاجرم مروت و مرحمت بی نهایت شاهی باعث تقویت و ترتیب او شده به مضمون بلاغت مشحون (نظم):

هر آن کز غم جان و از بیم جان　　بزنهار این خانه آرد پناه
اگر سر رود در سر کار او　　ندارم روا رنج و آزار او

* دیوان حافظ شیرازی غزل ۳۶۶ بیت اول (م.ج)

آن ایالت پناه را در ظل ظلیل دارای امنیت زیاد، جای داده، به رتبه خانی سرفراز نموده، اسم او را بـه «شـرفخان» نـامگذاری نـمودیم. و تقدیم تواجیان دیوان اعلی را بدو تفویض فرمودیم. در سلک خانان و امرای ذی‌شأن درگاه معلی منخرط گردانیدیم و منصب امیر الامرایی و فرمانروایی جمیع امراء کردستان به او رجوع نـموده، ایـالت بـدلیس، اخلاط، موش، خنوس با توابع و لواحق و سایر جاها کـه تـاغایت در تصرف امیر - مومی‌الیه - باشد از مـمالک مـحروسهٔ نـواب هـمایون ماست، دانسته بدان ایالت پناه ارزانی داشتیم و زمام حل و عقد و قبض و بسط مهام ملکی و مالی آنجا را به قبضهٔ اقتدار او نهادیم تا هـمواره مکنون (الانسان عبیدالاحسان) منظور گردیده، اعتبار داشته در شاهراه خدمتکاری و جان سپاری ثابت قدم و در محافل حق شناسی و دولت خواهی راسخ دم بـاشد. به نـوعی در اسـتحکام بـنیان یک جـهتی و نیکوبندگی کوشد تا حکام و ولایات اطراف و اکـناف را نـصب‌العـین گشته روز به روز درجه و اعتبارش مرتبهٔ اعلی یابد. سبیل امراءکرام و کلانتران و رهبران کردستان، آن که خان مـزبور را امـیرالامـرای خـود دانسته، مراسم متابعت و موافقت به جـای آورنـد. اصـلاً دقـیقه‌ای از دقایق اطاعت مشارالیه فوت و فروگذاشته نکنند و به جار و احضار او - مومی‌الیه - حاضر شده اظهار لوازم دولت خـواهـی نسـبت بـه دولت روزافزون به اهم وجوه نمایند. کلانتران، ملکان، کدخدایـان، رعـایا و مقیمان، عموم ساکنان ولایت مذکور، توشمالان الوسات و حیوانـات متعلق به آن جاها باید که ایالت پناه، مشارالیه را حاکم و صاحب تیول آن محل‌ها دانسته، اوامر او را مطیع و منقاد باشند. از سخن و صلاح او بیرون نروند. وظیفهٔ ایالت پناه -مومی‌الیه - آن که با رعایا و متوطنان آنجا به نوعی سلوک نماید که از قوی به ضعیف حیفی و مـیلی واقـع نشود و از جوانب بر این جمله روند. و چون به توقیع رفیع منیع اشرف اعلی موشح و مزین گردد، اعتماد نمایند. کتبت بالامرالعالی اعلی الله تعالی و خلد بقائه لایزال مطاعاً و میلغاً و منیعاً فی عشرین شهر صفر ختم بالخیر و الظفر سنة تسع و ثلاثین و تسعمئة» [متن اصلی فرمان، به

زبان فارسی ، شرفنامه صفحه‌های ۵۵۱ الی ۵۵۳].

در سال (۱۵۳۲م) پس از آنکه شاه طهماسب، شرفخان را به فرمانروایی کردستان منصوب کرد، او هم فرزندش شمس‌الدین را در رکاب شاه به آذربایجان اعزام نمود.

در همان دوران عبیدخان ازبک، خراسان را مرکز تاخت و تاز خود ساخته بود و هر از گاهی به آنجا یورش می‌برد. شاه خود را برای جنگ با او مهیا کرد و صلاح را در آن دید که میر شمس‌الدین را به ولایت بدلیس برگرداند و چون این احتمال وجود داشت که آذربایجان همچون گذشته از سوی عثمانی مورد تجاوز قرار گیرد، شاه طهماسب با ارسال نامه‌ای شرفخان را مسئول حراست از مرزهای آذربایجان نمود. همچنین عده‌ای از سوان قزلباش از جمله : «هلهل سلطان عرب گیرلر»، «اویس سلطان پازوکی»، «اجل سلطان قاجار» و «امیربیگ محمود موسی سلطان فرمانروای تبریز» را به یاری شرفخان فرستاد.

بر اساس نوشته‌های بدلیسی، شاه در صورت لزوم و بنا به صلاحدیدش، فرماندهان مذکور را به اطاعت از شرفخان، وا می‌داشت.

شاه پس از ردیف کردن کارها، به طرف خراسان عزیمت نمود. بدلیسی در این مورد می‌نویسد: «پدرم میرشمس‌الدین این رویدادها را برایم بازگو می‌نمود. هنگامیکه از تبریز بازگشت، شاه به او گفت: به اطلاع شرفخان برسان، تا زمانی که از خراسان مراجعت ننموده‌ام، به هر وسیلهٔ ممکن، از درگیری با عثمانی‌ها خودداری کند. چون اولمه با او دشمن است با سخن‌چینی و نمامی می‌کوشد عثمانی‌ها را علیه او به جنگ بکشاند». اما شرفخان بدون توجه به اندرزهای حکیمانهٔ شاه در صدد انتقام از امرای کردی درآمد که زمانی با اولمه و فیل پاشا همکاری کرده بودند.

به همین منظور با هجوم به امیرنشین «خیزان» اقدام به غارت آنجا کرد. این عمل شرفخان باعث شد بسیاری از امرای کرد، که بعضی از آنها از نجیب‌زادگان ایل روژکی بودند، با جدا شدن از شرفخان به اولمه بپیوندند. بدلیسی در شرفنامه نام این عده را ذکر کرده و از آن جمله به

بداق کسیانی، ابراهیم آقای بلباس، قلندر آقا و درویش محمود اشاره کرده است. این رویداد که در تاریخ سیاسی بدلیس از اهمیت خاصی برخوردار بود، این بهانه را به دست فیل پاشا و اولمه داد تا مجدداً در سال (۱۵۳۳م) با یک قشون ۱۰ هزار نفری به بدلیس حمله کنند. در آن دوران شرفخان فقط پنج هزار نفر نیروی نظامی در اختیار داشت.

او طبق سفارش شاه طهماسب می‌خواست از سران قزلباش کمک بگیرد، اما نجیب‌زادگان روژکی - که این درخواست را برای خود کسر شأن می‌دانستند - حاضر به همکاری با او نشدند و در جلسه‌ای که به همین منظور تشکیل شده بود. سید علی پورتافی [احتمالاً پرتوی باشد (ش.م)] یکی از ریش سفیدان ایل روژکی، اظهار داشت: «اگر روژکی‌ها بر ضد اولمه وارد عمل نشوند، من تمامی مسیحیان ولایت بدلیس را علیه او خواهم شوراند و حتماً در جنگ به پیروزی خواهم رسید.» نویسندهٔ شرفنامه، سخنان پورتافی را فاقد ارزش دانسته است. لذا شرفخان بر اساس تصمیم مجلس با قشون پنج هزار نفری به استقبال دشمن نیرومند رفت. در شهرک «تایتیک» دو سپاه متخاصم در برابر هم صف‌آرایی کردند، در اولین هجوم، شرفخان زخمی شد. در همین اثناء، امیر بیگ محمودی که اوضاع را نابسامان دید با خیانت به نیروهای خودی، با اولمه متحد شد. سرانجام در این جنگ شرفخان شکست خورد.

بر اساس نوشته‌های بدلیسی در این جنگ که یک روز به طول انجامید(۱۶)، ۷۰۰ نفر از افراد سپاه شرفخان به قتل رسیدند، که نزدیک به ۵۰۰ نفر از آنها از نجیب‌زادگان روژکی بودند. شرفخان هم به علت کاری بودن زخمش، جان سپرد. در زمینه مرگ او که در تاریخ بدلیس نقشی مهم ایفا کرده، علاوه بر شرفخان، در مآخذ دیگری هم توضیحاتی مفصل راجع به آن نوشته شده است. شرفخان به مدت سی و سه سال فرمانروایی کرد و در این مدت در بدلیس، مدرسه، پرورشگاه (خیریه) و چندین باب مغازه و یک تالار دو طبقه و..... تأسیس کرد.(۱۷)

مطالبی که در شرفنامه و سایر منابع در بارهٔ دوران حکومت شرفخان در بدلیس، ذکر شده با هم همخوانی ندارند. به عنوان نمونه شمس‌الدین سامی نویسندهٔ «قاموس» با اعلام اینکه مطالبی که او نوشته عین حقیقت است،(۱۸) اظهار می‌دارد: «شرفخان که ابتدا مطیع سلطان سلیم بود با پشت کردن به او به شاه اسماعیل متمایل شد. ولی در نهایت و در سال (۱۵۳۲م) مراتب اطاعت خود را، نسبت به سلطان سلیمان غازی ابراز داشته است.»

همچنان که قبلاً گفته شد، به استناد شرفنامه و منابع دیگر، شرفخان در ابتدا از شاه اسماعیل اطاعت نمود، بعد از آن مطیع سلطان سلیم و پس از او هم مطیع سلطان سلیمان غازی شد. اما در نهایت تحت امر شاه طهماسب درآمد.

قاضی احمد قزوینی در ارتباط با رویدادهای سال (۱۵۳۱م) می‌نویسد: «اولمه تکلو فرمانروای دیاربکر همراه فیل پاشا به شرفخان، امیر بدلیس و عمادیه که مالیات زیادی به دربار شاه می‌پرداخت، هجوم برد.» گنابادی هم در این زمینه می‌نویسد: «شرفخان کرد که وابسته به خاندان صفوی بود و سالانه مالیات زیادی تحویل خزانه شاه می‌داد به اطلاع شاه رساند که اولمه تکلو و فیل پاشاه به او حمله کرده‌اند.»

از نوشته‌های مورخین هم عصر شرفخان بدلیسی چنین استنباط می‌شود که قبل از هجوم اولمه تکلو و فیل پاشا به شرفخان، وی وابستهٔ دربار صفوی بوده است. اما بدلیسی در این زمینه نوشته که: «سی هزار نفر به فرماندهی فیل یعقوب با حمله به بدلیس، شرفخان را در تنگنا قرار دادند، او هم هدایای گرانبهایی برای سلطان فرستاد و مراتب اطاعت خود را نسبت به وی اعلام نمود، اما جواب مثبتی نشنید.» از نوشته‌های بدلیسی چنین برمی‌آید، که شرفخان هر زمان از ناحیهٔ دشمن احساس خطر می‌کرد با تردید و دودلی مراتب اطاعت خود را نسبت به حکومت عثمانی ابراز می‌کرد و در هنگام مواجه با خطر هجوم عثمانی با پیوستن به شاه طهماسب از او اطاعت می‌نمود.

بدلیسی با تبیین این موضوع می‌نویسد: «اولمه تکلو به علت دشمنی با شرفخان، سلطان غازی را علیه او تحریک کرد.»

چون این اطلاعات در شرفنامه ثبت شده و این کتاب هم اولین مأخذ تاریخ کرد به شمار می‌رود، مطالبش به حقیقت نزدیکتر می‌باشد. فرچ با تحریر تاریخ امیرنشین بدلیس، به استناد شرفنامه می‌نویسد: «شاه اسماعیل اول پس از مرگ شرفخان (۱۵۳۳م) خالد چولاق[۱۹] را بر حکومت کردستان گماشت.» اما بدلیسی در این رابطه نوشته که شاه اسماعیل صفوی خالد چولاق را در سال (۱۵۱۲م) به فرمانروایی کردستان برگزیده است. فرچ در این قسمت نه تنها رویداد ثبت شده در شرفنامه را به دقت بررسی نکرده، بلکه در ثبت تاریخ فوت شاه اسماعیل و شرفخان هم دچار اشتباه شده است. زیرا شاه اسماعیل صفوی در سال (۱۵۲۴م) و شرفخان در سال (۱۵۲۳م) جهان فانی را وداع کرده‌اند. همین مورخ ماجرای ازدواج شمس‌الدین «پسر شرفخان» را ظاهراً به استناد شرفنامه نوشته، اما در فهم آن دچار اشتباه شده است. او در این رابطه اظهار می‌دارد: «شرفخان از دختر علی بیگ ساسون تنها یک پسر داشته که نامش شمس‌الدین بوده است». سپس می‌گوید: «این پسر با دختر علی بیگ حزویی[۲۰] (علی بیگ ساسونی) ازدواج کرد.»

در این باره در شرفنامه نوشته شده: «میر شمس‌الدین که تنها پسر میرشرفخان بود، از دختر علی بیگ ساسون متولد شده و شرفخان دختر محمد بیگ حزویی را برای او خواستگاری کرده است.»

مشاهده می‌نمایید که اطلاعات موجود درکتاب «کرد» فرچ با مأخذ مورد استفاده‌اش «شرفنامه» تا چه اندازه قرابت و همخوانی دارد!!!

بر اساس تمام مآخذ آن دوران، تکلوها - که صفوی‌ها به کمک آنان به قدرت رسیدند - ترکمن هستند. ولی در کتاب «تاریخ آذربایجان» نوشته شده اولام [اولمه (ش.م)] بیگ یکی از امرای کرد بوده و در سال (۱۵۳۱م) بر ضد شاه طهماسب دست به شورش زده است. ولی اولمه تکلو را در ردیف کردها به شمار آوردن، درست به نظر نمی‌رسد.

آخرین دوران حکومت امیرنشین بدلیس با به قدرت رسیدن شمس‌الدین پسر میر شرفخان آغاز شد، اما فرمانروایی او زیاد به طول نینجامید، بدلیسی می‌گوید: «میر شمس‌الدین ابتدا به جای پدر بر مسند قدرت نشست. اما طولی نپایید، به علت جور و ستم سلطان سلیمان غازی موطنش را ترک گفت.»

اوضاع و رویدادهای آن دوران امیرنشین بدلیس و اخلاط به صورتی گسترده در منشآت السلاطین بیان شده است. در این کتاب آمده: «در سال (۱۵۳۵م) قلعهٔ بدلیس اشغال و غازی قران بیگ در آن مستقر شد.... در همین سال اولامه (اولمه) پاشا با ارسال نامه‌ای به اخلاط خواستارالحاق آن منطقه به مناطق تحت قلمروش شد. مادر شمس‌الدین فرمانروای بدلیس هم، کلید قلعه را تحویل اولمه داد.»

کاتب چلپی در این باره نوشته است: «در دوران فرمانروایی سلطان سلیمان، اخلاط که یکی از ولایات کردستان محسوب می‌شد، اشغال گردید.»

بحث اشغال امیرنشین بدلیس در سال (۱۵۳۵م) و استقرار حکومت عثمانی در آن و از دست دادن آن از سوی وارثان حقیقی‌اش، در مآخذ زیاد مشاهده می‌شود. این امیرنشین ۴۳ سال (۱۵۷۸ - ۱۵۳۵م) در اشغال بیگانگان بوده است. در سال (۱۵۷۸م) در دوران حکومت سلطان مرادخان سوم به شرفخان بدلیسی (نویسندهٔ شرفنامه) واگذار گردید. تاریخ سیاسی آن دوران بسیار نابسامان و آشفته بود. بدلیس و مناطق اخلاط، موش و خنوس توسط سپاه قزلباش به یغما رفت. حتی توسط شخص شمس بدلیسی هم چندین بار غارت شده است.

شرفخان در این رابطه می‌نویسد: «به علت اشتغال به نگارش شرفنامه به نفع فرزندم شمس‌الدین از حکومت کناره‌گیری نمودم.»

همچنین در زمینهٔ به فرمانروایی رسیدن شمس‌الدین فرزند میر شرفخان بدلیسی (۱۵۹۶-۱۵۸۸م) در شرفنامه اطلاعات زیادی به ثبت رسیده است. اما در ارتباط با کسانی که بعد از او به فرمانروایی رسیده‌اند باید به منابعی غیر از شرفنامه مراجعه شود. زیرا بدلیسی (در

مورد حکمرانان بعد از خود) فقط از پسر بزرگش، شمس‌الدین، صحبت به میان آورده است.

اسکندر بیگ منشی در زمینه رویدادهای سالهای (۱۶۰۶-۱۶۰۵م) چنین نوشته: «هر یک از امرای کرد که به دربار شاه عباس می آمد، حلقه به گوش حکومت صفوی می‌شد.» نویسنده می‌گوید: «ضیاءالدین خان فرزند شرفخان، فرمانروای بدلیس، از طرف شاه مورد تشویق قرار گرفت و به او اجازه داده شد به امیرنشینش بازگردد».

جلال‌الدین محمد، منجم یزدی، درکتابش با نام تاریخ عباسی، در ارتباط با رویدادهای سال (۱۶۰۸م)، اظهار می‌دارد: «شرفخان در سال (۱۶۰۸م) سپاهی از اکراد را به فرماندهی پسرش آیدن بیگ، برای غارت نخجوان اعزام نمود. اما با شکست مواجه شد.»(۲۱) احتمال دارد آیدن بیگ، هنگامی که شرفخان فرمانروای آن منطقه بوده، با آن مناطق آشنایی پیدا کرده باشد. به همین جهت فرماندهی سپاه از سوی سلطان عثمانی به او سپرده شد.

بر اساس مطالب نوشته شده در مآخذ روشن می‌گردد شرفخان غیر از شمس‌الدین که در شرفنامه از او یاد کرده صاحب دو پسر دیگر به نامهای ضیاءالدین خان و آیدن بیگ هم بوده است. اسکندر بیگ منشی در این رابطه می‌نویسد: «تکلوپاشا (محمد پاشا هم نامیده می‌شود) با دوازده هزار جنگجوی کرد به آذربایجان تاخت.» وی همچنین می‌گوید: «ضیاءالدین فرزند شرفخان، فرمانروای بدلیس، بدون توجه به سخنان پادشاه و بدون اجازهٔ او به امیرنشین خود بازگشت.» ژان باتیست تاورنیه جهانگرد فرانسوی در یادداشتهایش تحت عنوان «سفرنامهٔ تاورنیه» به مراجعه به کردستان و ملاقاتش با امیر بدلیس اشاره می‌کند. او در ارتباط با این امیرنشین نکات زیادی به رشته تحریر درآورده است*. تاورنه در مورد دیدارش با امیر بدلیس و تقدیم هدایا

---

* برای اطلاع بیشتر به مجلهٔ «انجمن علمی عراق، بخش کردی» سالهای (۱۹۷۹-۱۹۷۸م) مراجعه شود. (ش.م)

به هم دیگر و همچنین صرف قهوه با او بطور مفصل مطالبی نوشته است. این جهانگرد غربی هنگام بحث از اوضاع سالهای (۱۶۶۶-۱۶۳۲م) حتی نام فرمانروای آن زمان بدلیس را در کتابش ذکر نکرده، ولی ما این مباحث را در گشتنامهٔ اولیاء چلپی ، جهانگرد مشهور ترک قرن (۱۷م) به طور مفصل می‌خوانیم. بر اساس نوشته‌های نویسنده مذکور، در اواسط قرن (۱۷م) ابدال خان فرمانروای امیرنشین بدلیس بوده است. شخص نویسنده شاهد مصادرهٔ اموال و دارایی‌های ابدال خان از سوی احمدپاشا، والی وان، بوده و در این زمینه مطالب عجیبی نقل کرده است.

محمد مردوخ کردستانی یکی از مورخین معاصر می‌گوید: «شرفخان که در سال (۱۸۳۳م) فرمانروای بدلیس بود با اعلام یک قیام گسترده علیه ترکیه [عثمانی (ش.م)] خواستار استقلال سرزمینش شد».

بنا به گفتهٔ نیکیتین، امیرنشین بدلیس در قرون (۱۶ تا ۱۸م) در مقاطعی از تاریخ تحت سلطهٔ حکومت عثمانی نبوده است. حتی در اواسط قرن (۱۹م) زمانی که سلطان عثمانی قصد انهدام امیرنشینهای کرد را داشت، ابتدا (۱۸۴۹م) شرف بیگ امیر بدلیس را به استانبول فرا خواند، آنگاه امیرنشین بدلیس را ضمیمه خاک خود کرد. بر اساس نوشته‌های مورخین قرن حاضر، امیرنشین بدلیس در همان سال از طرف جانشینان شرفخان تقریباً به صورت خودمختار اداره می‌شده است.

تاریخ مربوط به سده‌های پایانی عمر این امیرنشین در کتاب محمد مردوخ آورده شده است. مردوخ در این مورد نوشته که در فاصلهٔ سالهای (۱۹۱۳ تا ۱۹۱۴م) ملاسلیم و شهاب‌الدین در ولایت بدلیس دست به شورش زدند ولی این قیام توسط عثمانی‌ها سرکوب گردید و ملا سلیم در بدلیس به کنسولگری روس پناهنده شد. با شروع جنگ جهانی اول قشون ترک با استفاده از فرصت پیش آمده کنسولگری روس را اشغال و غارت نمودند و ملا سلیم را هم اعدام کردند.

آری بدین ترتیب، تاریخ سیاسی امیرنشین بدلیس هم مانند سایر امیرنشینهای کرد در طول قرنهای گذشته تبدیل به تاریخ مبارزات استقلال طلبانه شده است. این مبارزات مسلحانه باعث شد، امیرنشین بدلیس با اوضاع اقتصادی نابسامانی دست به گریبان شود و استقلالش با مشکل مواجه شود. به همین علت این امیرنشین هم به درد سایر امیرنشین‌های دیگر کرد مبتلا گشته، استقلالش را از دست داد و به یکی از ولایات عثمانی تبدیل گشت.

«منشور فرمانروایی و ادارهٔ امیرنشین»

در قرون (۱۵و۱۶م) خاندان آوجاغلق در امیرنشین بدلیس همچون سایر امیرنشین‌های کردستان مسئول ممالک و مزارع مزروعی مناطق تحت کنترلشان بود که از اجدادشان به آنها می‌رسید. سیستم فرمانروایی در بدلیس هم به صورتی بود که بعد از فوت پدر، پسر بزرگ بر مسند قدرت تکیه می‌داد، کاری که در امیرنشین‌های دیگر هم مرسوم بود. وقتی فرمانروای جدیدی به حکومت می‌رسید، نجیب‌زادگان عشایر بدون وقفه با جلال و شکوه در مراسم بیعت شرکت می‌جستند و با دست‌بوسی فرمانروای جدید به نشانهٔ اطاعت، رسیدن به این مقام شامخ را به او تبریک و تهنیت می‌گفتند.

مقام والای فرمانروایی قبلاً به فرماندهان جنگاور، یا نجیب‌زادگان کردی سپرده می‌شد که در جنگها پیروز می‌شدند. این پایه و مقام هم تنها به نجیب‌زادگان عشایری می‌رسید که از تمامی جهات در مقابل عشایر دیگر از قدرت و نفوذ بیشتری برخوردار بودند. چون اکثر ساکنان امیرنشین بدلیس را ایل روژکی تشکیل می‌داد، در طول چند قرن فرمانروایی، بدلیس همچنان در دست آنها بود. تیره و ایلهای کوچک که در قلمرو یکی از امیرنشین‌ها زندگی می‌کردند، تنها در محدودهٔ ایل و طایفهٔ خود از حق دستور، امر و رأی برخوردار بودند.

اما رئیس ایل بزرگ حق داشت به تمامی ایلهای تحت قلمرو خود دستور دهد. به عبارت دیگر تمامی افراد ایلها می‌بایست از امر او تبعیت کنند. به همین علت این گروه از سران عشایر در حیات اجتماعی ملت کرد نقش مهمی را ایفا کرده و می‌توانستند مردم را به هر سمتی که بخواهند به دنبال خود بکشانند.

لذا مشاهده می‌شود، اساس و شالودهٔ نظام حکومتی امیرنشین

بدلیس توسط سران و نجیب‌زادگان ایلها و عشایر کرد آن مناطق پایه‌ریزی می‌شد. هیئت حکومت متشکل از مجلسی از نجیب‌زادگان بود. در این مجلس تنها نجیب‌زادگان حق شرکت، رأی و مشاورت و... را داشتند و گروه عظیم زحمتکشان عشایر از این حق بی‌بهره بودند. در این مجالس چنین مرسوم بود که تنها نظر شخصی فرمانروا بر کرسی می‌نشست و تأیید می‌شد و هر زمان فرمانروا لازم می‌دانست جلسهٔ شور تشکیل می‌گردید. دستور جلسه هم یا انعقاد پیمان آشتی و یا اعلان جنگ و خونریزی بود. در آن جلسه بزرگان ایل و نجیب‌زادگان به رایزنی و مشاوره می‌پرداختند و هر تصمیمی هم که اتخاذ می‌گردید می‌بایست تمامی سران و عشایر از آن اطاعت و پیروی کنند. حتی در مواردی مشاهده می‌شد، فرمانروا بدون توجه به نظریات سران و نجیب‌زادگان ایل، شخصاً با صدور رأی، آن را به مرحلهٔ اجرا درمی‌آورد. افراد گروهانها و گردانها از مسئولین مربوطه دستور می‌گرفتند و برای مصالحه و آشتی میان اهالی روستا و یا جمع‌آوری مالیات از کدخدا استفاده می‌شد.

در قرنهای (۱۵ و ۱۶م) در بدلیس منشوری بدین مضمون اجرا می‌شد: نیروی مسلح امیرنشین از اعضای ایل و عشایری تشکیل می‌شد که در قلمرو آن امیرنشین ساکن بودند و نیروی مسلح هر ایل هم توسط نجیب‌زادگان همان ایل کنترل و اداره می‌شد. فرماندهی کل نیروهای مسلح هم بعهده شخص فرمانروای امیرنشین بود. تعداد نیروی مسلح بدلیس مشخص نبود. چون در هنگام جنگ اگر خطری امیرنشین را تهدید می‌کرد، تمامی افراد ایل از کوچک و بزرگ به صفوف سپاه می‌پیوستند. در چنین موقعیت‌هایی روحانیون، طلاب و حتی زنان هم با به دست گرفتن اسلحه از امیرنشینشان دفاع می‌کردند. طبق نوشته‌های شرفنامه چنین رویدادهایی به کرات در امیرنشین بدلیس به وقوع پیوسته است.

نیروی مسلح امیرنشین‌های کرد قبل از دسترسی به سلاح گرم، از سلاح سردی چون: شمشیر، سپر و نیزه استفاده می‌کردند. اکراد بیشتر

از نیزه استفاده می‌کردند. گاهی اوقات امرا و نجیب‌زادگان کرد با بستن نیزه به خود، از آن به عنوان یک وسیلهٔ تزیینی استفاده می‌نمودند. ولی پادشاهان کرد بعدها از سلاح گرم استفاده کردند. بدلیسی در این مورد نوشته است: «شرفخان بدلیسی در سال (۱۵۲۳م) رستم بیگ، امیرحکاری، را با تفنگ از پای درآورده است.»

لذا حکومت ملوک‌الطوایفی کرد در قرون (۱۵ و ۱۶م) که در بدلیس بوجود آمده بود، از سویی استقلال موروثی اجدادشان و از سوی دیگر اعضای ایلها و عشایرشان را از خطر حفظ می‌کردند. به علت برخورداری فرمانروا از احترام و تکریم، تحت اوامر امیر بودن و انتساب به یکی از عشایر رسمیت خاصی پیداکرده بود. از این زاویه هم اگر به رویدادها بنگریم همین فرمانروایان در قرنهای بعد القاب شیخ و روحانی را هم به نام خود اضافه می‌کردند و بدین وسیله قدرت سیاسی و نفوذ دینی را برای خود محفوظ می‌داشتند.

زیربنای اقتصادی امیرنشین از ثروت و سامانی تشکیل شده بود که به شیوهٔ ارباب و رعیتی و استثمار زحمتکشان جمع‌آوری می‌شد. یا به عبارت دیگر همچنانکه «ف. ی. لنین» می‌گوید: «مالکین و خوانین از استثمار گروه زحمتکش و فقیر برای مصلحت خود آنها را به جنگ و نزاع وامی‌داشتند.»

«زمین‌داری و روش جمع‌آوری مالیات»

در قرون (۱۵ و ۱۶م) اهالی امیرنشین بدلیس به سبک زیر بـه امـر کشاورزی می‌پرداختند:

۱ - اقطاع
۲ - سیورغال و تیول
۳ - ملک
۴ - وقف
۵ - اراضی اختصاصی
۶ - اراضی عام‌المنفعه

اقطاع:

یکی از روشهای معمول کشاورزی در منطقه بدلیس «اقطاع» بود. در شرفنامه در این زمینه آمده است. «در قرن (۱۶م) در منطقه موش بیش از ۴۰۰ نفر با این سبک به کشاورزی مشغول بودند.»

اقطاع در قرون (۸ - ۷م) یعنی در دوران خلافت هم معمول بوده، اما به مرور تغییر پیدا کرد. در آن دوران مزارع به صورت اختصاصی به قشرهای مشخصی واگذار می‌شد. کشاورز حق دخل و تصرف در زمین را نداشت، حتی حق نداشت آن را در اختیار فرزندانش بگذارد. یعنی اقطاع روشی مشروط درکشاورزی محسوب می‌شد.

صاحب اقطاع مجبور بود قسمتی از محصولات کشاورزی را بـه عنوان مالیات به خزانه امیر تحویل دهد. مزارع اقطاعی در اوایل فقط به روستاییان ساکن آن مناطق واگذار می‌شد، اما بعدها در اختیار سران و امرا هم قرار می‌گرفت. در نهایت این امر باعث افزایش قدرت صاحبان اقطاع شد و توانستند زمین‌هایشان را در اختیار فرزندانشان قرار دهند.

اقطاع در ممالک همسایه کردستان هم رایج بود. شرفخان بدلیسی در شرفنامه در بارهٔ این روش از ملکیت سکوت اختیار کرده، اما تحقیقات نشان می‌دهد که در بدلیس و مناطق همجوار آن اقطاع اجباری که یکی از روشهای معمول و ساده‌ترین روش اقطاع آن زمان بود، مرسوم بوده است. چنین زمینهایی در برابر خدمات ارزشمند، به فرماندهان واگذار می‌شد.

در روش اقطاع جنگی، مالک اراضی مزروعی، امیران بودند. این روش در قرون (۱۵ و ۱۶م) از بین رفت. واضح است که در آن دوران «سیورغال»[۲۲] و «تیول» که شاهان و سلاطین به والی خود می‌بخشیدند، به جای اقطاع جنگی معمول شد.

سیورغال و تیول:

هر امیری که مزارع به سبک سیورغال در اختیارش گذاشته می‌شد، می‌بایست در شرایط ضروری (جنگ)، با نیروی مسلح به یاری فرمانروایی که سیورغال را به او بخشیده بود می‌شتافت. این روش در قرن (۱۵م) رواج زیادی داشت. مزارع سیورغال از نسلی به نسل دیگر به ارث می‌رسید. بعدها اراضی دیگری هم به سبک تیول بر مزارع امرا افزوده شد. تیول‌دار می‌بایست در خدمت حکومتی باشد که مزارع تیول را به او واگذار کرده بود. صاحب تیول حق داشت سهم مشخصی از مزرعه‌اش را دریافت نماید. همچنین انتقال یا به ارث رسیدن آن منوط به اجازهٔ سلطان بود. بعدها، ملکیت خاندان (اوجاغلق) مرسوم شد که فقط در اختیار فرمانروای امیرنشین‌ها گذاشته می‌شد. این شیوه بیشتر در مناطق ترک‌نشین معمول بود.

ملک:

به زمینهایی اطلاق می‌شد که در دست زمینداران بزرگ یا زارعین جزء بود. تمام محصول مزارع ملک - غیر از یک دهمی که به خزانهٔ سلطان واریز می‌شد - به صاحبش می‌رسید. صاحب ملک می‌توانست زمینش را بفروشد یا به اشخاص دیگر واگذار کند و یا به صورت ارث به

فرزندانش برسد.

همچنین صاحب زمین هر وقت می‌خواست آن را وقف می‌کرد. به استناد شرفنامه ملک شمس‌الدین، امیر بدلیس در سال (۱۴۰۷م) تعدادی از ساختمانهایش را وقف کرده بود.

مزارع موقوفه:

در قرون (۱۵و۱۶م) یکی از روشهای ادارهٔ اراضی «وقف» بود. وقف به مزارعی اطلاق می‌شد که به عنوان «باقیات الصالحات» به اماکن مذهبی، مساجد، تکایا، آموزشگاهها، مدارس و .... اهدا می‌شد.

در سالهای (۱۵۲۵ تا ۱۵۳۲م) شرفخان فرمانروای بدلیس، مؤسسهٔ خیریه‌ای بنا نهاد و آن را به اسم خود یعنی «شرفیه» نامگذاری کرد. به استناد شرفنامه، شرفخان برای تأمین منابع مالی این مؤسسه، روستاها، ساختمانها و مزارع حاصلخیز زیادی را وقف و کارمندانی (قیوم) را هم برای انجام امور مؤسسه و موقوفاتش استخدام کرده بود.

درآمد املاک موقوفه، بر اساس وصایای صاحب آن، برای مصارف مساجد و خانقاهها توسط روحانیون هزینه می‌شد. گروهی از روحانیون بخش اعظمی از درآمدهای املاک موقوفه را به حساب خود واریز می‌کردند. همچنین گروهی از همین روحانیون در مواردی املاک موقوفه را که بر اساس آیین اسلام حق تملک آن را نداشتند، تحت تملک خود درمی‌آورند و از بین همین افراد خرده مالکین جدیدی ظهور می‌کردند.

از اوایل قرن (۱۶م) گروهی از روحانیون، اختلاف مذاهب را دست‌آویز قرار دادند و به مزارع و موقوفه‌ها دست یافتند و در نهایت به خوانین ثروتمند و مدافع فرمانروایان تغییر چهره دادند.

اراضی اختصاصی:

این نوع از اراضی در اولین تقسیم کردستان (۱۵۱۴م) مشاهده می‌شود، سبکی که پس از اشغال کردستان توسط عثمانی‌ها، معمول شد. به استناد شرفنامه مزارع امیرنشین شاه ولدبیگ، فرمانروای

سلیمانیه که در ارتباط با قتل والیان سلطان به بی توجهی و بی تفاوتی متهم شده بود، اشغال و ضمیمهٔ املاک اختصاصی سلطان گشت.

تمام عواید و محصولات مزارع اختصاصی دراختیار خزانهٔ سلطان گذاشته می‌شد و در جهت اهداف و نیازهای او هزینه می‌گردید. این نوع املاک بصورت تام و کمال تحت تملک شاه یا سلطان بود و در مواردی هم اجازه داده می‌شد.

املاک عام المنفعه:

در امیرنشین بدلیس جنگها، با غارت میوه، مراتع و قرغ و مواردی از این دست جزو املاک عام‌المنفعه محسوب می‌شد.

در قرون (۱۵ و ۱۶م) در این امیرنشین و اطراف آن، املاک عام‌المنفعه بسیاری وجود داشته است. همچنین در منطقهٔ اخلاط باغبانی و زنبورداری معمول بوده است. بدلیسی در ارتباط با تنوع میوه‌های آن منطقه می‌نویسد: «سیب، گلابی و زردآلوی اخلاط نه تنها درکردستان بلکه در آذربایجان و ارمنستان هم شهرت دارند». وجود مراتع و قرغ‌های حاصلخیز اطراف موش و خنوس، سبب رونق دامداری شده بود. بدلیسی در زمینهٔ مراتع خنوس می‌نویسد: «در دوران اجدادم، مقدار زیادی از علوفهٔ این مراتع را ذخیره می‌کردند تا در صورت لزوم از آن استفاده کنند.» همچنین در منطقهٔ خنوس، اسب و مادیانهای عربی، که در آن دوران از ارزش ویژه‌ای برخوردار بود، پرورش می‌یافتند. از مطالب فوق آشکار می‌شود که در قرون (۱۵و۱۶م) درکردستان و امیرنشین بدلیس علاوه بر این املاک، زمینهای عام‌المنفعه هم وجود داشته است. بر اساس اظهارات برخی از مورخین بعد از سده‌های (۱۳و۱۴م) زمینهای عام المنفعه از بین رفته، اما به نظر ما در مناطقی که زندگی چادرنشینی معمول بوده، این نوع از املاک تا سده‌های (۱۸ و ۱۹م) همچنان وجود داشته است.

همچنین در این دوران در امیرنشین های کردستان، مزارعی تحت نام «تیمار و سنجاق» وجود داشته که شرفخان به صورت بسیار مختصر

در مبحث اجاغلق به آنها اشاره کرده است.

چون کردستان به خصوص ایالت بدلیس مرکز پرورش گوسفند بود و یکی از منابع اصلی درآمد آنجا را پرورش طیور و حیوانات تشکیل می‌داده، این منابع اقتصادی در درجه اول برای کردها و سپس برای نجیب‌زادگان عثمانی حائز اهمیت بوده است.

هنگام بررسی تاریخ کردستان و همچنین شرفنامه به عنوان منبع اصلی این تحقیقات در مواردی به اسامی نجیب‌زادگانی برمی‌خوریم که به وسیلهٔ دامداری و پرورش حیوانات ثروت زیادی به هم زده‌اند. شرفخان در این زمینه می‌گوید: «میر محمد فرمانروای جزیر بیش از ۱۲ هزار رأس گوسفند شیرده و ۱۰۰ هزار مرغ داشته است.» او در ادامه می‌گوید: «علاوه بر اثاث منزل و مزارع، دویست هزار سکه طلای عثمانی در خزانه‌اش وجود داشته است.» در منبع دیگری نوشته شده که جمشید بیگ فرمانروای «پالو» بیشتر از ده هزار گوسفند شیرده داشته است. این امیر هر سال سه هزار رأس قوچ را در حالی که به گردن هر کدام نعل اسبی آویزان می‌کرد، برای فروش به بازار حلب می‌فرستاد. قوچها را با نعلها به فروش می‌رساند. وزن نعلها تنها به اندازه بار چهل شتر بود.

به نظرم بدلیسی کمی اغراق کرده است. چون در آن دوران سود گوسفند و استفاده از آهن آلات به مرحله‌ای نرسیده بود که امیری بتواند سالانه بار چهل شتر اسب و قاطر به خارج صادر کند. از طرفی هم چون فعالیتهای اقتصادی کردستان بیشتر شامل پرورش حیوانات و زراعت بود، لذا مردم نیازمند نعل اسب بوده‌اند. به همین سبب این سخنان محتمل گمان می‌نماید.(۲۴)

خوانین و نجیب‌زادگان از حاصل تلاش زحمتکشان کرد به مراتب بیشتر از خود آنان بهره می‌بردند. این روند در اوایل قرن (۱۶م) باعث افزایش ثروت و سامان نجیب‌زادگان عثمانی شد و رفته رفته استثمار زحمتکشان کرد، از سوی عثمانی‌ها به اوج خود رسید. به استناد شرفنامه القاص پسر شهباز در برابر فرماندهان عثمانی و امرای بغداد

سر تسلیم فرود آورد و ضمانت کرد سالانه چهل هزار رأس حیوان به خزانه بغداد تحویل دهد.(۲۵)

بی‌شک چنین ضمانت هنگفتی سرمایه‌های سرزمینش را به نابودی می‌کشاند و اوضاع اقتصادی زحمتکشان را وخیم‌تر می‌کرد. فرمانروایان عثمانی حتی در امیرنشین‌های کردستان خود را مالک منابع زیرزمینی هم می‌دانستند.

در شرفنامه در این مورد آمده که تنها از نمک سفید و سرخ که از منطقه خنوس استخراج می‌شد سالانه ۴۰۰ هزار آقچه عایدشان می‌شد.

کارگزاران حکومت عثمانی در اواخر قرن (۱۶م) در منطقه خنوس دریاچه‌ای را به نفع دولت اجازه دادند که در آن ماهی به وفور یافت می‌شد. بدلیسی در این رابطه می‌نویسد: «در آن سال در این دریاچه ماهی وجود نداشت.»

روشن است پس از آنکه امیرنشین بدلیس همچون سایر امیرنشینهای کردستان تحت استیلای حکومت عثمانی درآمد اقتصاد آن فلج شد. اما این وضع نابسامان باز هم مالیاتهای سنگینی بر ملت کرد تحمیل می‌کرد.

«روش جمع آوری مالیات»

بدلیسی در شرفنامه در زمینه چگونگی اخذ مالیات اراضی مزروعی امیرنشین بدلیس و سایر امیرنشین‌های کردستان و روستاها توضیحی نداده، اما مطالب مختصری در بارهٔ شیوه‌های مالیات‌گیری در مناطق فوق آورده و به عنوان نمونه نحوهٔ مالیات‌گیری این مناطق در قوانین ازون حسن دیده می‌شود. چنین استنباط می‌گردد روش‌های معمول جمع آوری مالیات در ولایات عراق، فارس و آذربایجان، شامل کردستان هم می‌شد.

به استناد برخی مآخذ از آغاز فرمانروایی «آق‌قویونلو»ها یعنی سالهای (۱۴۷۶-۱۴۷۰م) قانون نامهٔ ازون حسن اجرا شده است.

در یکی از فرمانهای مالیات سیورغال[۲۶] که در سال (۱۴۹۸م) برای امیر اسفندیار بیگ کرد، والی اگیل، صادر شده، ۳۱ قلم مالیات ذکر شده است.

کتاب عمر لطفی باراکی تحت عنوان «قوانین اقتصاد کشاورزی و اساس مالیات‌گیری در امپراتوری عثمانی در قرون ۱۵ و ۱۶م» در سال (۱۹۴۷م) در استانبول به چاپ رسید. در مقدمهٔ این کتاب به قوانینی که در سال (۱۵۴۰م) در ارتباط با دیاربکر نوشته شده، چنین اشاره شده است: «تفصیل قانون نامهٔ ولایت دیاربکر از قوانین حسن پاشا استخراج گردیده است.»

بر این اساس از ربع سوم قرن (۱۵م) هر قانونی که توسط حکومت آق‌قویونلو در کردستان وضع می‌شد، در سراسر آن مناطق بدون چون و چرا اجرا می‌شد. طی ۲۹ سالی که امیرنشین بدلیس تحت حاکمیت «آق‌قویونلو» ها بود، از همین قوانین پیروی می‌شد.

همچنانکه قبلاً گفته شد پس از جنگ چالدران، تمام مالیاتهایی که

حکومت عثمانی از امارتهای کرد اخذ می‌کرد، به خزانه دیاربکر واریز می‌گردید. لذا می‌توان اظهار نمود منشور مالیات (قانون نامهٔ مالیات‌گیری که برای دیاربکر وضع شده بود) در تمامی امیرنشین‌های کردستان به اجرا در می‌آمد. روش اخذ تعدادی از مالیاتهایی که در قوانین ازون حسن آق قویونلو آمده، توسط علمای روسیه مورد تحقیق قرار گرفته است.

بدلیسی ضمن مقایسهٔ قانون‌نامه و سبک اخذ مالیات در عصر خویش می‌نویسد: «حسن بیگ پادشاهی دادگر بود.»(۲۷) وی در مورد دارایی افراد و اخذ مالیات قوانینی وضع کرد که هنوز هم پادشاهان عراق، فارس و آذربایجان به همان روش عمل می‌نمایند.

نویسندهٔ شرفنامه حسن بیگ آق قویونلو را فرمانروایی دادگر به حساب آورده و قانونْ نامه‌اش را پسندیده، چون دولت عثمانی پس از قرن (۱۶م) مالیاتهای هنگفتی بر کردستان تحمیل می‌کرد. به همین خاطر وقتی قوانین مالیاتی ازون حسن را بررسی می‌کند ذکری از کردستان به میان نمی‌آورد.

نویسندهٔ شرفنامه همچنین اشاره‌ای صریح و روشن به اتخاذ سیاست غلط عثمانی‌ها در قبال کردستان ننموده، حتی به شرح و بسط مالیاتهای هنگفت تحمیل شده بر کردستان نپرداخته و فقط به ذکر رقم کلی مالیاتها و برآورد آنها اکتفا کرده است.

باج و مالیاتهای اخذ شده از امیرنشین بدلیس شامل، تاغمه، خراج، سرانه (جزیه) هزینه‌های امورات دینی و آداب و رسوم باستانی، مالیات مراتع، ییلاق، قشلاق و.... بود.

تاغمه: از فروش صنایع ساخته شده توسط صنعتگران ، مالیاتی اخذ می‌گردید که به تاغمه شهرت داشت. تاغمه مستقیماً از صنعتگران گرفته نمی‌شد. بلکه از فروشندگان این صنایع اخذ می‌شد و میزان مالیات بستگی به ارزش کالا داشت. فرشهای قیمتی و اقلامی از این قبیل شامل مالیات تاغمه می‌شد. از این جهت تاغمه مانع رشد هنر صنایع ظریف می‌شد. از سوی دیگر اوضاع اقتصادی صنعت‌کاران را با

مشکل مواجه می‌کرد. چون با خرید ارزان کالای آنها توسط بازرگانان به طور غیرمستقیم، فشار مالیات بر دوش آنها سنگینی می‌کرد و آنها برای کیفیت کالا ارزشی قائل نبودند.

در قرون (۱۵ و ۱۶ م)، در شهرهایی که صنعت‌کاران در آن زندگی می‌کردند تاغمه یکی از منابع درآمد دولت به شمار می‌رفت. به همین علت امیرانی که کردستان را به اشغال خود درمی‌آورند در بعضی موارد فقط به اخذ مالیات بسنده می‌کردند. بدلیسی در این باره می‌نویسد: «امیر تیمور با فرمانروایی عزالدین شیر امیرحکاری، به این شرط موافقت کرد که مالیات تاغمهٔ شهر را به او پرداخت نماید». (۲۸)

خراج:

در اصل، مالیات مزارع را خراج گویند. و تمام زارعین اعم از مسلمان و غیرمسلمان مجبور به پرداخت آن بودند. طبق نوشته‌های بدلیسی در اواسط قرن (۱۶م) کارگزاران حکومت عثمانی از ساکنان غیرمسلمان موش هم خراج اخذ کرده‌اند. اما گنابادی معتقد است که مالیات خراج برای حراست از ایالت بدلیس اخذ می‌گردید. پس معلوم می‌شود که در قرون (۱۵ و ۱۶م) مالیات خراج در بدلیس، معمول بوده است.

سرانه (جزیه):

جزیه همزمان با گسترش آیین اسلام توسط اعراب، رواج پیدا کرده است. به عبارت دیگر اشخاصی که به آیین اسلام نمی‌گرویدند، باجی به نام سرانه پرداخت می‌کردند.

طبق نوشته‌های شرفنامه تمامی اشخاص غیرمسلمان در بدلیس، سالانه به ازای هر نفر ۷۰ آقچه می‌پرداختند. احمد راسم در این رابطه می‌نویسد: جزیه یکی از مالیاتهای اسلامی است و از مسیحیت وارد اسلام شده است.

در شرفنامه آمده که امیرنشین چرموک در سال (۱۹۱۱م) تحت حاکمیت دولت عثمانی بوده است. این امیرنشین به محمد بیگ -

وارث اصلی آن - واگذار شد به این شرط که جزیه مسیحیان ساکن آنجا را به خزانهٔ دیاربکر پرداخت نماید. بدلیسی در این زمینه می‌نویسد: «پیش‌نویس این فرمان که از سوی سلطان سلیم تهیه شده بود، توسط پدرش، سلطان سلیمان غازی لازم الاجرا شد.»(۲۹)

بدیهی است جزیه‌ای که از دوران خلافت اسلامی دریافت می‌شد همچنان به قوت خود مانده بود. در قرون (۱۵ و ۱۶م) در بدلیس و سایر امیرنشین‌های کردستان از غیر مسلمانان جزیه دریافت می‌شد.

مالیات امور دینی و آداب و رسوم:

این سبک مالیات‌گیری که در شرفنامه به آن اشاره شده در قوانین ازون حسن و در هیچ مأخذ دیگری ثبت نشده است. بدلیسی هم با بیان این نوع مالیات به صورت کلی، اظهار می‌دارد: «از آنجاییکه اهالی بدلیس از سرزمینهای اسلام، در برابر هجوم مسیحیان حراست می‌کردند، شاه آنها را از پرداخت مالیاتهای دینی عفو نمود.

به نظر ما تمامی مالیاتها تحت عنوان ضمانت در قرون (۱۵ و ۱۶م) بر اساس قانون حسن بیگ آق قویونلو از زحمتکشان اخذ می‌شد. هزینهٔ مراسم جشن‌ها و اعیاد مالیاتهای دیگری بودند که از مردم گرفته می‌شد.

مالیات قرغ:

در روزگار قدیم به بعضی از مراتع، قرغ گفته می‌شد. اگر ایلی از منطقه‌ای دیگر به آنجا می‌آمد می‌بایست از هر ۳۰۰ رأس گوسفند یک رأس به عنوان مالیات قرغ بپردازد. اما دامداران ساکن آن مراتع از پرداخت مالیات معاف بودند. به استناد مطالبی که در این زمینه در شرفنامه نوشته شده، در اوایل قرن (۱۶م) یکی از ایلات کرد به نام محمودی با تحریک دولت عثمانی به آذربایجان یورش برد و آنجا را غارت کرد. سلطان سلیمان غازی هم آنان را از پرداخت مالیات قرغ معاف کرد. بنا به اظهارات شرفنامه، این نوع مالیات برای مدت مدیدی اخذ می‌شد.

مالیات مناطق گرمسیر (قشلاق):

در اواسط قرن (۱۵ و ۱۶ م) مالیات مناطق گرمسیری، همچنانکه در قانون نامهٔ ازون حسن ذکر شده، در امیرنشین بدلیس اجرا می‌شد. این نوع مالیات از اشخاصی دریافت می‌شد که دامهایشان را به مناطق گرمسیر می‌بردند. میزان مالیات یک دهم تعداد گوسفندان بود.

بدین‌سان بعید به نظر نمی‌رسد که در قرون (۱۵و۱۶م) غیر از مالیاتهای ذکر شده در شرفنامه، مالیاتهای دیگری هم که در قانون نامهٔ ازون حسن به ثبت رسیده، اخذ شده باشد. مالیات تاغمه که زاییدهٔ نظام ایلخانیان بود در اوایل قرن (۱۶م) در کردستان، آذربایجان و ایران از بین رفت.

در حالیکه مالیاتهای سنگینی بر امیرنشین‌های تحت حاکمیت عثمانی تحمیل شده بود، شاه طهماسب اول، مبلغ ۳۰ هزار تومان مالیات تاغمه را به مردم بخشید. در این امیرنشین علاوه بر این مالیاتهای سنگین، مالیاتهای جدیدی هم وضع می‌شد. به استناد نوشته‌های نویسندگان ترک، در اواخر قرن (۱۶م) دولت عثمانی از هر خانواده ۴۰ تا ۶۰ آقچه تحت عنوان «مالیات خانوار» و از هر رأس گوسفند هم یک آقچه به عنوان «مالیات میش» دریافت می‌کرد. همچنین با استناد به موارد مذکور روشن می‌گردد جزیه که ابتدا از غیر مسلمانان گرفته می‌شد، بعدها و به علل مختلف از تمامی اهالی امیرنشین‌های کردستان اخذ شده است.

بر اساس معاهده منعقده بین امرای کرد و حکومت عثمانی در سال (۱۵۶۱م) هزینه‌های جنگی می‌بایست توسط اهالی کردستان تأمین شود. علاوه بر این لازم بود مالیاتهای سنگینی هم به خزانهٔ دیاربکر بپردازند. بدلیسی در این مورد می‌نویسد: «غیر از مالیات چهار هزار نفر مسیحی و مالکین موقوفات، مالیات منطقه موش به تنهایی ۱،۵۳۳،۳۲۴ آقچه عثمانی بود.» وی هم چنین مالیات منطقه خنوس را هم، برابر با مالیات موش ثبت کرده است. کاتب چلپی در این زمینه می‌گوید: «در دوران حکومت عثمانی و بر اساس دفاتر رسمی مالیات،

مالیات امیرنشین موش ۱۵ هزار دینار ثبت شده است».

بدلیسی و چلپی مالیات موش را، هم سنگ مالیات‌های دوران چنگیزخان برآورد کرده‌اند، آنگونه که حمدالله مستوفی نوشته است. بدلیسی موارد ذکر شده توسط حمدالله مستوفی را به دقت ثبت کرده، اما چلپی تغییرات نابجایی در آن به وجود آورده است.

به استناد شرفنامه در اواخر قرن (۱۶م) حاکم عثمانی، امیرنشین حکاری را با صد هزار فلورین برای بار دیگر به زکریا بیگ حاکم اصلی آن واگذار کرده است. لذا مشاهده می‌شود، هزینه‌های جنگهایی که حکومت عثمانی بر امیرنشین‌های کرد تحمیل می‌کرد اوضاع ملت کرد را بیش از حد دچار اختلال کرده و اقتصاد آن را به نابودی کشانده بود و ترکها با استفاده از اوضاع موجود، در قرن (۱۷م) از کردستان با نام ولایت سخن به میان آورده و حتی بعدها کلمات کرد و کردستان را به طور کلی از مکاتبات و محاورات حذف کردده ، آنها را ترکهای کوهی نامیده‌اند!!!

«صنعت و بازرگانی»

صنعت:

به استناد مآخذ قرنهای (۱۵ و ۱۶م) امیرنشین بدلیس جزو مراکز صنعتی محسوب می‌شد. در این زمینه در شرفنامه آمده است که در بدلیس غیر از بازرگانان آذربایجانی، ایرانی و ارمنستانی، بازرگانان روسی، چینی، بلغاری و هندی هم حضور داشته‌اند.[۳۰]

در آن دوران واحدهای صنعتی و بازرگانی فراوانی در امیرنشین بدلیس فعالیت داشتند. بدلیسی در شرفنامه آمار کارخانه‌ها و واحدهای بازرگانی را ۸۰۰ واحد ذکر کرده است. غیر از موارد ذکر شده در امیرنشین بدلیس در اواخر قرن (۱۶م) قریب یکصد باب مغازهٔ بزرگ، کارخانهٔ چرم‌سازی و تعداد زیادی ساختمان اداری بنیاد نهاده شده‌اند.

غیر از کارخانجات و واحدهای بازرگانی فوق‌الذکر، صنعت‌کارانی هم در منازلشان به تولید صنایع دستی و هنری می‌پرداختند که اکثریت آنها را زنان تشکیل می‌دادند. آنان ریسندگان و بافندگان قالی بودند، لذا در قرون (۱۶ و ۱۵م) زیربنای صنعت بدلیس را بافندگان فرش و قالی و وسایل چرمی و.... تشکیل می‌دادند. این گروه با هنرنمایی خود کالاهای زیبا و نایابی خلق کرده‌اند. همچنین کارگاههایی وجود داشته که از پشم و چرم، مواد اولیه کارخانه‌های پوشاک و کفش‌سازی را تأمین می‌کرده‌اند.

همچنین در امیرنشین بدلیس استادکاران ماهر اسلحه‌سازی، نیزه، سپر، نردبان قلعه‌گیری و.... درست می‌کردند. بدلیسی از ابوبکر آقای بایکی در قرن (۱۵م) به عنوان استادکاری ماهر و منحصر به فرد در امر نردبان سازی یاد کرده است.

در قرن (۱۶-۱۵م) در بدلیس، سپر در طرحهای گوناگون ساخته

می‌شد. همچنین در این امیرنشین وسایل پوششی و حفاظتی افراد نظامی از قبیل: کمربندهای نقره‌ای، کلاهخود و... ساخته می‌شد.

لذا آشکار می‌گردد که در قرنهای (۱۶-۱۵م) شمار صنعتکاران امیرنشین بدلیس به رقمی رسیده بود که می‌توانستند از آهن آلات، سپرهای مختلف و ابزار جنگی گوناگون بسازند. در بدلیس سازندگان شطرنج، قوطی‌های سیگار، صندوقچه‌های زیبا و نایاب و.... وجود داشته، همچنین ساخت بشقاب و کوزهٔ سفالی هم رواج داشته است.

روز به روز صنعت پشم و ابریشم در میان صنعتکاران امیرنشین بدلیس رواج می‌یافت، این روند به مرحله‌ای از شکوفایی رسیده بود که صنعتکاران بدلیسی تمام مایحتاج پوشاک اهالی منطقه را بدون نیاز به واردات ممالک دیگر تأمین می‌کردند. به همین خاطر «واسیلی نیکیتین» شهر بدلیس را در ردیف شهرهای صنعتی بشمار آورده است.

بازرگانی:

در قرون (۱۶-۱۵م) ابزار و مواد خام صنعتی توسط هنرمندان امیرنشین بدلیس مهیا شده، صادر می‌شد. ساکنان بدلیس با فروش چرم، فرش، ابریشم، پشم، روغن، پنیر و... به بازرگانان خارجی، از آنها اسلحه، پارچه‌های نفیس و وسایل تزئینی می‌خریدند.

هر ساله در فصل پاییز بازار خرید و فروش در امیرنشین بدلیس و سایر امیرنشین‌های کردستان بر پا می‌شد. چون آن فصل، زمان بازگشت ایلات و عشایر چادرنشین کرد از مراتع کوهستانی بود. به همین منظور بازار خرید و فروش کالا بسیار گرم می‌شد. در همان فصل بازرگانان خارجی وسایل و ابزار مورد نیاز اهالی را برای فروش به بازار بدلیس می‌آوردند و وسایل مورد نیازشان را از اهالی بدلیس می‌خریدند. در آن دوران خرید و فروش بیشتر به صورت پایاپای بود. این سبک داد و ستد برای تجار سایر ممالک بسیار سودمند بود. چون کالاهای خود را به بهای زیادی می‌فروختند، در مقابل کالای مردم را به قیمت نازل می‌خریدند. در همین زمینه در شرفنامه در ارتباط با پول ایتالیا، عراق،

ایران و عثمانی سخن به میان آمده و مشخص می‌شود معاملهٔ بازرگانان آن دوران در امیرنشین بدلیس نه تنها پایاپای نبوده بلکه خرید و فروش با اسکناسهای رایج این کشورها معمول بوده است.

در قرون (۱۵و۱۶م) در بدلیس و امیرنشین‌های دیگر کردستان خرید و فروش کالا نمی‌توانست فقط با پول رایج صورت گیرد. چون در کردستان دولت مرکزی مستقلی وجود نداشت تا سکه بزنند. لذا خرید و فروش بیشتر به صورت پایاپای بود به همین علت پول ایران و عراق[۳۱] در بازار بدلیس نقش عمده‌ای ایفا می‌کرد.

در همین قرون بازرگانان امیرنشین بدلیس کالاهای خودشان را به ممالک خارج می‌فرستادند و با تجار ایران، ترکیه، سوریه، مصر و عراق معامله می‌کردند.

در منشآت سلاطین در مورد بازرگانی بدلیسی که در قرن (۱۵م) برای تجارت به تبریز رفته بود، نامه‌ای از محمدبیگ - امیربدلیس - برای سلطان محمد فاتح فرستاده شده و در آن آمده: «یکی از بازرگانان سرزمین ما به نام سید بهاءالدین به قصد تجارت به آن منطقه (تبریز) رفته و همین که به تبریز رسیده جهان فانی را ترک کرده است. کارگزاران حکومت در تبریز بدون هیچ تحقیقی در زمینهٔ وضعیت او، وی را بدون وارث به شمار آورده و ۸ خروار ابریشم او را مصادره کرده‌اند. لذا از شما درخواست می‌شود که در ارتباط با این تاجر و دارایی او ما را یاری و راهنمایی فرمائید. [چون سلطان محمد فاتح، تازه قلعهٔ استانبول را اشغال کرده بود، دنیای اسلام برای او احترام خاصی قائل بود. واضح است محمدبیگ، امیربدلیس هم او را ولی امر مسلمین به شمار آورده که چنین درخواستی از او کرده است. وگرنه در آن دوران تبریز تحت کنترل و حاکمیت آق قویونلوها بود. بدلیس هم جزو مناطق مستقل و خودمختار به شمار می‌رفت و هنوز مورد هجوم آق قویونلوها واقع نشده بود. (م.جمیل)]

در اوایل قرن (۱۶م) صادرات و واردات امیرنشین بدلیس با هم برابری می‌کرد. اما این موازنه در اولین تقسیم کردستان به هم خورد و

مانند تمام امیرنشین‌های دیگر کردستان درآمدهای حاصل از صنعت و بازرگانی و.... در جهت منافع حکومت عثمانی بکار گرفته شد، این وضعیت باعث فلج شدن اقتصاد این امیرنشین شد.

تجارت و رابطهٔ اقتصادی با ممالک دیگر از دست تاجران کرد خارج شد و بازرگانان عثمانی و.... در این زمینه نقش اصلی را ایفا می‌کردند.

در اوخر این قرن بیش از یک و نیم میلیون رأس گوسفند از کردستان به استانبول انتقال داده شده است. بدین‌سان در اواخر قرن (۱۵م) و اوایل قرن (۱۶م)، پشم، ابریشم، قالی، چرم، توتون و.... که اساس صادرات کردستان و امیرنشین بدلیس را تشکیل می‌داد توسط دولت عثمانی نظارت و صادر می‌شد. «ژان باتیست تافرنه*» در «سفرنامه»اش آورده: «سود و بهرهٔ فراوان صادرات و واردات کالای کردستان عاید دولت عثمانی می‌شد.»

در قرون (۱۶-۱۵م) امیرنشین بدلیس در زمینه‌های گوناگون توسعه یافته و در بعد شهرنشینی و مدنیت هم در مقایسه با سایر امیرنشین‌ها شاهد رشد و شکوفایی بود.

---

* یا: تاورنیه

در امیرنشین بدلیس دانشمندان، روشنفکران و روحانیون زیادی پرورش یافته‌اند. به عنوان نمونه مولانا عبدالرحیم بدلیسی از جمله نامدارانی است که کتابی در ارتباط با منطق نوشته و نامش در شرفنامه ذکر شده است. شرفخان در مورد این فرزانه اظهار می‌دارد: «از آنجا که این شخص در علم منطق صاحب دقت، فراست و آگاهی فراوانی بود، در میان دانشمندان هم عصرش از شهرت زیادی برخوردار بود».

عالم دیگری از بدلیس که در علوم دینی و حدیث سرآمد بود، مولانا محمد برکلی (برقلعی) نام دارد. این شخص کتابهای زیادی در بارهٔ علوم فوق تألیف کرده است.

عالم بلند آوازهٔ دیگری از بدلیس «پیر شیخ نجم‌الدین» است که نام وی در ردیف علمای تراز اول ثبت شده است. حاجی زین العابدین در این باره می‌گوید: «ایالت بدلیس روحانیان و عالمان بلند آوازهٔ فراوانی داشته است.» او در میان این گروه از علما بخصوص از شیخ عمر[۳۲] (از خاندان شیخ نجم‌الدین) یاد کرده است.

در میان علمای تراز اول بدلیس مولانا حسام‌الدین بدلیسی و پسرش مولانا ادریس بدلیسی که در اواخر سدهٔ (۱۵م) و اوایل قرن (۱۶م) زندگی کرده‌اند. مورخ و شاعران نامی آن دوره بوده‌اند. مولانا ادریس بدلیسی نه تنها در شمار بزرگترین دانشمندان، شاعران و مورخین عصر خویش بود، بلکه از کارگزاران پر نفوذ حکومت و از سیاستمداران زبردست به شمار می‌رفت. وی مدتی در بارگاه آق‌قویونلو و زمانی هم در دربار عثمانی متصدی مشاغل مهمی بود. این شخص چند کتاب هم نوشته که از آن جمله می‌توان «هشت بهشت» را نام برد که تقریباً ۸۰ هزار بیت و در زمینهٔ قوانین خاندان عثمانی سروده شده است. در شرفنامه آمده است: «چون در این کتاب از قوانین و تاریخ زندگی هشت سلطان عثمانی سخن به میان آمده است هشت بهشت نامیده شده است».

ابوالفضل افندی فرزند ادریس بدلیسی[۳۳]، عالم و روشنفکر عصر خویش محسوب می‌شد. وی در بارگاه سلطان عثمانی مشاغل مهمی را

عهده‌دار بوده و در نیمهٔ دوم قرن (۱۶م) دیده از جهان فرو بسته است.

در میان علما و روشنفکران امیرنشین بدلیس در قرن (۱۶م) لازم است به نویسندهٔ کتاب «شرفنامه» شرفخان بدلیسی و هم عصرش محمد جان افندی اشاره و حیات آنها با دقت، بررسی و نوشته شود.

در کتاب شرفنامه از سید حسین اخلاطی که یکی از علمای بزرگ اخلاط بوده به صورت کاملاً اختصاصی سخن به میان آمده است. وی یکی از ستاره‌شناسان و ریاضیدانان مشهور آن دوره بوده است.

به استناد شرفنامه هنگامیکه هلاکوخان رصدخانهٔ مراغه را بنا می‌نهاد. از اخلاطی دعوت کرد تا نصیرالدین طوسی را یاری کند. او هم با فراست و علم زیادش در این مهم به کمک طوسی شتافته و کار را به پایان رسانده است. بر اساس نکات فوق روشن می‌گردد. این گروه از علماء و دانشمندان بلند آوازه در رشد و شکوفایی بدلیس و بسط روشنفکری و مدنیت نقش مهمی ایفا کرده‌اند. به خصوص تعدادی از مراکز علمی و روشنفکری که در قرون (۱۵ و ۱۶م) در امیرنشین بدلیس ساخته شده‌اند، بار دیگر بر حقایقی که در پی می آیند صحه می‌گذارد. شرفخان در این زمینه نوشته که در سال (۱۴۰۷م) بیمارستانی عظیم و چندین هتل و مراکز اسکان عمومی ساخته شده‌اند.

در سال (۱۴۴۴م) حاج محمد بدلیس، در عرض یکسال مسجد و آموزشگاهی بنا نهاده که در همان سال مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند. در بدلیس ۸ گرمابه، ۴مسجد و بیش از ۲۰ پل سنگی وجود داشته است.

در سالهای (۱۵۲۰ تا ۱۵۲۵م) شرفخان بدلیسی ، غیر از مکانهای اسکان عمومی آموزشگاهی به نام «شرفیه» و یک مؤسسهٔ خیریه هم ساخته است. همچنین از طرف شرفخان مدارس دیگری در محلهٔ «شمسیه» به نامهای «خطیبیّه»، «حاجی بیگیه» ، «ادریسیه» و «اخلاصیه» ساخته شده و در سال (۱۵۹۱م) مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند. بدلیسی در این باره می‌گوید: «این مدارس در حال حاضر توسط علما و دانشمندان اداره می‌شود و طلاب و محصلین زیادی در آن پرورش می‌یابند».

طبق نوشته‌های شرفنامه، آموزشگاه «شرفیه» از سوی مولانا

خضربیگ بابانی و آموزشگاه «اخلاصیه» توسط شمس‌الدین مولانا محمد شرانشی و آموزشگاه «ادریسیه» از طرف مولانا ملا عبدالله (مشهور به مه‌لا ره‌ش) و سایر مدارس هم توسط علما و روحانیون بدلیس اداره می‌شده‌اند.

همچنین با استناد به شرفنامه در اوایل قرن (۱۶م) ، شهر بدلیس ۵۰۰ طلبه، عالم و روحانی داشته است. واحدهای درسی آن دوره زیاد بوده و دروس معارف اسلامی، منطق، جبر، ستاره‌شناسی، تاریخ و... زیربنای نظام تعلیم و تربیت آن عصر را تشکیل می‌داده‌اند.

در امیرنشین بدلیس از میان رشته‌های هنری؛ موسیقی، نقاشی، خطاطی و شعر، رواج فراوانی نداشته است. بدلیسی در این مورد می‌گوید: «علمای کرد در زمینه‌های شعر، خطاطی، طراحی و.... که کلید استخدام و رسیدن به مقامهای بلند در دربار شاه و سلطان بشمار می‌رفت به مرتبه‌های بالا دست نیافته بودند».

کاتب چلپی در این باره می‌گوید: «در میان کردها علمای بلند مرتبه‌ای ظهور کرده‌اند اما در رشته‌های خطاطی، شعر و نگارش رشد چشمگیری نداشته‌اند.»

در قرون (۱۵و۱۶م) در بدلیس شمار زیادی از علمای مترقی و روشنفکر صاحب کتابخانه‌های شخصی، به تدریس اشتغال ورزیده بودند. به همین علت در این قرون درکردستان، امیرنشین بدلیس اولین مرکز صنعتی و بازرگانی و روشنفکری به شمار می‌رفت. بدلیسی ها توانستند این وضعیت را تا اواسط قرن (۱۷م) حفظ نمایند و مانع دخالت و نفوذ عثمانی در این زمینه شوند. اما دومین پیمان تقسیم کردستان در سال (۱۶۳۹م) میان حکومتهای ایران و عثمانی به امضاء رسید و از آن تاریخ به بعد فشار عثمانی‌ها بر امیرنشین‌های کردستان فزونی یافت. ابدال خان برای کاستن از فشارهای وارده بر امیرنشین مبالغ هنگفتی پول و کالا و... به عنوان هدیه - اما در واقع : باج - به بارگاه عثمانی ارسال کرد ولی به نتیجهٔ مثبتی نرسید. احمد پاشا والی وان با حمایت کردهای محمودی به بدلیس یورش آورد و تمام اموال و دارایی ابدال خان حتی کتابخانه‌اش را به تاراج برد. اولیا چلپی در این زمینه می‌گوید: «بیش از چهار هزار جلد کتاب ارزشمند و کمیاب

دست‌نویس این کتابخانه که اکثراً با جلدهای زیبا و منقش صحافی شده بود، معدوم شد.» طبق نوشته‌های اولیاء چلپی در کتابخانهٔ ابدال خان تعداد ۷۶ نسخه از کتابهای عربی و فارسی که با دست خط شخص ابدال خان نوشته شده بود و همچنین تعداد ۱۰۵ رساله از میان رفت. به همین علت، علم روشنفکری و مدنیت در قرنهای بعدی بر امیرنشین بدلیس تأثیرگذار بوده است. اما دخالت حکومت عثمانی مانع از بسط گسترش آن گردید.

لازم به توضیح است تاریخ امیرنشین بدلیس همچون سایر امیرنشین‌های کردستان شاهد مبارزات و قیامهای طولانی در برابر دشمنان بوده است. بدون شک چنین رویدادهایی اوضاع اقتصادی، اجتماعی و مدنیت این امیرنشین را هم مانند دیگر امیرنشین‌های کردستان دچار رکود و ضعف می‌کرد و مانع رشد و شکوفایی و همچنین مانع رسیدن به توسعه و استقلال بود. در این میان سیاستی که فرمانروایان بدلیس در قبال شرایط آن دوران اتخاذ می‌کردند. با اوضاع آن عصر سازگار بود. به همین علت این گروه از حکمرانان توانسته‌اند در مقاطعی از تاریخ، از استقلال و موجودیت امیرنشین موروثی و عشایرشان حراست نمایند.

در بررسی و تبیین تاریخ امیرنشین بدلیس به جایی می‌رسیم که تمامی قوانین ظالمانهٔ حاکم بر ملت کرد از سوی بیگانگان بر آنها تحمیل می‌شده است. میزان مالیاتهایی که توسط نجیب‌زادگان کرد، از امیرنشین‌های کردستان اخذ می‌گردید، بر دوش مردم سنگینی نمی‌کرد به همین علت مردم کردستان نه تنها در مقابل نجیب‌زادگانشان قیام نمی‌کردند بلکه در برابر هجوم بیگانگان از آنان حمایت و حراست می‌کردند و حتی در جنگهایشان حضوری فعال داشتند. یکی دیگر از علل حمایت افراد ایل از سران عشایر این بود که مقامشان به صورت موروثی از پدرانشان به آنها می‌رسید. امری که به مرور رنگ تقدس به خود گرفته بود و مردم احساس می‌کردند، اگر نسبت به آنها بی تفاوت باشند و در جنگها از آنان حمایت نکنند، مرتکب گناه خواهند شد.

در بررسی تاریخ کرد آشکار می‌گردد که سران عشایر تأثیر روحی عمیقی بر اعمال و رفتار مردم داشته‌اند. اگر اتفاقی می‌افتاد رئیس ایل

زادگاهش را ترک می‌کرد و تمامی افراد ایل هم به تبعیت از او کوچ می‌کردند. در شرفنامه در این رابطه آمده است: «سید حسین اخلاطی همین که احساس کرد چنگیزخان به قلمروش هجوم می‌آورد. سرزمینش را ترک کرد و به مصر عزیمت نمود. در جریان کوچ او، ۱۲ هزار نفر از افراد ایل با او همراه شدند. بدلیسی همچنین نوشته است. «امروزه، در مصر منطقهٔ بزرگی به نام محلهٔ «اخلاطی‌ها» وجود دارد».

در زمان شاه عباس اول ۱۵ هزار نفر از ایل پازوکی که در خدمت دستگاه حکومتی او بودند، با رؤسای ایلشان به شهر ورامین کوچ کرده‌اند.

روشن است علت کوچ عشایر کرد به کشورهای متخاصم نمی‌تواند تنها حفظ مرزها و تبعید اجباری آنها بوده باشد. بلکه در مواردی رئیس ایل با میل و رغبت خود با ترک زادگاهش به منطقهٔ دیگری کوچ می‌کرد. همچنان که در مأخذ آمده. بخش کثیری از روحانیون و علمای کردستان به خصوص گروهی از امیرنشین بدلیس کوچ کرده‌اند. در دربار سلاطین کشورهای ایران، ترکیه و عربستان که نسبت به کردستان توسعه یافته‌تر بودند، خدمت نموده‌اند.

اوضاعی که در طول چند قرن در سرزمین کردستان جریان داشت و اشاعه یافت مانع بزرگی در جهت کاهش توان و پتانسیل استعدادهای انسانی بشمار می‌رفت.

امیدواریم تحقیقات و بررسی‌های به عمل آمده، توانسته باشد شمه‌ای از اوضاع اقتصادی ، اجتماعی، صنعتی و تجاری، تعلیم و تربیت و مدنیت امیرنشین بدلیس و سایر امیرنشین‌های کردستان را روشن کند، چون تمام رویدادهای قرون (۱۵ و ۱۶م) در امیرنشین‌های کرد یا متأثر از مسائل خاصی بوده و یا اینکه رویدادی زمینهٔ پیدایش جریان دیگری شده است.

«حاصل کلام»

کتاب «شرفنامه»ی شرفخان فرزند شمس‌الدین بدلیسی بعنوان اولین تاریخ کرد و کردستان در قرون (۱۵ و ۱۶م) بشمار می‌رود.

بی شک در مآخذ فارسی، ترکی و عربی مرتبط با آن مقطع از تاریخ کرد و کردستان مطالب زیادی نوشته شده. اما هیچ کدام از آنها به اندازهٔ شرفنامه در این زمینه مطلب مفید ننوشته‌اند، زیرا این کتاب توسط کردی نگاشته شده که شخصاً شاهد اوضاع اقتصادی، اجتماعی و آداب و رسوم ملتش بوده و روی همین اصل «شرفنامه»ی شرفخان بدلیسی با سایر مأخذ مربوط به تاریخ کردستان اختلاف زیادی دارد و بسیار با ارزش‌تر است.

در این کتاب که به زبان فارسی نوشته شده، علاوه بر تاریخ کرد و کردستان در زمینهٔ اوضاع اجتماعی اقتصادی و سیاسی ایران، آذربایجان، ترکیه و .... اطلاعات مفیدی ثبت شده است. به همین خاطر نویسندگان و مورخین آسیایی و اروپایی که تاریخ این مناطق را مورد بررسی و تحقیق قرار داده یا می‌دهند شرفنامه را مأخذ با ارزشی دانسته و از آن به طور کامل بهره برده‌اند.

همچون مورخین سده‌های میانه برای بدلیسی هم ممکن نبود تا در نوشتن کتابش در برابر رویدادها اعلام موضع کند. به عبارت دیگر ایشان هم در زمینهٔ رویدادهای اجتماعی، سیاسی سده‌های گذشته و دوران حیات خود نتوانسته موضعش را صریح ابراز دارد. لذا در بیشتر موارد سکوت کرده و تاریخ و زمان وقوع رویدادها را بدون کوچکترین موضعگیری ثبت کرده است.

می‌توان او و مورخین هم عصرش را به علت حمایت از حکومت یا ثبت رویدادهای تاریخی به نفع حکومت عثمانی، در ردیف حامیان

نظام سلطه‌گر به حساب آورد.

بخشی از رویدادهای قرن (۱۶م) در شرفنامه مورد بررسی قرار گرفته‌اند. اما این تحقیقات در جهت خاصی بوده و ابعاد دیگرش در هاله‌ای از ابهام مانده است.

شرفخان شخصاً در اکثر جنگهای ششگانهٔ دولتهای ایران و عثمانی در قرن (۱۶م) شرکت داشته، اما در کتابش به علل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که منجر به وقوع این جنگها شده بود نپرداخته و حتی به آشوب و ناامنی‌هایی اشاره نکرده که در نتیجهٔ اشغال مناطق مسکونی صورت می‌گرفت و مانع بزرگی در راه استقلال و توسعهٔ ممالک آذربایجان، ارمنستان و گرجستان بود.

پس از اولین تقسیمات کردستان (۱۵۱۴م) شرفخان بدلیسی در شرفنامه در ارتباط با دیکتاتوری نجیب‌زادگان عثمانی و ظلم وستم، تاراج، رشوه‌خواری، مالیاتهای سنگین و... مواردی را ثبت کرده است. او در زمینهٔ شورش و قیامهای قرن (۱۶م) کردستان سخن به میان آورده، اما مثل سایر مورخین آن دوران این قیامها را سرپیچی، نافرمانی و یاغی‌گری نامیده است.

بدلیسی این قیامها را فقط از این دیدگاه بررسی کرده که تا چه اندازه از حقوق موروثی ریاست ایل دفاع کرده و آن را چگونه حفظ کرده‌اند.

اطلاعات و رویدادهای شرفنامه مسیری را هموار می‌سازد که از اوضاع امیرنشین‌های کردستان بیشتر آگاه شویم به خصوص با آداب و رسوم و روش زندگی ملت کرد آشنا گردیم. او همچنین ما را از تعدادی از رویدادها آگاه می‌سازد که در مآخذ دیگر به آنها برخورد نمی‌کنیم.

کتاب شرفنامه فقط شامل مباحث تاریخی نیست، بلکه مأخذی است مملو از اطلاعات پراکندهٔ مربوط به جغرافیای کردستان، زبان ، نژاد، آداب و رسوم، علما و روحانیون و روشنفکران کرد.

بدلیسی قصاید و ابیاتی از شعر شاعران هم عصر خویش در رابطه با موضوعات مورد علاقه‌اش انتخاب کرده و کتابش را با آن زینت بخشیده است به همین علت کتاب او از جهت فیلولوژی بسیار ارزشمند است و در این زمینه هم در ردیف مآخذ مهم جای گرفته است.

اگر بخشی از رویدادهای مهم نویسنده را کنار بگذاریم، می‌توان

گفت شرفنامه غنی‌ترین مأخذ چاپ شده در زمینهٔ تاریخ کرد و کردستان است.

در مورد تاریخ اجتماعی، اقتصادی و سیاسی امیرنشین بدلیس اطلاعات ارزشمند و مفیدی در شرفنامه وجود دارد. به علاوه نگاهی هم به سایر امیرنشین‌های کردستان دارد و راه را برای دست‌یابی به ذهنیت و آگاهیهای مفید در مورد آنها هموار کرده است.

در آخر می‌توان گفت: چون شرفنامه در زمینهٔ رویدادهای قرون (۱۵ و ۱۶م) سخن به میان آورده، در مقایسه با سایر مآخذ برای آگاهی و اطلاع از تاریخ کرد و کردستان نخستین و مهمترین مأخذ است.

«حواشی»

توضیح: اینکه کتاب پس از ترجمه در اختیار «ملا جمیل روژبیانی» گذاشته شد. ایشان هم حاشیه‌هایی بر آن نـوشتند. لذا حاشیه‌هایی که با نام «ج.ر» در پی می‌آیند مربوط به نامبرده است. (ش.م)

«حواشی مقدمه»

(۱) زادگاه رشیدالدین فضل‌الله (۶۴۵ ه‍ ق = ۱۲۴۷م) همدان بود و در همانجا هم تحصیل کرده است. ابتدا پزشک آباقاخان مغول بود. در دوران غازان خان به مقام وزیری ارتقاء یافت و در دوران «الجایتوخان» هم این سمت را حفظ نمود. یکی از کتابهای مهم او «جامع التواریخ رشیدی» است که جلد اول آن مربوط به خاندان مغول و جلد دومش در زمینهٔ تاریخ اسلام است. در ارتباط با ملت کرد مطالبی در آن یافت می‌شود. سایر کتابهای او عبارتند از:

۱) الاحیاء و الآثار ۲۴ جلد
۲) توضیحات مربوط به تصوف ۲۱ جلد
۳) مفتاح الفکر
۴) بیان الحقایق
۵) الرسالة السلطانیه
۶) لطایف الحقایق (جمیل روژبیانی)

علاوه بر موارد فوق مجموعهٔ «منشآت» او که مشتمل بر ۳۵ نامه است و برای افراد مختلفی نوشته شده، توسط محمد ابرقویی جمع‌آوری شده است.

(۲) هدف مجموعهٔ منشآت است. (ج.ر)

(۳) در کتاب فارسی چاپ مصر صفحه ۴۴۰ اشتباهاً نام این کتاب «زینة‌القلوب» نوشته شده. این کتاب باکوشش محمد دبیر سیاقی در سال (۱۳۳۶ ه‍ ق) منتشر شده است. (ج.ر)

(۴) در سال (۱۹۷۲م) در تاشکند از روی نسخه‌ای خوش خط افست شده. اما مباحث مفید و ارزشمندی در آن وجود دارد که شرفخان از آنها استفاده نکرده است. مثلاً صفحه ۲۳۱ و ۲۳۷ (ج.ر)

(۵) نویسندهٔ این کتاب - که در سال (۱۳۵۳ ه‍ ق) در تهران به چاپ رسید- «کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی» است. شرفخان از آن استفاده کرده اما از داستان زندگی نازخاتون امیر کردستان سخنی به میان نیاورده است. (ج.ر)

(۶) حافظ ابرو (شهاب الدین عبدالله) پسر لطف‌الله خوافی که در سال (۸۳۳ ه‍ ق) جهان فانی را ترک نمود، یکی از مورخین عصر تیمورلنگ است. چندین کتاب مشهور دارد: جغرافیا، ذیل ظفرنامهٔ شامی، تاریخ شاهرخ و ذیل جامع التواریخ رشیدی. اما امیرشرفخان نام او را ذکر نکرده است. (ج.ر)

(۷) تاریخ تولد و مرگ نظام‌الدین شامی مشخص نیست. این کتاب در سال (۸۰۴ ه‍ ق) نوشته شده و در بیروت به چاپ رسیده است. بیش از دوازده کتاب به نام ظفرنامه نوشته شده. امیر شرف نام این کتاب را در اثرش ثبت نکرده است. (ج.ر)

(۸) نام آن در شرفنامه آمده، احتمالاً جلال‌الدین خوارزمی توسط کردی به قتل رسیده. این کتاب به زبان ترکی نوشته و به فارسی برگردانده شده است. (ج.ر)

(۹) نام شهری در مازندران که امروزه شهسوار نامیده می‌شود. (ج.ر)

(۱۰) گویا نویسنده فراموش کرده که جمیل روژبیانی ۴۰ سال پیش این موضوع را از شرفنامه ترجمه کرده و سی و سه سال از انتشار آن می‌گذرد.

(۱۱) منظور منشآت فریدون بیگ (احمد فریدون بیگ توفیقی) است که اسناد و نامه‌های دولتی را جمع کرده و در سال (۱۲۸۲ ه‍ ق) آن را در دو جلد در شهر استانبول به چاپ رسانده است. این شخص کتاب دیگری به نام «نزهة‌الاخبار» دارد. (ج.ر)

(۱۲) این سخنان از آنجا ناشی می‌شود که عربها خود را به دو گروه اعراب عربی (اصیل) و اعراب مستعر به (عرب شده) تقسیم می‌کنند. (ج.ر)

(۱۳) در «مروج الذهب» و «التنبیه والاشراف» و کتابهای دیگری از این نوع، مطالب زیادی نوشته شده و متأسفانه هنوز هم اظهار می‌گردد! (ج.ر)

«حواشی بخش اول»

(۱) بر ضمایر مهر مآثر، فارسان میدان فصاحت و خواطر حقیقت مداثر، شهسواران عرصهٔ بلاغت مخفی و پوشیده نماند که روژکی لفظی فارسی است و بعضی املای آن را به «ج» و «ش» هم نوشته‌اند. اما روژکی در اصل عبارت است از «روژ» و «کی» که در آخر لفظ روژ واقع شده، کاف و یای وحدت است. مثل خواجگی و پردگی و.... و بعضی از فصحای بلاغت می‌گویند که کاف و یا در فارسی برای تصغیر هم آمده است و می‌تواند بود که املای جیم (چ) قاعدهٔ فصحای عرب باشد. که هر گاه «ژ» در لفظی باشد، «ج» درج می‌کنند و «شین» به مقتضای طبع بلغای کردی باشد* . شرفنامه صفحه ۴۶۷.

(۲) بر اساس مطالب شرفنامه این گروه، از اقوام قاضیانی بوده‌اند که از کوفه به ایران عزیمت کرده‌اند. (ش.م)

(۳) در اینجا نویسندهٔ کتاب دچار اشتباه شده. زیرا شرفخان نوشته است: «بیستم ذی القعده (۹۴۹ ه‍ ق) در سال توشقان (= خرگوش) در شهرک کهرود از توابع قم دیده به جهان گشوده و هنگامی که خانواده‌اش را ترک کرد در میان خانوادهٔ قاضیان کهرود منسوب به (القاضی شریح) –که در میان علما و دانشمندان بلند مرتبه بوده صفحه ۵۷۶ ، ۵۷۵ – پرورش یافت. در متن فارسی ذکری از زمان فوت مادر به میان نیامده و مشخص نیست نویسنده این مطالب را به استناد چه منبعی ذکر کرده است؟! (ج.ر)

(۴) این مورد هم اشتباه است. زیرا شرفخان نوشته: «در سایهٔ دعای خیر این بزرگواران از کودکی تا امروز که سنم از پنجاه سال گذشته و به شصت نزدیک شده، تمام عمرم همنشین و مصاحب علما و فضلا و دانشمندان بوده و هرگز از ملازمت آنها فاصله نگرفته‌ام. (صفحه ۵۷۶ متن فارسی) (ج.ر)

(۵) محمد بیگ همچنین دایی میر شرف است.

(۶) آزرده خاطر شدن شاه طهماسب از او ، در مآخذ ایرانی و عثمانی درج نشده است.

(۷) اسکندر منشی دو بار از شرفخان (نویسندهٔ شرفنامه) سخن به میان آورده است. مورد اول در صفحهٔ ۱۴۱ تحت نام شرفخان روژکی و مورد دوم صفحه ۳۴۰ که اشتباهاً او را داماد امیرخان موصل‌لو معرفی کرده. در حالی که شرفخان خواهرزادهٔ اوست. (ج.ر)

(۸) « سلطان قنبر بیگ » و «گوزبیگ لو»: این ها دو نام نیست بلکه هر دو یکی هستند و صحیح آن «سلطان قنبر بیگ گوزبیگ لو» است. این شخص در دوران شاه سلطان محمد و شاه عباس دو بار در سالهای (۸۸ تا ۹۹۰ ه‍ ق) و سال (۱۰۰۳ ه‍ ق) به گیلان عزیمت نموده است. پیروان طریقهٔ «صوفی نعمت اللهی» جزو طریقهٔ «سلطان پیر صوفی» هستند. وی در دوران شاه عباس یکبار به جنگ دربند و یکبار هم به جنگ مکریان رفته است. «عالم آرای عباسی» (ج.ر)

(۹) هژار مکری این دو بیت شرفنامه را به زبان کردی چنین ترجمه کرده است:

پیاوانێ کە کار بە دەستی خونکارانن   چاکیان ئەوەیە کە هەوری دوو بارانن

---

* چنین پیدا است که روزکی و روشکی و روجکی هیچ کدام صحیح نباشند. بلکه این کلمه در اصل روژکی بوده و به صورتهای فوق نوشته شده است. (هژار مکری).

«حواشی بخش دوم»

(۱) به همین علت «ضحاک» به «ضحاک ماردوش» شهرت دارد.
(۲) اکنون ویرانه‌های شهر بهار در مجاورت همدان مانده است.
(۳) یعنی میان دو دریاچه (آب).
(۴) شهر زور قسمتی از ولایت اردلان آن دوران است.
(۵) نوعی واگذاری زمین از سوی حکومت‌ها.
(۶) هر باطمان (باتمان) طلا معادل ۲/۹ کیلوگرم است.
(۷) بیش از هفتاد امیر کرد وابسته به علاءالدوله بوده‌اند.
(۸) خدا را یکی دانستن - به عبارت دیگر خدا یکی است و شریک ندارد.
(۹) این مورخ از تیرهٔ پازوکی و کرد است.
(۱۰) قایتماز بیگ برادر امیر موصل‌لو بیگ است.
(۱۱) گروهی از مورخین او را حکیم، ملا، شیخ، مولانا یا .... نامیده‌اند. ما همچون شرفنامه آن را ذکر کرده‌ایم.
(۱۲) دقه (اوقه یا وقیه) واحد پول سده‌های میانه است. گویا یک «دقه» معادل ۳۵ گرم طلا بوده است.
(۱۳) این کلمه که در مآخذ «فلری» و در کتابهای تحقیقاتی «فلرین» نوشته شده. واحد پول قرون میانی عراق بود. یک فلری معادل ۱۲ شاهی آن عصر ایران بود.
(۱۴) تقطیع اراضی میان نجیب‌زادگان به مرور بر تعداد خوانین می‌افزود.
(۱۵) در ترکیه زمینهای بزرگ را با «وجاغ» سرشماری می‌کنند.
(۱۶) «سنجاق» واحد شمارش زمینهای کم مساحت است.
(۱۷) گروهی از نویسندگان شیخ صفی‌الدین اردبیلی را کرد دانسته‌اند. در این زمینه احمد کسروی می‌گوید: «نسخه‌ای قدیمی از «صفوة الصفا»ی ابن بزار در دست است که در تبارنامهٔ شیخ صفی، فیروزشاه را چنین معرفی می‌کند. «الکردی السجانی پیروز شاه زرین کلاه» پیداست که السجانی غلط و یاخود ، دیگر شده از «السنجانی» یا «السنجاری» است. کوتاه سخن ما استنباط می‌کنیم اجداد شیخ صفی از کردستان و یا اکناف آن آمده‌اند.» احمد کسروی . شیخ صفی و تبارش. تهران (۱۳۲۴ ش = ۱۹۴۵م) .

میرزا عباسعلی مقاله‌ای تحت عنوان (Savelerin koden krine dair) در ارتباط با نژاد صفوی‌ها در بولتن خبری شماره ۱۵۸، صفحهٔ ۱۱ (نیسان سال ۱۹۷۶م) مطالب مفصلی در مورد کرد یا فارس نبودن شیخ صفی نوشته، سپس به خیال خود برای رد ادعای احمد کسروی شیخ صفی را ترک آذربایجان معرفی کرده و گویا در دوران پیری نژاد ترک پیدا کرده است.

(۱۸) ۱۰۰ درهم معادل ۱۰۰ گرم است.

(۱۹) ضیاء پاشا شاعر بلند آوازهٔ ترک هم عصر نامیق کمال است. (۱۸۸۱-۱۸۲۵م). او در آدانا متولد شده، از بنیانگذاران «قوانین انتظامی» و رهبر «عثمانی نو» بوده و همراه نامیق کمال در لندن روزنامهٔ «مخبر» و «حریت» را منتشر کرده است. همچنین از بنیانگذاران دستور زبان ترکیه محسوب می‌شود، کتب و دیوان شعر دارد.... «تارتوف» مولیر را به ترکی ترجمه کرده است. دیوانش در سال (۱۸۸۱م) پس از مرگش چاپ شد. (ACE - باکو).

(۲۰) امیر شرف نوشته است: «سن جان پولاد از ۹۰ سال گذشت و تقریباً یک قرن زندگی کرد. همچنان که گفته شده بیش از ۷۰ پسر داشته است. تعداد زیادی از پسرانش در همان سنین کودکی و نوجوانی جهان فانی را ترک کرده‌اند». شرفخان از حضور در جنگ و به قتل رسیدن آنها اظهار نظری نکرده، اما شمسی محمد از آن سخن به میان آورده است. (ج.ر)

(۲۱) در شرفنامه چنین آمده: «.... شاه طهماسب شخصاً بیست و سه نفر از درباریان آن تیره را به قتل رساند.» (ج.ر)

(۲۲) «افراد زیادی از اکراد چمشکزک .... تبعید شدند.» این سخنان در شرفنامه نیامده است. (ج.ر)

(۲۳) چون در اوایل دوران فرمانروایی او چند ماده قانونی وضع شده او را «غازی» یا «قانون» نامیده‌اند.

(۲۴) «حَزو» به ساسون هم شهرت دارد.

(۲۵) «وعده و وعیدهای دهن شیرین کن به ابراهیم بیگ و قاسم داد...» این عبارت در شرفنامه بدین مضمون آمده است: «.... ابراهیم بیگ را در قلعهٔ کلهوک مرکزوار در میان گرفتند و کار بر محصوران مضیق گردید. ابراهیم بیگ.... برادر خود قاسم آغا را نزد خسرو پاشا فرستاد که از سر جرایم او درگذرد. پاشا به شرط آمدن ابراهیم بیگ گناهان او را عفو کرد. اما ابراهیم بیگ وهم کرده، قرار به رفتن نداد. برادر دیگرش شیخ امیر را نزد امرایی که او را در محاصره داشتند، فرستاد..... سلطان قایل نگشته قاسم آقای برادرش را به عقوبت تمام کشت. به امرا حکم فرستاد که شیخ امیر.... را نیز به قتل آورده در محاصرهٔ قلعه اقدام نمایند.... شیخ امیر از این قضیه مطلع گشته..... فرار کرد و خود را به میانهٔ عشیرت حکاری انداخت و به جانب قزلباش رفت.... بعد از دو سال باز به روم (عثمانی) عودت کرده، شمشیر و کفن در گردن انداخته به عتبهٔ علیه سلطان غازی، سلیمان ثانی، رفت.» اصل شرفنامه صفحهٔ ۵۷۰ و ۵۶۹. (ج.ر)

(۲۶) در آن دوران حکومت لرستان در دست گروهی از اکراد بوده است.

(۲۷) عثمانی به فرماندهٔ نیروی انتظامی (میرلیوا) می‌گفتند.

(۲۸) خروار معادل ۱۲۰۰ کیلوگرم است.

(۲۹) «سلطان محمد سوم...» این موضوع در شرفنامه نیامده است. شخصی که توسط سلطان محمدخان سوم به قتل رسید، «فرهاد پاشا» بود نه «ابراهیم پاشا» در قاموس الاعلام: به سرگذشت سلطان محمدخان سوم مراجعه شود.

عدد شکار در معرض تلف درآمدند.» شرفنامه صفحهٔ ۵۵۸.

(۱۷) .... شرفخان در بتلیس آموزشگاهی.... صحیح آن : «.....و از خیرات و مبرات، جامع شریف و مدرسه ضعیف و زاویهٔ لطیف در نفس بدلیس ساخته، موسوم به شرفیه گردانید و قیصریه خان دو طبقهٔ عظیم بنا کرده، قرایای خوب و مزارع و دکاکین و طاحونه (آسیاب) معمور حاصل وقف ساخت و .... شرفنامه صفحهٔ ۵۶۱.

(۱۸) منظور حاج شرفخان فرزند ضیاءالدین پدر بزرگ شرفخان (نویسندهٔ شرفنامه) است که در دوران او شاه اسماعیل (۹۱۲ ه‍ ق = ۱۵۰۷م) و سلطان سلیم (۹۱۸ ه‍ ق = ۱۵۱۲ م) بر تخت سلطنت تکیه نمودند. شاه اسماعیل امیری شرفخان را تنفیذ کرد و علاوه بر مناطق تحت امرش مناطق دیگری را هم به بدلیس افزود. پس از این واقعه بار دیگر تمامی امرای کرد را به تبریز فرا خواند. چون ملک خلیل حصن کیف خواهرش را به گروگان گرفته و او را به عقد خود درآورده بود، تمامی سران کرد را به زندان افکند. کمی قبل از جنگ چالدران آنها را آزاد کرد. فقط شرفخان و ملک خلیل را در زندان نگاه داشت تا اینکه در جریان جنگ چالدران توانستند از زندان فرار کنند. شمس‌الدین سامی در این مورد هم دچار اشتباه شده حتی نام «شرف» را شریف ثبت کرده و این موضوع را در شرح بدلیس آورده نه در زمینهٔ سرگذشت شرف. (ج.ر)

(۱۹) فرچ که می‌گوید: فرمانروایی کردستان به خالد چُلاق سپرده شد، درست است. اما در سالهای (۹۱۲ و ۹۱۳ ه‍ ق) = (۱۵۰۷ و ۱۵۰۸م) نه در سال (۱۵۳۲م) چون خالد چلاق در جنگ چالدران (۹۱۸ تا ۹۲۰ ه‍ ق = ۱۵۱۲ تا ۱۵۱۴م) به قتل رسید.

(۲۰) امیرنشین حَزو به ساشن هم شهرت داشت. لذا علی بیگ ساسُنی همان علی بیگ حَزویی است.

(۲۱) شرفخان در سال (۱۶۰۴– ۱۶۰۳م) جهان فانی را ترک کرده است. بر این اساس در اظهار نظر جلال‌الدین محمد شک و تردید وجود دارد. (ج.ر)

(۲۲) برای اطلاعات بیشتر نک : (۲۲، ۲۷۲، ۷۴)*

(۲۳) برای اطلاعات بیشتر نک : (۲۴، ۱۸۲، ۲۲۱)**

(۲۴) در زمینهٔ اخبار (۹۲۰ ه‍ ق) – (۱۵۱۴م) نوشته است: شرفخان از ثروت جمشید بیگ پسر رستم بیگ «پالو» سخن به میان آورده که این سرزمینش را از لوث وجود قزلباشهای صفوی پاک کرده است. همچنین نوشته این امیر در سال، سی هزار قوچ از میان گوسفندانش جدا و به گردن هر کدام از آنها نعل اسبی آویزان می‌کرد و برای فروش به بازارهای حلب می‌فرستاد.

---

* منابع مورد استفادهٔ شمسی محمد اسکندر، در تألیف این کتاب.

** منابع مورد استفادهٔ شمسی محمد اسکندر، در تألیف این کتاب.

بدین سان نزدیک به چهل خروار (دوازده تن) نعل به بازارها فرستاد.» در ادامه شمسی محمد اسکندر با انتقاد از این خبر اظهار می‌دارد: «شرفخان اغراق کرده و....» واقعیت این است شرفخان در سال (۹۴۹ ه ق) = (۱۵۴۲م) در قم، یکی از شهرهای ایران، متولد شده و در سال (۹۹۶ ه ق) برابر با (۱۵۸۷م) به بدلیس مراجعت کرده است. اگر هم چنین رویداد اغـراق آمیزی را شنیده باشد، او مقصر نیست. (ج.ر)

هژار مکری مترجم شرفنامه به زبان کردی در صفحهٔ ۳۷۳ با نوشتن حاشیه‌ای بر این اغراق می‌گوید: خروار در فارسی و خروار در کردی ۳۰۰ کیلوگرم است. لذا ممکن است آن چهل، چهار، یا سی هزار، سه هزار باشد، و گرنه این موضوع صحت ندارد.(ش.م)

(۲۵) «القاص بن شهباز. یکی از امرای ماهدشت، می‌بایست هر سال چهل هزار رأس گوسفند به بغداد روانه نماید....» این خبر هم مانند خبر قبل مبالغه آمیز بنظر می‌رسد اما باز هم اشکال از کار شرفخان نیست. (ج.ر)

(۲۶) سال (۱۴۹۸م) = (۹۰۴ ه ق) در فرمان سیورغالی که برای اسفند یار بیگ کرد امیر اگیل صادر شده... به نظر من در این خبر «د. شمسی محمد» اشـتباهی روی داده است. چـنین شخصی در میان فرمانروایان هر سه قسمت اگیل: «بولدوقانی، پـالو، چـرموک» نـبود تـا سیورغال اسفندیار بیگ به او داده شود: نه «یاری پسر شاه علی چرموک» و نه «اسفندیار پسر امیر عیسی بولدوقان». در شرفنامه چنین موضوعی نیامده لذا روشن است شمسی محمد آن را یا از کتاب دیگری نقل کرده و یا اینکه خودش نامه را اشتباهی یادداشت کرده است.

(۲۷) شمسی محمد اظهار نموده که گویا شرفخان اُزون حسن آق قویونلو را شـخصی دادپـرور دانسته است. من که جلد اول شرفنامه را ترجمه کرده‌ام، چنین موضوعی را ندیده‌ام و باور نمی‌کنم که شرفخان از او با تجلیل یاد کرده باشد. چون پدربزرگ امیر شمس‌الدین دامـاد قره‌یوسف قره‌قویونلو بوده. از طرف اُزون حسن فرمانی صادر شده مبنی بر اینکه تـمامی دوستان قره‌یوسف خوار و زبون گردند. در دوران فرمانروایی «امیر ابراهیم بتلیس» سپاهی به بتلیس اعزام شد تا آنجا را ویران و از بین ببرند. لذا سلیمان بیگ بیژن اوغلو به بتلیس هجوم آورد و سه سال آنجا را محاصره کرد. به طوری که اکثر اهالی آنجا تلف شدند و تنها امیر ابراهیم و هفت نفر دیگر جان سالم بدر بردند.(!؟)

در آن دوران «محمود اوغلی» که مداح و شاعر سلیمان بیژن بود (چنین پیداست نسبت به آق قویونلوها متأثر شده باشد) قصیدهٔ ترکی در مدح، برای سلیمان ارسال داشت. بعضی از ابیات در پی می‌آیند:

شها! اول بدلسیک کُردی مطیع اولماز سلیمان

اَرَلدن قـالمه عـاتدار چـالشور اوجـاق اوسـته

لذا با میانجیگری گروهی از مصلحین مقرر گردید، ابراهیم بیگ قلعه را تسلیم نماید، تا او و

نزدیکانش از مرگ نجات یابند. پس انگشتر اُزون حسن به عنوان وثیقه برای ابراهیم بیگ فرستاده شد.او از قلعه خارج شد و به خدمت اُزون حسن رفت. سرانجام اُزون حسن او را به قم تبعید کرد و بدین‌سان سلیمان بیژن قلعهٔ بدلیس را تسخیر کرد.... «شرفنامه» متن فارسی صفحات ۵۰۴ تا ۵۰۷. اما نویسندهٔ «احسن التـواریـخ» نـوشته: «در سـال (۸۷۳ ه ق) = (۱۴۶۸م) حسن پاشا. سلیمان بیگ بیجن (بیژن) را با گروهی از امرای بلند مرتبه و پنج هزار سواره نظام برای تسخیر بدلیس اعزام نمود. امرا شامل «ارسلان بیگ ذوالقدر» ، «احمد بیک اسفندیار بیگ»، «ایل آلدی بیگ چینی» ، «امیر محمد سعدلو» ، «امیرخان سعدلو» و پسرش «سارو پیرعلی» و «شاه محمد خارلو» بود. این افراد به بدلیس هجوم آوردند. وقـتی امـیر ابراهیم متوجه شد نمی‌تواند با آنها مقابله کند، مادرش را با تحف و هدایای زیادی به نزد حسن پاشا فرستاد و از او امان خواست. پادشاه او را عفو و به فرماندهان سپاهش امر کرد از محاصرهٔ قلعه دست بردارند و باز گردند. این موضوع را از «دیاربکریه» (ج ۲ - صفحه‌های ۵۴۳-۵۴۲) نقل کرده. اما به اعتقاد من سخنان شرفخان صحیح‌تر است. پشتیبان گفته‌اند: «صلاح مملکت خویش خسروان دانند». بر این اساس روشن می‌شود، شرفخان این جنایتکار را هرگز «دادپرور» خطاب نکرده است.

(۲۸) همچنین در مورد سال (۷۸۳ ه ق) نوشته: «عزالدین شیر مجبور بود مالیات تاغمهٔ این شهر را به امیر تیمور تحویل دهد.» این عبارت شمسی‌محمد اسکندر اشتباه است. متن فارسی را درست ترجمه نکرده ، چون امیرشرف در این زمینه نوشته است: «پس از جنگ بار دیگر لطف وکرم امیر تیمور شامل عزالدین شیر گردید و او را عفو کرد. فرمانروایی او را در قبال پرداخت تاغمه تجدید و او به موطنش بازگشت.» صفحهٔ ۱۲۸ و متن فارسی چاپ قاهره صفحهٔ ۲۳ .

(۲۹) روشن است هدف، سلطان سلیم دوم فرزند سلیمان قانونی، است. اما هدف از تصدیق و تأیید سلیمان چیست؟ چون سلیمان در قید حیات نبود و پس از مرگ پدرش سلطان شد. (ج.ر)

(۳۰) شمسی محمد اسکندر نوشته است: «در ولایت بدلیس غیر از بازرگانان آذربایجان، ایران و ارمنستان، بازرگان روسی، چینی، بلغاری و هندی هم وجود داشتند.» باز ترجمهٔ او دقـیق نیست. در شرفنامه نوشته شده: «و اگر سیاحان جده و زنگبار و تاجران ختا و ختن و روس و سقلاب و بلغار و سوداگران عرب و عجم و روندگان اکثر عالم تردد نمایند، مادامی که از سنگ سوراخ بدلیس عبور نکنند میسر نیست.» صفحهٔ ۴۴۵ متن فارسی - هدف او بیان این نکته است که بدلیس مکان صعب العبوری است و تنها از راه دره‌ها رفت و آمد میسر است. لازم نیست که ساکنان این مناطق به بدلیس رفت و آمد نمایند!!

(۳۱) در قرون (۱۵ و ۱۶م) عراق واحد پول مخصوص به خود نداشته. چون یا تحت قیمومیت ایران بودهٔ یا زیر نفوذ عثمانی . (ج.ر)

(۳۲) شمسی محمد نوشته است: «در میان روحانیون نام شیخ عمر از خاندان شیخ نجم‌الدین...»

متأسفانه شمسی در این قسمت هم دچار اشتباه شده. شرفخان نوشته: «عمار یا سرکه از مریدان شیخ ابو نجیب‌الدین سهروردی است و پیرشیخ نجم‌الدین کبری ساکن بدلیس هستند.» متن فارسی صفحهٔ ۴۴۸

(۳۳) «ملا ادریس بدلیسی...» شمسی محمد شجاعانه سرگذشت کامل «حکیم ملا ادریس بتلیسی...» را نوشته. اما چنین پیداست. اطلاع نداشته که «مولانا حسام الدین» پدر او بوده! در این فرصت سرگذشت او را تحریر می‌نمایم:

الف) حسام‌الدین علی بدلیسی فرزند عبدالله حنفی یکی از صوفیان عالم و بلند مرتبه بود که از طریقت نوربخشی در ایران کسب فیض کرده بود. طریقت او ارتباطی با طریقت شیخ عمار یاسر ندارد. در دوران زندگی کتابهای زیادی تألیف کرده است:

۱ - شرحی بر شیوه‌های گفتار صوفیان شیخ عبدالرزاق کاشانی «الکنز الخفی».

۲ - تفسیر قرآن در پنج جلد به نام «جامع التنزیل و تأویل».

۳ - شرح گلشن راز به زبان فارسی. او در سال (۹۰۰ هـ ق = ۱۴۴۹م) با جهان وداع گفت.

متأسفانه در ترجمهٔ متن به جای شمارهٔ ۹۰۰، ۷۰۰ نوشته شده و اشتباه است.

ب) حکیم مولانا ادریس بدلیسی فرزند علی حسام‌الدین در بدلیس متولد شد. تحصیلات مقدماتی را نزد پدرش در ایران به پایان رساند. نویسنده و شاعر بود. ابتدا رئیس دیوان رسایل یعقوب آق‌قویونلو بوده سلطان درخواست نمود، تاریخ خاندانش را ثبت نماید. او هم به سبک شاهنامهٔ فردوسی، کتابی تاریخی به صورت شعر نوشت که تقریباً هشتاد هزار بیت بوده و آن را «هشت بهشت» نامگذاری کرد. هشت نفر سلطان عثمانی در این کتاب، عبارتند از :

۱ - عثمان اول (۷۲۶-۶۹۹ هـ ق) (۱۳۲۶-۱۲۹۹م)

۲ - اُرخان (۷۶۱-۷۴۹ هـ ق) (۱۳۶۰-۱۳۲۶م)

۳ - مراد اول (۷۹۲-۷۶۱ هـ ق) (۱۳۸۹-۱۳۶۰م)

۴ - بایزید اول (۸۰۵-۷۹۲ هـ ق) (۱۴۰۲-۱۳۸۹م)

۵ - محمد اول (۸۲۴-۸۰۵ هـ ق) (۱۴۲۱-۱۴۰۲م)

۶ - مراد دوم (۸۵۵-۸۲۴ هـ ق) (۱۴۵۱-۱۴۲۱م)

۷ - محمد دوم (۸۸۶-۸۵۵ هـ ق) (۱۴۸۱-۱۴۵۱م)

۸ - بایزید دوم (۹۱۸-۸۸۶ هـ ق) (۱۵۱۲-۱۴۸۱م)

به او قول داده بود. تحفهٔ بزرگی به او اهدا نمایند و یا به منصب بالایی گمارده شود. اما بایزید خواسته‌های او را اجابت نکرد. او هم به بدلیس مراجعت کرد و از آنجا به حجاز رفت. از حجاز سلطان بایزید را تهدیدی کرد که در مقدمهٔ دیوانش از خُلف وعدهٔ او سخن به میان خواهد آورد.

وقتی سلطان سلیم به فرمانروایی عثمانی رسید، ادریس را به بارگاه خویش فراخواند و او را

به سمت مشاور خود منصوب کرد. در مسافرتها و مجالس او را با خود می‌برد و در مسائل کردستان، ایران و عربستان با او رایزنی می‌کرد . در واقع ملا ادریس بتلیسی در شمار دانشمندان بلند آوازهٔ جهان در عصر خویش محسوب می‌شد. او تلاش می‌نمود تا چندین حکومت مستقل کرد در کردستان تشکیل دهد. و برای اینکه سلطان از منظور درونی او اطلاع حاصل نکند، هرگز درخواست پست و مقامی ننمود. اما در واقع قصد او این بود تمامی حکومت کردستان را تحت فرمانروایی خود درآورد و دولت مستقل کرد را تشکیل دهد. اما در آن زمان در میان اکراد امیرنشینان و عشایر فراوانی وجود داشتند که گرچه در ظاهر مطیع فرامین ملا ادریس بودند ولی در واقع دوست نداشتند تحت قیمومیت حکومت مرکزی باشند. به همین منظور حرکتی در جهت رسیدن به چنین هدف مهمی از خود نشان ندادند. ملا ادریس بدلیسی غیر از هشت بهشت کتابی به اسم سلیمیه در ارتباط با سلطان سلیم نوشته است. این عالم دانا و آگاه سال (۹۲۶ هـ ق) =(۱۵۲۰م) جان به جان آفرین تسلیم کرد و در استانبول در قبرستان «ابا ایوب انصاری» به خاک سپرده شد. متأسفانه گروهی از کج‌اندیشان اعمال او را مورد انتقاد قرار می‌دهند و بهتانهایی ناروا به او نسبت می‌دهند که گویا در جنگ چالدران کردها را به طرفداری از حکومت عثمانی تحریک کرده است. رحمت و درود بر روان ملا ادریس بدلیسی که در سایهٔ زحمات، درایت و رهبری سیاسی او شهر بدلیس با وسعت کمش، افتخار ملت کرد است. اغراق نیست بگوییم، اگر عوامل بی ارزشی، مولانا خالد میکائیلی شهرزوری را از سلیمانیه به بغداد فرا نمی‌خواند او هم می‌توانست از میان سردارانی که به نام خلیفه شهرت داشتند و از اشخاص صاحب نام عصر خویش به شمار می‌رفتند، مرکز قدرتمندی برای ملت کرد به وجود آورد و گرنه شیخ و صوفی برای چه (سید احمد سردار، شیخ عبیدالله نهری، شیخ عثمان خالد هورامانی و...) را انتخاب می‌نمود. مگر برای خلیفه، درویش‌ها و صوفیان خدا ترس، فقیر و بدون قدرت از این گروه شیخان و خوانین، با ارزش‌تر نبودند؟! اگر هدف طریقت بود و تشکیل حکومت نبود می‌بایست از میان گروههای فقیر خلیفه انتخاب می‌شد. (ج.ر)

بهای زیر همزمان با این کتاب با همکاری انتشارات عابد و کتابفروشی هیمن منتشر

گزیده‌ای از افسانه‌های کردی ترجمه هیمن

تاریخ کرد در قرن ۱۶ میلادی ترجمه محسن جلدیانی

مویه جدایی (هیمن) ترجمه عزیزی ناصر

خولیاکانی ئه و باویلکه غه مگینه‌ی له باشووره‌وه هاتبوو ترجمه محمد احمدی

کوچه ریانه شعر رسول صوفی سلطانی

جعبه سیاه نویسنده ناجیه سلیمی

شین‌ترین به تال شعر یونس رضایی

حسابداری (۳) (پیام نور) تالیف سلیمان رحیم زاده

دایک /... ترجمه محمد حکیمی